

اسلام شناسی

فصلنامه تخصصی

بهار ۱۳۹۴ - شماره ۴۶

بیتنا

اسلام شناسی

فصلنامه تخصصی

بهار ۱۳۹۴ - شماره ۴۶

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا...

مدیر مسئول: فرزانه طالقانی، سردبیر: نجمه حسینی

* فصلنامه اسلام شناسی از مقالات و آثار شما

جهت درج در فصلنامه استقبال می کند

* مطالب نشریه صرفا بیانگر بر گرفته از

دیدگاه نویسندگان مقالات می باشد.

* برای دستیابی به فایل نشریه به

سایت مدرسه اسلام شناسی

مراجعه فرمایید. آدرس: مشهد

چهارراه لشکر بین امام خمینی

۴۸ و ۴۶ - پلاک ۸۶۶ -

طبقه اول - معاونت

پژوهش



در این
شماره می‌خوانید...

- | | |
|---------------------------------------|-----|
| در آمد | ۴ |
| انسان متعالی در اندیشه اسلامی | ۷ |
| فرزانه صنعتی | ۳۴ |
| بازشناسی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه | ۳۴ |
| سیده زهرا گلمکانی | ۶۴ |
| تسبیح عالم هستی | ۶۴ |
| عذرا درگاهی | ۹۶ |
| عبودیت | ۹۶ |
| معصومه منصوری | ۱۲۹ |
| عوامل و موانع تکامل انسان | ۱۲۹ |
| سیده فاطمه صاحبکار | |



هیات تحریریه:
سرکارخانم دکتر صدیقه رضایی
سرکارخانم معصومه سادات هاشمی
سرکارخانم فهیمه رئوف
ویراستار:
دنیا پورمند

در آمد

بررسی سرشت و حقیقت انسان و ابعاد وجودی او، از موضوعاتی است که همواره مورد توجه عالمان دین، فیلسوفان و روانشناسان بوده است. عالمان دین، اخلاق، عرفان و فلسفه به فراخور تخصص خود به بررسی جایگاه انسان همت گماشته‌اند.

یکی از ویژگی‌های اساسی انسان غایت‌گرایی و حرکت به سمت هدف مطلوب است. این هدف به عنوان کمال و قدم نهادن در فضایی بهتر، دائماً در برابر انسان قرار دارد. توجه به بحث کمال و ویژگی‌های آن، شیوه دستیابی به کمال و نیز ویژگی‌های انسان کامل از جمله مواردی است که هر کس بخواهد از انسان بحث کرده و به تبیین چیستی و حقیقت او پردازد، به ناچار باید از این امور بهره جوید.

اهمیت بحث کمال موجب شده تا این مسأله از دیرباز مورد توجه اندیشوران و صاحب نظران مکاتب مختلف قرار گیرد و در بسیاری از علوم، اعم از فلسفه، اخلاق، عرفان، انسان‌شناسی و روان‌شناسی به تناسب اهداف و موضوعات هر علم، جلوه‌هایی از بحث کمال انسان و انسان کامل مطرح شود. این بحث حتی در ادیان زرتشت، یهود و مسیحیت نیز رواج داشته و معرفی انسان کامل و شیوه‌های به کمال رسیدن انسان یکی از اهداف این ادیان به شمار می‌آمده است.

در این شماره، از میان پژوهش‌های مربوط به خواهران طلبه در مدرسه علمیه



اسلام شناسی حضرت زهرا سلام الله علیها، مباحث مربوط به انسان و ابعاد وجودی او انتخاب شده و مطالبی از قبیل: انسان متعالی در اندیشه‌ی اسلامی، بازشناسی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه، تسییح عالم هستی، عبودیت و عوامل و موانع تکامل انسان مورد بررسی قرار گرفته است.

معاونت پژوهش مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا سلام الله علیها، با این عزم و امید و اتکاء به مدد‌های آشکار و نهان حضرت دوست و چشم دوختن به عاقبت خوش مستضعفان و صالحان در افق تاریخ، در راهی قرار دارد که پیمودن آنرا به جد نیازمند عیارسنجی و یاری عزیزانی می‌داند که آنان نیز چون ما در آرزوی بهارانی دیگرند.

خداوندا! از تو می‌خواهیم روح ما را از معرفت ناب کلام خویش سیراب سازی و آن را انیس و همدم ما قرار دهی، آمین.





انسان متعالی
در
اندیشه اسلامی

فرزانه
صنعتی

انسان متعالی در اندیشه‌ی اسلامی

چکیده

موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، پژوهشی پیرامون انسان متعالی می‌باشد. این پژوهش سعی دارد که به تبیین مفاهیمی از جمله ابعاد انسان متعالی پرداخته، سپس هدف از تعالی و ویژگی‌های انسان متعالی را بیان کرده و در نهایت به معرفی مهم‌ترین عوامل و موانع رسیدن به تعالی می‌پردازد. که این امر از طریق روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

تعالی در لغت به معنای بالا رفتن و رشد کردن است و در اصطلاح به معنای رسیدن انسان به تعالی که باعث قرب و نزدیک شدن به خداوند می‌شود می‌باشد.

مقدمه

حمد و سپاس از آن خدایی است که انسان‌ها را آفرید و به آنها اراده و اختیار ارزانی داشت و راه خیر و شر را هم در مقابل او قرار داد تا با استفاده از علم و ایمان به خدا راه خیر را برگزیند و در راه شر قدم نگذارد.

نوشتاری که در پیش رو دارید پژوهشی است که با یاری خدای مَنان در مسأله انسان متعالی صورت گرفته است و به تبیین مباحث مربوط به تعالی و سعادت پرداخته است.

در این مقاله تلاش شده است تا به مباحث متعالی شدن در حد آشنایی با کلیات آن، با استفاده از آیات و روایات پرداخته شود. بدیهی است که طرح مسائل تخصصی پیرامون این مسأله به صورت تفصیلی از حد این پژوهش خارج است.



کلید واژه

انسان، متعالی، رشد و سعادت، سقوط و شقاوت، هبوط، ایمان، عمل صالح، قرب الی‌الله.

معنای تعالی و حقیقت آن

انسان برای رسیدن به تعالی خلق شده و خدا هم نمی‌خواهد از خلقت انسان سودی ببرد، منتهی انسان در مرتبه‌ای از وجود است که راه را باید خودش آزادانه انتخاب کند.

معنای لغوی تعالی

واژه‌ی علو و مشتقات آن با توجه به آراء ارباب لغت و واژه‌پردازان عرب دارای معنای‌ای است که توجه به این معانی و کاربردهای این واژه نقش مهمی در تبیین موضوع خواهد داشت. از این‌رو ابتدا تعاریفی که دانشمندان علم لغت برای واژه‌ی تعالی بیان کرده‌اند ذکر می‌شود.

در کتاب فرهنگ لغات قرآنی چنین آمده است: “تعالی: بلند، والا، قادر قاهر”^۱
راغب اصفهانی می‌نویسد: “واژه تعالی از ریشه‌ی العُلُوّ به معنای بالا است و در جای دیگر هم گفته‌اند علیّ همان بلندمرتبه و رفیع‌القدر است.”^۲
و نیز در کتاب لسان‌العرب چنین آمده است: “تعالی: بالا رفت”^۳

معنای اصطلاحی

راغب اصفهانی می‌نویسد: “در واژه تعالی، گفته شده که اصلش این است که انسان را به جایی بلند دعوت کنی سپس برای دعوت کردن به هر مکانی به کار می‌رود.”
و نیز می‌نویسد که “تعالی به معنای صعود کردن و به بلندی رفتن می‌باشد.”^۴
در کتاب قاموس قرآن هم آمده که علو به معنی ارتفاع است و در معنی تکبر و طغیان نیز به کار می‌رود. و نیز معتقد است که متعالی به معنای رفیع‌المقام است. و اضافه می‌کند که طبرسی فرموده متعالی و عالی هر دو یکی است، بقول متعالی مقتدری را گویند که محال است کسی با آن مساوی باشد.”^۵



همچنین درباره معنای تعالی نظرات مختلفی وجود دارد که در این جا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

”عده‌ای معتقدند تعالی یعنی نیرومندی در علم و اراده؛ یعنی هرچه انسان بیشتر بداند و بیشتر بتواند، به غایت و هدف انسانی خود که تعالی است نزدیک‌تر شده است.

عده‌ای دیگر معتقدند: تعالی عبارت است از بهره‌مندی بیشتر از مواهب طبیعت؛ یعنی هدف از خلقت ما این است که هرچه بیشتر از وجود خود و مواهب طبیعت بهره ببریم.“^۶

اما ”سرشت آدمی طوری است که هم می‌تواند اعمال و اخلاق خویش را اصلاح کند و هم فاسد نماید. پیمودن راه خیر و شر، هر دو برایش مقدر است، گرچه بعضی به عللی به یکی از دو طرف مایل‌ترند و به همین حقیقت که: آدمی موجود مختاری است و از هر راهی که بخواهد می‌تواند برود“^۷ قرآن مجید بارها تصریح کرده است از جمله: ”إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا“^۸؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس“

”و به دلیل همین مختار بودن ممکن است تلاشی در راه تحقق خویش انجام ندهد و یا این‌که ماهیتی غیر از آن‌چه، هدف و مقصود اصلی از خلقت آنان است برای خود رقم زند در حالی‌که هدف اصلی خلقت، عبادت و عبودیت خداست؛ همچنین قادر است با اختیار، پیشانی عبودیت به بارگاه کبریائی خداوند بساید.“^۹

”وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ“^{۱۰}؛ من جن و انس را نیافریدم جز برای این‌که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.“

”تعالی عبارتست از به فعل درآمدن استعداد ذاتی یک‌چیز، همچنین، تغییر در یک‌چیز از وضع نامطلوب به وضع مطلوب“^{۱۱}

یک انسان تعالی‌یافته، انسانی است که همه ارزش‌های انسانی، به‌طور هماهنگ و در حد اعلی در او رشد نماید. این همان کسی است که قرآن مجید از او به امام تعبیر می‌کند. یکی از نمونه‌های انسان متعالی که قرآن از او یاد می‌کند، حضرت ابراهیم



(علیه السلام) است که از همه امتحانات، موفق بیرون آمد:

”وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ“^{۱۲}؛ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند).“

نویسنده کتاب افق‌های کمال به نقل از کتاب رحمت من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، نوشته‌ی محمود غراب بیان می‌دارد که:

”انسان متعالی کسی است که دارای صورت الهیه باشد و به تعالی نمی‌رسد مگر با این مرتبه. کسی که از تعالی صورت الهی فروبماند، به هر قدری که از صورت الهی در او باشد، به تعالی رسیده است. انسان هنگامی که صورت الهی در او به تعالی نرسد، اسم خاصی که مربوط به انسان متعالی است از او برداشته خواهد شد و خلیفه خدا نامیده نخواهد شد، جز با تعالی یافتن صورت الهی در او؛ زیرا هستی جز به صورت الهی نمی‌نگرد...“

خلافت الهی انسان، برخاسته از همان آفرینش انسان به صورت الهی است. پس انسان‌های متعالی، خلق‌ای الهی هستند. خداوند به انسان عنایتی دارد که بر دیگر موجودات جهان هستی نداشته است. انسان را خلیفه خویش قرار داده است، در حالی که این مقام را به هیچ موجودی دیگر نبخشیده است و به او تعالی داد، و او را به صورت الهیه آفرید، آن هم به کامل‌ترین صورت الهیه که در هستی ممکن نبود.“^{۱۳}

نویسنده این کتاب علاوه بر بررسی در مورد خلیفه خدا بودن انسان، ویژگی‌های دیگری از انسان را مورد بحث قرار داده است که در این جا به ذکر دو مورد از آن‌ها می‌پردازیم، یکی از این ویژگی‌ها، همان‌طور که در ابتدای فصل از آن سخن به میان آمد مختار بودن انسان است:



”انسان دارای نیروی است الهی، می‌تواند خوب و بد را بشناسد و راه را از چاه تمییز بدهد؛ همچنین علاوه بر روشن بودن راه تعالی از راه گمراهی، دین را امری می‌داند که اجباری نیست؛ زیرا عقیده امری است قلبی و قلب باید آماده بشود و بپذیرد.“^{۱۴} خداوند در قرآن می‌فرماید:

”لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ“؛ در قبول دین، اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است.“

خداوند در سوره روم می‌فرماید:

”فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...“^{۱۶}؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است.“^{۱۷}

”مقصود از هدف و تعالی نهایی انسان، نقطه‌ای است که کمالی فراتر از آن برای انسان متصور نیست و آخرین پله نردبان ترقی انسان است که همه تلاش‌ها و اوج گرفتن‌ها، برای وصول به آن است“^{۱۷}

”پس دست‌یابی به تعالی و به فعلیت رسیدن هر یک از استعداد‌های انسان تا آن‌جا و به میزانی ارزشمند است که زمینه تحقق تعالی بی‌پایان و جاودانه را فراهم سازد و مقدمه دستیابی به تعالی نهایی باشد.“^{۱۸}

سؤالی که در این‌جا قابل طرح و بررسی است، اینست که مصداق این تعالی نهایی چیست؟

”قرآن کریم مصداق این تعالی نهایی را قرب به خدا می‌داند که همه کمالات جسمانی و روحی مقدمه رسیدن به آن، و انسانیت انسان در گرو دستیابی به آن است؛ و بالاترین، ناب‌ترین، گسترده‌ترین و پایدارترین لذت، از وصول به مقام قرب حاصل می‌شود. نقطه اوج قرب به خدا، مقامی است که انسان به ذات اقدس الهی رهنمون می‌شود، در جوار رحمت الهی استقرار می‌یابد، چشم و زبان او می‌شود و به اذن خدا کارهای خدایی می‌کند.“^{۱۹}



ابعاد و مراتب تعالی

اگر هر فردی در زندگی خود به اطرافش نظری بیاندازد متوجه می‌شود که بعضی از مسائلی که با آنها سر و کار دارد دارای مراتبی است مثلاً برای دستیابی به مسائل اقتصادی باید مراتبی طی شود یا اگر یک روانشناس بخواهد فردی را بشناسد باید ابعاد اخلاقی او را کشف کند. در این مجال به بررسی ابعاد وجودی انسان و مراتب تعالی وی می‌پردازیم.

”شناخت انسان و ابعاد وجودی وی و کشف رمز و رازهای آن یکی از معدود مسائل اساسی اندیشه بشری است که از دیرباز فکر بشر را به خود مشغول داشته و در میان انبوه اندیشه و علوم بشری، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است.“^{۲۰}

در قرآن کریم انسان در دو بُعد متضاد و متفاوت و مختلف عنوان و معرفی شده است:

الف) مسجود ملائکه، و برتر از فرشتگان، در بالاترین افق تعالی انسانی: ”آدم“ و انسانی متعالی از بنی آدم با مراتب تعالی و انسانی فوق تعالی که مظهر تعالی الهی، راکب بر براق، به آخرین نقطه خط سیر قدوسیان رسیده و از آن جا با نیروئی که جز خداوند سبحان و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی نداند، همه کروی بیان را پشت سرگذاشته، و بر تارک اعلی پانهاد، و به مقام اودانی و حجب رسیده که جز خداوند سبحان کسی از وراء آن آگاه نیست.^{۲۱}

ب) ساجد بت‌ها، و عابد صنم‌ها، پست‌تر از سنگ‌ها و چوب‌ها و ... که با دستش می‌تراشد و آن را می‌پرستد، پست‌تر از پست‌ترین حیوانات.^{۲۲}

”إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا“^{۲۳}؛ آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند.“

خداوند در قرآن می‌فرماید:

”لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ“^{۲۴}؛ ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم“

چراکه بنابر مطالب بیان شده انسان تنها موجودی است که برای تعالی روحی و تکامل معنوی خلق شده است، و این متعالی شدن هم همان‌طور که در فصل قبل گذشت با



آزمایش و امتحان ممکن است.

انسان صورت متکامل الهی و معجون سرشته شده در فراز آسمان "أحسن تقویم" است که پیکرده است قامتش از خاک مطهر سطح زمین به ظهور رسیده و کوثر حیات بر بستر وجودش روان گشته، آن‌گاه به قعر "اسفل سافلین" هبوط نموده و در محنت سرای مُلک مأوا گرفته است تا با قدم سلوک در صراط جمال، مراتب تعالی معنوی را از اسفل جمادی به سوی اعلاء علیین طی نماید و به وجه جمیل رحیمیت نائل گردد. او که از عالم نورانی بر ظلمتکده دنیا تنزل کرده، تنها در پرتو تسلیم عاشقانه به دستان رحمانی انسان متعالی می‌تواند مراحل تعالی را پیموده، به منزلگاه اصلی خویش که بهشت دیدار رحیمی است، بازگردد. وجود روحانی انسان متعالی بزرگترین حجت الهی است که به تبیین علوی "أنا السموات السبع" باطن ولایی اش نسخه کبیری از مجموعه عالمیان و جامع مراتب هفت‌گانه تعالی است.^{۲۵}

نویسنده کتاب تفسیر سوره والعصر معتقد است که:

هر موجودی برای هدف و غرض خاصی آفریده شده که طی کردن مراحل تعالی، و به تعالی نهای رسیدن در هر مرحله از مراحل، طی کردن از نقص به تعالی نیست، چراکه هر مرحله‌ای از مراحل خود تعالی در همان مرحله به‌شمار می‌رود، مثلاً اگر تعالی غایی خلقت انسان را حد بلوغ بدانیم، وقتی نطفه منعقد شد، باید مراحل تعالی خود را طی کند تا به تعالی غائی خود یعنی بلوغ، برسد، هر مرحله از مراحل، خود تعالی انسان در همان مرحله به‌شمار می‌رود و هر مرحله نسبت به مرحله قبل، کامل‌تر، و نسبت به مرحله بعد ناقص است.^{۲۶}

پس با توجه به نظر نویسنده این کتاب انسان باید چند مرحله را طی کند تا به تعالی برسد و نمی‌تواند فقط با یک مرحله به این مقام دست یابد اما نویسنده کتاب انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام موضوع را از جنبه دیگری بیان می‌کند:

"انسان متعالی در اندیشه اسلامی موجودی چند بعدی است. چنین انسانی هم از احساسات و عواطف قوی برخوردار است و هم از عدل و داد فراوان. وی همان‌گونه که دلیر و شجاع است، همان‌گونه هم از رحم و مروت و دیگر صفات اخلاقی و نکات



انسانی برخوردار است. انسان نمونه قرآن همواره به اصول و فروع دین پایبند بوده و پایبندی او به شریعت تا آخرین مرحله تعالی ادامه داشته و برخلاف برخی متصوفه نمی‌تواند در راه طریقت، گاه از شریعت، سرباز زند. انسان متعالی در اندیشه اسلامی نه دنیاپرست و مال‌پرست است و نه زاهدپیشه و گوشه‌نشین، نه ارباب و خواجه است و نه غلام و برده؛ همچنین نه یک بعدی و تک‌ساحتی است که چند بعدی و چند وجهی است و از آن‌جا که هدفش سیر به سوی "الله" است، چنین انسانی همواره در حال شدن و حرکت است. وی برخلاف انسان متعالی در اکثر مکاتب که سرانجام به یک نقطه‌ای مشخص که نقطه پایان و توقف است می‌رسند، همواره سیر به سوی خدا دارد. و از آن‌جایی که حقیقت وجود مساوی است با کمال، و خدا نیز وجود صرف و کمال مطلق است، هر موجودی که از مراتب وجودی بیشتر برخوردار باشد، به خداوند نزدیک‌تر خواهد بود. بنابراین، انسان می‌تواند به وسیله ایمان و خودآگاهی خود را از وجودی متعالی‌تر بهره‌ور ساخته و به نسبت برخورداریش از وجود، به خدا نزدیک‌تر شود. خلاصه آن‌که این سیر به سوی خدا، یعنی این‌که انسان مراتب وجودی را طی کرده و با شدن‌های خویش، خود را به سوی هستی مطلق بکشانند.^{۲۷}

صفات و ویژگی‌های انسان متعالی

انسان‌ها آفرید شده‌اند تا با تلاش و کوشش و عمل خویش به تعالی دست یابند. هر انسانی تلاش می‌کند تا مراتب تعالی را طی کرده، به سعادت ابدی نایل شود. اما آن‌چه مهم است، این است که بدانیم که انسان متعالی چه ویژگی‌ها و صفاتی دارد تا این ویژگی‌ها و صفات را در خود تقویت کرده و به تعالی نزدیک شویم.

برای نمونه به چند مورد از ویژگی‌های عملی و اخلاقی انسان متعالی اشاره می‌کنیم.

۱- اطاعت از خدا و رسول و ولی خدا

انسان متعالی، انسانی است که از خدا و رسول خدا و در مرحله بعد از ولی خدا اطاعت کند و تسلیم محض دستورات الهی باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ“^{۲۸}؛ ای کسانی که



ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید.“

”در حقیقت برنامه مؤمنان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است، آن‌ها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می‌شود اما این‌ها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال لحن آیه نشان می‌دهد که در میان مومنان آن روز نیز افرادی بوده‌اند که در مسئله اطاعت خداوند و رسول کوتاهی‌هایی داشته‌اند که خداوند با این آیه به آن‌ها اخطار می‌کند.“^{۲۹}

”لازمه‌ی ایمان تسلیم بودن و اطاعت از فرامین خدا و رسول است.“^{۳۰}

۲- محبت خدا و توکل

دومین ویژگی انسان متعالی پروراندن محبت الهی در دل و توکل به خدا در تمامی امور است. انسان متعالی تلاش خود را می‌کند و نتیجه کار را به خدا واگذار می‌کند و به او توکل می‌کند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

”إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ“^{۳۱}؛ (و نیز به یادآور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه بازگردند) و خداوند پشتیبان آن‌ها بود (و به آن‌ها کمک کرد که از این فکر بازگردند) و افراد با ایمان، باید تنها بر خدا توکل کنند.“

”اگر انسان تحت ولایت خدا نباشد سست می‌شود. خداوند مومنان را به حال خود رها نمی‌کند و در مواقع حساس دست آنان را می‌گیرد. ایمان و توکل بر خداوند، عامل پیروزی است. یگانه داری سستی توکل بر خداست که این دارو تنها در دست مومنان است.“^{۳۲}

۳- مسئولیت‌پذیری در برابر خانواده

یک فرد متعالی در برابر خانواده خود احساس مسئولیت می‌کند؛ بلکه حتی در برابر جامعه خود هم احساس مسئولیت می‌کند و نسبت به خانواده خود بی‌تفاوت نیست؛ و



برای تعالی اعضای خانواده خود تلاش می‌کند.

با نگاهی گذرا به آموزه‌های اسلام درمی‌یابیم که این دین فطری تا چه حد خانواده را با اهمیت دانسته و با تعیین حقوقی همه جانبه در رشد و حفاظت از آن کوشیده و حس مسئولیت را در آن برانگیخته است.

نکته اساسی در نهاد خانواده رعایت حقوقی است که پدر و مادر بر گردن فرزند دارند. بی‌شک یکی از حقوق اساسی والدین احترام به آن‌هاست. قرآن کریم نیز به این امر بسیار اهمیت داده است به گونه‌ای که در آیه‌ای احسان به پدر و مادر را بعد از پرستش خدای یگانه ذکر فرموده است:

”وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا“^{۳۳}؛ پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن‌ها - یا هر دو آن‌ها - نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آن‌ها فریاد مزین و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آن‌ها بگو“

۴- حلال شمردن اوامر الهی

از دیگر ویژگی‌های انسان متعالی این است که اوامر الهی را حلال شمرده و در به جا آوردن آن‌ها تلاش می‌کند. و سعی می‌کند که اجرای اوامر الهی تعطیل نشود.

”امر الهی با صلاح و فلاح جامعه همراه است و اهل بیت عصمت: به اظهار نجاج قیام کرده‌اند بنابراین، مظهران امر خدا همان مصلحان جامعه‌اند که زمینه اصلاح جهانی را فراهم می‌سازند. حضرت علی ابن ابیطالب (علیه السلام) انگیزه‌ی خلافت را اظهار صلاح در جامعه می‌داند:“^{۳۴} و نظر اصلاح فی بلادک به خوبی دیده می‌شود که حلال شمردن اوامر الهی سعادت و تعالی انسان را در پی دارد.“^{۳۵}

۵- اخلاص

یکی از مهمترین ویژگی‌های انسان متعالی، اخلاص در عمل می‌باشد. شخص متعالی تمام اعمال خود را فقط برای خدا انجام می‌دهد و هیچ انتظار پاداش از مردم را ندارد.



زیرا هدف این شخص تنها خداست، و همین اخلاص اوست که او را به خدا نزدیک تر می‌کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^{۳۶}؛ مگر آن‌ها که توبه کنند، و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند، و دین خود را برای خدا خالص کنند؛ آن‌ها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد.

«از جمله مسائلی که در نهج‌البلاغه مورد توجه قرار گرفته، مسئله «خود» می‌باشد و از نظر امام علی (علیه السلام) انسان موجودی است دارای «خود» با استعدادهای گوناگون که باید قدر آن را شناخته و آن را به سوی تعالی بکشد. شناخت قدر و منزلت خود نشانه تعالی و رشدیافتگی انسان است.»^{۳۷}

«عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^{۳۸}؛ دل‌هایشان از خوف الهی اندوهگین است. از این‌که از فرامین الهی سرباز زنند سخت نگراند.

این انسان‌های متعالی که از غیر خدا بریده و تنها دل به او بسته‌اند، در پیشگاه ربوبی به رکوع و سجود رفته و از او می‌خواهند تا آن‌ها را از آتش دوزخ در امان دارد، چراکه اگر او مددی نکند هر آن امکان سقوط از بلندای قله تعالی می‌رود. آنان از ترس آن‌که لحظه‌ای به حال خود رها نشوند دست و پا و پیشانی را در دل شب بر خاک می‌سایند، تا توفیقات الهی بدرقه راهشان گردد.

«فَهُمْ خَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَكَأَكْ رِقَابِهِمْ»^{۳۹}

آن‌ها چون عمل خود را فقط برای خدا انجام می‌دهند، به مدح و ثنای دیگران سخت بی‌اعتنایند. هرگاه کسی از آن‌ها تعریف و تمجید به عمل آورد سخت بر خود می‌هراسند. چراکه می‌ترسند کمتر از آن باشند که دیگران تصور می‌کنند، همچنان‌که خوف از آن دارند که دچار خودبینی شده و از مسیر رشد و تعالی باز مانند.

«إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ لَهٗ أَأَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ



مِنِّي بِنَفْسِي“^{۴۰}

از دیگر نشانه‌های انسان‌های متعالی قوت در دین است. آنان التزام بسیار به تکلیف الهی دارند، فرامین خداوندی را به جان و دل نپذیرفته و به آن چه که باید عمل کنند و از آن چه که باید خودداری کنند، خودداری می‌کنند.

”فَمِنْ غَلَامِهِ أَحَدِهِمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ“^{۴۱}

آن‌ها همواره اعمال صالح انجام می‌دهند، در حالی که ترسانند. از این می‌ترسند که اعمالشان رنگ خدائی نداشته باشد و آمیخته با ریاکاری باشد. ”يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ“^{۴۲}

هدف تعالی

در اینجا، بحث پیرامون هدف تعالی است، به‌همین منظور ابتدا باید بدانیم مخاطب قرآن کیست؟ آیا قرآن می‌خواهد همه‌ی انسان‌ها را به سوی تعالی رهنمون سازد؟

پاسخ این است که مخاطب آن همه‌ی انسان‌ها هستند. قرآن همه انسان‌ها را می‌خواهد هدایت کند. قرآن فقط به یک گروه و یک طبقه خاص نظر ندارد تا فقط آن گروه و یا آن طبقه را به سوی هدف و مقصود خود بکشاند و دیگران را رها سازد. حال که مخاطب قرآن مشخص شد باید ببینیم اهداف تعالی چیست؟

مهم‌ترین مسئله‌ای که در بحث از تعالی مطرح است، هدف تعالی می‌باشد. سایر مسائل مربوط به تعالی نیز متفرع بر این مسئله و تابع آن می‌باشد. تا هدف تعالی مطرح نشود، نمی‌توان سخن از راه و مسیر تعالی به میان آورد و سخن گفتن از روش‌های تعالی بیهوده است. اما این که هدف تعالی چیست، باید گفت که هدف تعالی در هر مکتبی معنای خاصی دارد. هر مکتبی در رابطه با تفسیری که از انسان می‌کند هدف خاصی را برای تعالی انسان در نظر می‌گیرد. مکتبی که انسان را چیزی جز ماده نمی‌داند و جز نیازهای حیوانی، نیاز دیگری را برای انسان در نظر نمی‌گیرد، هدفی را برای تعالی در نظر می‌گیرد که مکتبی که انسان را دارای دو بُعد ماده و روح دانسته و نیازهای معنوی برای او قایل است، آن هدف را مطرح نمی‌سازد، بلکه هدف دیگری را



برای تعالی انسان در نظر می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان هدفی را برای تعالی انسان‌ها ارائه کرد که مورد پذیرش همه مکاتب می‌باشد.

۱- هدف تعالی از دیدگاه قرآن

از نظر قرآن هدف از تعالی انسان همان هدف حیات و فلسفه آفرینش انسان است. به بیان دیگر هدف تعالی انسان منطبق بر هدف آفرینش انسان است. و این در واقع از ویژگی‌های قرآن کریم است که هدف تربیت و تعالی انسان را عبارت از همان هدفی می‌داند که انسان برای آن هدف آفریده شده است. قرآن کریم می‌کوشد تا انسان را در آن جهتی تعالی دهد که برای آن جهت آفریده شده است.

”قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را عبادت می‌داند؛ چراکه انسان بر اثر عبادت و بندگی می‌تواند سیر به سوی خدا کرده و او را ملاقات کند.“^{۴۳}

قرآن کریم درباره نزدیکی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خداوند و مشاهده قلبی او چنین می‌گوید:

”وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ﴿۴۳﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿۴۴﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿۴۵﴾“؛ ”در بلندترین افق جای گرفت و سپس به (خدا) نزدیک و نزدیک‌تر شد. آن قدر نزدیک شد که به قدر دو کمان یا کمتر فاصله ماند.“

”خدا را از طریق دید دل و عقل می‌توان مشاهده کرد. از آیات فوق می‌توان این چنین استفاده کرد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در عین این که دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام ”شهود کامل“ نائل گردید.“^{۴۵}

قرآن کریم به دنبال آیات فوق سخن از دیدار خداوند به‌میان می‌آورد:

”فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿۴۶﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿۴۷﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿۴۸﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿۴۹﴾“؛ ”پس به بنده‌ی خود وحی کرد آن چه را که کرد، قلب (پیامبر) صلی الله علیه و آله و سلم)) آن چه را که دید صادق بود، آیا مشرکین آن چه را که او دیده انکار می‌کنند (یا می‌خواهند با اصرار و به خلاف آن چه را که ادعای دیدنش را می‌کند



معتقد شود) و بار دیگر او را مشاهده کرد.

”دید باطنی بر ۲ گونه است: یکی دید “عقلانی” است و دیگر مقام “شهود قلبی” است. این مقام “مشاهده” است، اما مشاهده‌ای با دل، تفسیر این آیات به شهود باطنی پیامبر نسبت به خداوند صحیح‌تر و برای پیامبر فضیلتی است برتر “نزلهً آخری” و در یک نزول دیگر، از این تعبیر استفاده می‌شود که دو بار نزول رخ داده است.“

۲- قرب الهی

حال این بحث مطرح می‌شود که راه دستیابی به قرب الهی چیست و ما چگونه می‌توانیم به این درجه نایل شویم:

”همان‌طور که در بحث‌های پیشین گفته شد تعالی انسان و دستیابی به تعالی نهایی در گرو اعمال اختیاری است، اما روشن است که هر عمل اختیاری با هر کیفیتی و بر اساس هر نوع مبانی، قرب آفرین نیست، بلکه اعمالی در این خصوص کارساز است که برخاسته و متکی به ایمان به خدا، معاد و نبوت باشد و همراه با تقوا انجام گیرد. در واقع عمل بدون تقوا در پیشگاه خداوند پذیرفتنی نیست.“^{۴۷}

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: “إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ”^{۴۸}؛ “خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد.“

با توجه به مطالبی که گفته شد، هدف از تعالی، رسیدن به قرب الهی است، در این‌جا نویسنده کتاب “انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام” همین هدف را با عنوان دیگری مطرح می‌کند:

”با نگاهی گذرا به عملکرد زندگی روزمره درمی‌یابیم که ما هر لحظه هدف نهایی را درک می‌کنیم ولی با مسامحه و سهل‌انگاری از کنار آن عبور می‌کنیم.“^{۴۹}

از دیدگاه قرآن، هدف نهایی تعالی تقرب به خداوند است و هیچ هدفی متعالی‌تر از آن وجود ندارد؛ زیرا تقرب به خداوند رسیدن همه کمالات، زیبایی‌ها، سعادت ابدی است و این تقرب همراه با چشیدن طعم حیات طیبه و پایدار و فناپذیر در جوار رحمت حق است.



“يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ”^{۵۰}؛ “ای مردم شما نیازمند به خدا هستید و تنها خداست که بی نیاز و ستوده است.”

این که می گوئیم منظور از هدف نهایی تعالی این است که انسان به مقامی برسد که فقر خویش و وابستگی خود را به خدا درک کند، این درک، درک حصولی نیست، چراکه درک حصولی را به کمک براهین فلسفی می توان به دست آورد؛ بلکه مراد درک حضوری و شهود عرفانی است. یعنی انسان به آن مقامی دست یابد که به جز خدا به چیزی توجه نداشته باشد، امام علی (علیه السلام) در رابطه با همین درک حضوری و شهود عرفانی می فرماید: “خدایی را که ندیده باشم، نپرستیده ام” منظور امام علی (علیه السلام) از دیدن، دیدن با چشم سر نیست، بلکه همان درک حضوری است. درکی که موجب رسیدن انسان به مقام قرب الهی شده و هدف تعالی درباره او محقق گردیده است.

همچنین امام علی (علیه السلام) در مناجات شعبانیه می فرماید:

”إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ التَّوَرِّ، فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ“؛ خداوند! (نعمت) بریدن کامل از همه و رویکردن تمام به خودت را ارزانیم دار و دیدگان دل های ما را به نور نگاهشان به خودت، روشن گردان، تا دیدگان دل ها، پرده های نور را از هم درزند و به معدن عظمت و بزرگی (تو) بپیوندند.^{۵۱}

عوامل رسیدن به تعالی

قرآن عناصر و عواملی را برای تعالی انسان مطرح می کند که عبارتند از:

علم و تفکر، ایمان، عمل صالح

انسان به وسیله علم و ایمان و عمل صالح می تواند رشد پیدا کرده، به قرب ربوبی نایل گردد. از دیدگاه قرآن کریم این عوامل موجب کنار رفتن طبیعت منفی انسان و بروز فطریات مثبت انسان می شود، یعنی انسان با استمداد از عوامل رشد می تواند استعدادهای مثبت وجودی خود را به فعلیت رسانده و استعدادهای منفی را که در



نهاد اوست کنار بگذارد. ولی این نکته را باید متذکر شویم که آن علم و عمل و ایمانی از دیدگاه قرآن کریم ارزش و اصالت دارد که موجب تعالی و تکامل انسان شود. سازنده باشد، انسان و جامعه را صعود دهد نه سقوط، و رابطه انسان را به خود و خدا و دیگران مطرح سازد و رشد و تعالی جامعه را تأمین کند. قرآن کریم می‌فرماید:

“وَ الْعَصْرِ ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿ ٥٢﴾؛ ”سوگند به عصر! همانا انسان در زیانکاری است؛ مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق و شکیبایی سفارش نمودند.“

آیه فوق به صراحت می‌گوید که اگر انسان از ایمان و عمل صالح خودداری کند در خسران خواهد بود.

۱- علم و تفکر

علم و دانش، تفکر و تعقل یکی از عوامل سازنده انسان به‌شمار می‌رود. قرآن کریم برای علم و آگاهی ارزش بسیاری قایل است. در ارزش علوم و دانش همین بس که نخستین آیاتی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد سخن از علم به میان آورده است.

“إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿ ٥٣﴾؛ ”بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد، خلق کرد انسان را از خون بسته، بخوان و پروردگارت از همه کریمان کریم‌تر است. او کسی است که نوشتن با قلم را یاد داد.“

از دیدگاه قرآن درجه و مقام افرادی که دارای علم و دانش هستند بسیار بالاست و این افراد از دیدگاه قرآن برتر از افراد ناآگاه و جاهل هستند.

“قرآن اگرچه برای علم ارزش قایل است، ولی آن را بدون عمل نمی‌پذیرد، یعنی انسان باید بر اساس علم و آگاهی خود دست به انتخاب و عمل صالح بزند. انسانی که فقط بر دانش خود بیافزاید اما در اندیشه رهائی دیگران از جهل و نادانی نباشد، تعالی حقیقی پیدا نکرده است.“^{۵۴}



تفکر در آثار خدا و نعمت‌های او که توجه به آن‌ها نفس را خاضع و به سپاس وامی‌دارد و نیز اندیشیدن انسان به سرنوشت خویش و وظیفه‌ای که در برابر خدا دارد و این‌که هدف از زندگی دنیوی چیست مقصد نهایی حیات کجاست؛ و برای وصول به آن چه باید کرد. در روایات نیز از تفکر به‌عنوان بهترین عبادت و طریق علم و عمل و نیل به سعادت و درجات عالی یاد شده است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

”لَا عَمَلَ كَالْتَفَكْرِ؛ هیچ عملی هم‌چون تفکر و اندیشیدن نیست.“^{۵۵}

باید گفت “علم” نقش بسیار مهمی در رشد و تعالی انسان دارد و از آن مهم‌تر، تزکیه همراه این علم است. چراکه اگر علم همراه تزکیه نباشد بی‌فایده خواهد بود. همچنان‌که امام خمینی (رحمت الله علیه) بنیانگذار بزرگ انقلاب نیز می‌فرماید:

”خودتان را مهذب کنید، تهذیب اخلاق قبل از علم تهذیب است و اگر انسان بخواهد از علمش استفاده کند اول باید مهذب شود.“^{۵۶}

۲- ایمان

دومین عامل تعالی انسان، ایمان است. و منظور از ایمان نیز عبارت است از “اعتقاد قلبی به خدا و فرامین او همراه با تسلیم به آن‌ها.”

”ایمان به غیر از علم است، چراکه قرآن از کافرانی سخن می‌گوید که با وجود علم و آگاهی به سوی کفر گرایش داشتند. از جمله باید از “شیطان” نام برد که خدا را می‌شناخت، به معاد نیز اعتقاد داشت و می‌دانست که انبیاء از سوی خدا مبعوث شده‌اند ولی با این وجود قرآن او را کافر می‌داند.“^{۵۷}

بنابراین قرآن یکی از عوامل مهم تعالی انسان را ایمان می‌داند که ایمان از دل و جان انسان ریشه می‌گیرد. قرآن در بسیاری از آیات خود از کسانی یاد می‌کند که راه حق را شناخته بودند و می‌دانستند که کدامین راه، راه و مسیر هدایت است و کدامین راه، راه باطل، ولی با این وجود قدم به بیراهه‌ها و گمراهی‌ها نهاده بودند.

”إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ“^{۵۸}؛ “همانا کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا



بازداشتند، و بعد از آن که راه خدا بر آن‌ها آشکار شد با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کردند (باید بدانند که) هرگز به خداوند ضرر نمی‌رسانند و به زودی اعمال‌شان نابود می‌شود.“

۳- عمل صالح

سومین عاملی که موجب رشد و تعالی انسان می‌شود، عمل است. انسان موجودی از پیش ساخته شده نیست که راه زندگی او را دیگری تعیین کرده باشد. موجودی است که باید با انتخاب و عمل خویش، خود را بسازد. انسان در میان تمام پدیده‌های آفرینش تنها موجودی است که امکان‌ها و راه‌های بسیار برایش وجود دارد و تا در برابر آن‌ها موضع‌گیری نکند و دست به عمل نزند، تعالی پیدا نمی‌کند.

“لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا”^{۵۹}؛ “برای هر کس بر اساس آن چه کرده است درجاتی است.“

“آیه فوق مراتب و درجات کمال انسانی را در رابطه با عمل مطرح می‌نماید. در واقع اعمال انسان موجب شکوفائی استعدادهای نهفته در روح و روان انسان می‌شود. اعمال مثبت موجب رشد و تعالی استعدادهای مثبت و اعمال منفی نیز موجب به فعلیت رسیدن استعدادهای منفی انسان می‌شود.“^{۶۰}

یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی عمل از نظر قرآن صالح بودن آن است. یعنی “عمل صالح” موجب رشد و تعالی انسان می‌شود.

“در قرآن کریم در ۵۹ مورد بعد از ایمان، عمل صالح ذکر شده است. این بدان معنی است که ایمان، خود را در عمل نشان می‌دهد. آن هم نه هر عملی، بلکه عمل صالح.“^{۶۱}

آنچه مهم است این که عمل با علم و ایمان دارای رابطه متقابل است و هر سه در یکدیگر تأثیر خواهند داشت. از دیدگاه قرآن عمل در علم و ایمان تأثیر می‌گذارد. یعنی از یک سوی ایمان موجب می‌شود تا انسان بیشتر دست به انتخاب و از سوی دیگر عمل صالح نیز موجب می‌شود تا علم و ایمان انسان افزایش یابد.

“وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ”^{۶۲}؛ “پروردگارت را عبادت کن تا به یقین دست‌یابی.“



”آیه فوق می‌گوید که اگر انسان دست به عمل صالح بزند. یعنی عملی که انگیزه بندگی داشته باشد، همین عمل موجب افزایش علم او خواهد شد.“^{۶۳}

موانع رسیدن به تعالی

انسان در همان آغاز آفرینش مخلوقی است که آمادگی و استعداد شکوفائی و تعالی را دارد، او همچون دانه یا هسته و یا نهالی است که در صورت فراهم شدن شرایط و زمینه مناسب برای تعالی می‌تواند به تعالی برسد و کامل شود. خداوند شرایط حرکت به سوی تعالی را برای انسان فراهم کرده است و هر آن‌چه را که او در این مسیر به آن نیاز دارد، در اختیارش قرار داده است. انسان اگر از این امکانات و شرایط به خوبی استفاده کند می‌تواند در مسیر تعالی قرار گیرد و به کمال مطلوب و به جایی برسد که خداوند می‌خواهد. اما اگر انسان از این امکانات درست استفاده نکند، از بین خواهد رفت و امکانات سبب نابودی او خواهند شد.

”قدم در مسیر تعالی گذاشتن و رسیدن به تعالی مطلوب تنها در گرو استفاده درست و صحیح از امکانات و نعمتهایی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده است.“^{۶۴}

اما در مسیر تعالی و حرکت به سوی متعالی شدن علاوه بر فراهم شدن امکانات، برداشتن آفت‌ها و موانع نیز لازم است. در این فصل برخی از آفت‌هایی که حرکت را به تأخیر می‌اندازد یا آن را دچار مشکل می‌کنند بررسی می‌شود:

۱- جهل

یکی از آفت‌هایی که مانع رسیدن انسان به تعالی می‌شود ”جهل“ است. همان‌طور که گرمای بسیار شدید یا سرمای بسیار شدید باعث خشک شدن و از بین رفتن گندم می‌شود؛ ”جهل“ نیز یکی از آن آفت‌هایی است که حرکت انسان را در مسیر تعالی دچار مشکل می‌کند.

”جهل این است که انسان از چگونگی مشاهده‌ی مخلوقات خدا عاجز باشد و در نگرستن به آسمان‌ها و زمین و ... تنها به ظاهر آن‌ها اکتفا کند و در آفرینش آن‌ها دقت نکند. درست عکس کسی که به یک دستگاه ضبط صوت می‌نگرد و با نگاه کردن



به آن، به وجود سازنده‌ای دانا و توانا پی می‌برد.^{۶۵}

در قرآن کریم نیز علت سقوط بسیاری تبهکاران را عدم تعقل می‌داند.

“وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ”^{۶۶}؛ “و گفتند: اگر ما به سخن

آنان گوش می‌دادیم یا تعقل می‌کردیم، هرگز از یاران دوزخ نبودیم.”

جهل دو گونه است: جهل علمی و جهل عملی.

۱-۱ جهل علمی

“گاه انسان نسبت به بعضی از مسائل ناآگاه بوده و آن شیء در حیطه علمی او نیست، فلذا نسبت به آن نفیاً و اثباتاً اقدامی نمی‌کند. و اگر اقدامی هم کرد و آن فعل، جزء افعال عذاب‌آور بود، مؤاخذه‌ای متوجه او نمی‌شود. و این جهل منافاتی با تعالی انسان ندارد. مگر این که از روی تقصیر و کوتاهی باشد.”^{۶۷}

۱-۲ جهل عملی

“جهل عملی یعنی جهل هنگام عمل و نسبت به بدی آن چه انجام می‌شود بی‌توجهی کردن. و این که انسان دانسته و آگاهانه کار قبیحی را عمل نماید. جهل عملی موجبات دوری انسان از خدا و باعث عذاب الهی بوده و در تضاد با کرامت انسان می‌باشد. این جهل در آیات قرآن “جهاله” نامیده شده که مقابل آن، عقل است، که موجبات رسیدن انسان به تعالی را فراهم می‌کند.”^{۶۸}

خداوند در قرآن می‌فرماید:

“وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ”^{۶۹}؛ و اگر از من کید و حيله

این زنان را منصرف نفرمایی به سوی ایشان میل پیدا می‌کنم و (در این صورت) از جاهلین خواهم بود.

منظور از جهل در این آیه جهل عملی یا به عبارت دیگر “جهالت” است نه ناآگاهی. جهل عملی (جهالت) در مقابل تعالی انسان قرار گرفته و او را از رسیدن به آن تعالی باز می‌دارد.



۲- هوی و هوس و آرزوهای نفسانی

یکی دیگر از آفت‌هایی که در مسیر حرکت انسان به سوی تعالی وجود دارد، آفت "هوی و هوس و آرزوهای نفسانی" است. و این آفت به‌گونه‌ای است که انسان مطیع و پیرو هواهای نفسانی می‌شود و برنامه و شریعت خداوند متعال را رها می‌کند.

"هوی و هوس و خواهش‌های نفسانی" آن است که انسان برخی از چیزها را دوست داشته باشد و به طرف آن‌ها میل کند و از برخی از چیزها بیزار باشد و از آن‌ها فاصله بگیرد. این هم ناشی از جهل است که نسبت به مسایل دارد.^{۷۰}

وسوسه شیطان یکی از بزرگترین و مهم‌ترین موانع بر سر راه تعالی انسان می‌باشد. باید از مکر شیطان مطلع بوده و مراقب وسوسه‌های درونی خویش باشیم.

۳- غفلت

یکی دیگر از موانع تعالی انسان، غفلت می‌باشد. غفلت به معنای عدم توجه و اشتباه است. یعنی این‌که چیزی حاضر باشد ولی انسان به آن توجه نکند و آن را فراموش کند.

غفلت از یاد مرگ، غفلت از مبدأ و معاد و هر نوع غفلتی موجب می‌شود که وابستگی انسان به این دنیا بیشتر و بیشتر شده و فراموش کند که در این دنیا مسافر است. لذا مشغول همین دنیای پست شده و از رسیدن به تعالی باز می‌ماند.

در سیره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که:

"حضرت در اتاقی نشسته بودند چراغ خاموش شد، حضرت فرمود: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

رَاجِعُونَ" این استرجاع به این معنی نیست که حضرت نگران چراغ بوده است. بلکه

حضرت می‌خواهند بگویند: بدانید هر حادثه ناگواری که پیش می‌آید و چیزی از شما گرفته می‌شود بگوئید: مال اوست خودش داد و خودش گرفت.^{۷۱}

و این سیره یک تربیت عملی است برای عدم غفلت و متذکر بودن این معانی و به



یادداشتن خدا در همه وقت و در همه احوال.

۴- طغیان

”واژه طغیان، در لغت به معنای تجاوز از حد است.“^{۷۲} طغیان و سرکشی یکی دیگر از آفت‌ها و موانع تعالی است که انسانی که دچار طغیان شود از سیر در مسیر تعالی بازمی‌ماند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

”إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى *“^{۷۳}؛ ”همانا انسان طغیان کرده و ناسپاسی می‌کند و پروردگار خویش را از یاد می‌برد. همین که خود را بی‌نیاز احساس نمود (و پروردگار خویش را فراموش کرد)“

کسی که دچار طغیان و سرکشی شده، خدا را فراموش کرده و احساس می‌کند که قدرت و توانایی دارد تا هر کار که بخواهد انجام دهد. چنین کسی هرگز در مسیر تعالی قرار نمی‌گیرد.

”علت این انحراف این است که انسان به خود و هواهای نفسانی خود می‌پردازد، و دل به اسباب ظاهری که تنها وسیله مقاصد او است می‌بندد. و در نتیجه از پروردگار خویش غافل شده او را از یاد می‌برد.“^{۷۴}

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نتایجی که از مجموع مبحث پیرامون انسان متعالی به دست می‌آید بطور خلاصه چنین می‌باشد:

- انسان‌ها دارای ابعادی هستند که یک بعد آن روحانی و یک بعد آن حیوانی است و با پرورش یک بعد می‌تواند به تعالی برسد و با پرورش بعد دیگر ممکن است تا نهایت سقوط کند.

- هدف از تعالی انسان تنها رسیدن به قرب الهی است و این مرتبه با طی مراحل به دست می‌آید.



- انسان متعالی صفات و ویژگی‌های خاصی مثل اخلاص، محبت خدا، توکل و... را دارد و از این طریق می‌توان این افراد را از دیگر افراد تمیز داد.

- استفاده از قرآن و روایات بهترین راه برای آشنایی افراد با راهنمای رسیدن به تعالی و کمک به آنها در رسیدن به این هدف می‌باشد.

- عواملی مثل علم و ایمان و عمل صالح باعث تعالی انسان می‌شود.

- بعضی عوامل مثل جهل، طغیان، نیازدگی، حسد، کبر و... باعث می‌شود انسان از رسیدن به تعالی نهایی که هدف از خلقت است باز بماند که در این جا به بیان چند مورد پرداخته شده است.

پی‌نوشت‌ها

- سعادت واقعی او، ترجمه زین‌العابدین قربانی، ص ۱۸۳.
۸. انسان، آیه ۳.
۹. محمدعلی، علیپور، انسان‌شناسی اسلامی در آثار شهید مطهری، ص ۱.
۱۰. ذاریات، آیه ۵۶.
۱۱. حسن، یوسفی اشکوری، بازخوانی قصه خلقت، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶، ص ۲۳۷.
۱۲. بقره، آیه ۱۲۴.
۱۳. سیدمحمد حیدر، علوی‌نژاد، افق‌های کمال، قم، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲، صص ۱۱۵-۱۱۳.
۱۴. همان، ص ۱۸۳.
۱۵. بقره، آیه ۲۵۶.
۱۶. روم، آیه ۳۰.
۱۷. محمود، رجبی، انسان‌شناسی، ص ۱۴۳.

۱. الیاس، کلانتری، فرهنگ لغات قرآنی، انتشارات بیان، ص ۱۵۹.
۲. حسین بن فضل، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب‌القرآن، ص ۶۴۲.
۳. محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۲، ص ۲۷۴۸.
۴. حسین بن فضل، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب‌القرآن، ص ۶۴۵.
۵. سیدعلی‌اکبر، قرشی، قاموس قرآن، ج ۷-۶-۵، ص ۳۷.
۶. همان، ص ۱۶۶.
۷. حسین بن فضل، راغب اصفهانی، فلسفه آفرینش انسان و



۱۸. محمود، رجیبی، همان، ص ۱۴۴.
۱۹. همان، ص ۱۴۴.
۲۰. محمد، رجیبی، انسان‌شناسی، ص ۱۵.
۲۱. یعسوب‌الدین، رستگار جویباری، تفسیر سوره مبارکه والعصر یا منشور جهانی دین مبین اسلام، قم، ج ۲، ص ۱۲.
۲۲. یعسوب‌الدین، رستگار جویباری، تفسیر سوره مبارکه والعصر یا منشور جهانی دین مبین اسلام، ص ۱۳.
۲۳. فرقان، آیه ۴۴.
۲۴. تین، آیه ۴.
۲۵. مقاله عیسی، لطیفی، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دی ۸۹.
۲۶. یعسوب‌الدین، رستگار جویباری، تفسیر سوره مبارکه والعصر یا منشور جهانی دین مبین اسلام، ص ۱۰۷.
۲۷. محمدرحیم، نوری، انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام، تهران، انتشارات طراوت، ۱۳۸۴، صص ۱۰۴ و ۲۰۵.
۲۸. محمد، آیه ۳۳.
۲۹. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۸۵.
۳۰. محسن، قرائتی، تفسیر نور، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۴، ج ۱۱، ص ۹۸.
۳۱. آل‌عمران، آیه ۱۲۲.
۳۲. محسن، قرائتی، تفسیر نور، ج ۱، ص ۵۹۸.
۳۳. اسراء، آیه ۲۳.
۳۴. محمد، دشتی، ترجمه نهج البلاغه، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین، ۱۳۸۴، خ ۱۳۱.
۳۵. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۸۴.
۳۶. نساء، آیه ۱۴۶.
۳۷. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام، صص ۲۰۱ تا ۲۰۵.
۳۸. محمد، دشتی، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۸۶.
۳۹. همان، ص ۲۸۸.
۴۰. همان.
۴۱. محمد، دشتی، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۸۸.
۴۲. همان.
۴۳. رک: عبدالله، نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، بی‌جا، دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۴، صص ۳۱۲-۳۰۹.
۴۴. نجم، آیه ۷-۹.



۴۵. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، صص ۴۹۱ و ۴۹۲.
۴۶. نجم، آیات ۱۳-۱۰.
۴۷. محمود، رجیبی، انسان‌شناسی، ص ۱۴۶.
۴۸. مائده، آیه ۲۷.
۴۹. محمدرحیم، نوری، انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام، صص ۱۶۹-۱۷۱.
۵۰. فاطر، آیه ۱۵.
۵۱. محمد، محمدی ری‌شهری، منتخب میزان الحکمه، ص ۴۶۵، ح ۵۲۱۵.
۵۲. عصر، آیات ۱ و ۲.
۵۳. علق، آیات ۱ تا ۴.
۵۴. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام، ص ۱۵۸.
۵۵. صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، انتشارات هجرت، ۱۳۵۹ق، کلمات قصار ۱۱۳.
۵۶. امیررضا، ستوده، پایه پای آفتاب، انتشارات پنجره، ج ۱، ص ۲۷۲.
۵۷. محمود، رجیبی، انسان‌شناسی، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.
۵۸. محمد، آیه ۳۲.
۵۹. انعام، آیه ۱۳۲.
۶۰. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام، ص ۱۶۱.
۶۱. عباس، افراه، مقاله فرهنگ کار و نقش آن در بهره‌وری.
۶۲. حجر، آیه ۹۹.
۶۳. محمود، رجیبی، انسان‌شناسی، ص ۲۷۲.
۶۴. مقاله، ناصر، سبحانی، اساسی‌ترین موانع رشد و صعود به سوی کمال.
۶۵. مقاله، ناصر، سبحانی، اساسی‌ترین موانع رشد و صعود به سوی کمال.
۶۶. ملک، آیه ۱۰.
۶۷. رک: عبدالله، جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۱۷۶.
۶۸. رک: همان.
۶۹. یوسف، آیه ۳۳.
۷۰. مقاله ناصر، سبحانی، اساسی‌ترین موانع رشد و صعود به سوی کمال.
۷۱. اقتباس از: عبدالله، جوادی آملی، کرامت در قرآن، ص ۱۲۹.
۷۲. محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۷.
۷۳. علق، آیات ۶ و ۷.
۷۴. محمدحسین، طباطبائی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۲۰، ص ۳۲۵.







بازشناسی حدیث

من عرف نفسه
فقد عرف ربه

سیده زهرا
گلمکانی

بازشناسی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه

چکیده

موضوع مورد بررسی در این پژوهش حدیث ”من عرف نفسه فقد عرف ربه“ است که چگونگی تلازم معرفت نفس با معرفت رب را تبیین می کند. نگاشت حاضر با بررسی و شناخت ماهیت نفس و تکیه بر آیات و روایات و اندیشه اسلامی هدف خود را دنبال نموده است.

خودشناسی به جهت رابطه تنگاتنگی که با خداشناسی دارد از جایگاه رفیعی در اندیشه اسلامی برخوردار است. تا آن جا که سعادت و شقاوت انسان در گرو نیل به آن دانسته شده است.

پرداختن به معرفت نفس از جهات بسیاری اهمیت دارد از جمله:

بهره‌برداری صحیح از استعدادها و ارضای درست نیازها؛ در امان ماندن از خودبیگانگی، تلازم و رابطه معرفت نفس با خداشناسی؛ کشف اسرار اصول پنجگانه؛ شناخت ”خود“ مقدمه ضروری شناخت هر چیزی؛ اصل موضوعه بودن برای سایر علوم و ...

شناخت ماهیت نفس از جهت حادث و مجرد بودن و نوع رابطه نفس با بدن، انسان را در رسیدن به این معرفت یاری خواهد کرد.

انسان زمانی که خود را به نقص بشناسد، خدای خویش را به کمال خواهد شناخت. به بیان دیگر؛ چون انسان فی حد نفسه ذاتش حادث، فقیر و ناتوان است، با آگاهی بر این امور، حق تعالی را به غنا، قدم، قدرت و علم خواهد شناخت.

بدین جهت نوشتار حاضر با واکاوی و بررسی ماهیت نفس و شناخت بهتر آن به وجه



کلی، به رابطه معرفت نفس با معرفت رب پرداخته است.

واژگان کلیدی

رب، نفس، معرفت.

مقدمه

”وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱؛ و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.“

هدف از خلقت انسان، عبادت و بندگی معرفی شده است، برای نایل آمدن به این هدف متعالی باید دید چه چیزی اساس و پایه عبادت را تشکیل می‌دهد.

اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) اساس بندگی را شناخت خداوند دانسته‌اند. امام رضا(علیه السلام) می‌فرماید: ”أولُ عبادةِ اللهِ معرفتُهُ؛ ابتدا و اساس بندگی خدا شناخت اوست.“

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: ”إنَّ أفضلَ الفرائضِ و أوجبها على الإنسانِ معرفةُ الربِّ و الإقرارُ له بالعبودية^۲؛ بافضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست.“

اعتقاد به خداوند و پرستش او از اساسی‌ترین نیازهای انسانی محسوب می‌شود. لازمه تحقق عبودیت، شناخت و معرفت نسبت به خالق متعال است. همین نیاز فطری و اساسی، باعث شده که هر جهان‌بینی و ایدئولوژی که نگاه جامع و دقیقی به مبدأ و شناخت آن نداشته، با بن بست مواجه شود.

به دلیل ارزش وجودی خداشناسی و محوریت آن در زندگی دنیوی و اخروی هر امری که انسان را در نیل به این هدف یاری دهد، بالطبع حائز اهمیت خواهد بود.

معرفت نفس، کلید و نردبان معرفت الله است. انسان با معرفت حضوری و شهودی نسبت به نفس خویش، می‌یابد که وجودش رابط و وابسته است. این وابستگی و تعلق



وجودی بدون شهود ذوالربط ممکن نیست، به عبارتی انسان با نظر به خویش، خود را شعاع و جلوه ای از وجودی بالاتر و والاتر می یابد.

شناخت ماهیت نفس به جهت حادث و مجرد بودن و نوع رابطه نفس با بدن، انسان را در رسیدن به این معرفت یاری خواهد کرد.

از دیگر سو، معرفت نفس ارتباط تنگاتنگی با مسئله معاد و علم اخلاق دارد. زیرا انسانی که خود را به بندگی و اتصال به خداوند بشناسد و هدف غایی و مطلوب نهایی اش را به درستی دریافته باشد، در پی تربیت و تزکیه نفس بر خواهد آمد. نفس در استكمال خویش همت خود را معطوف انوار الهی نموده و از ظلمات تن رها می شود.

معرفت نفس برای بشر معاصر ضرورت مضاعف پیدا کرده است. انسان شناسی در عصر حاضر، از روش های فراوانی بهره گرفته ولی در این میان سهم روش تجربی افزون تر بوده است. و همین باعث شده انسان و نیازهایش را در چارچوب دنیای مادی تعریف کرده و به شناخت صحیحی از جایگاه انسان در جهان و ارتباطش با هستی، جامعه و حتی خود نرسیده باشند.

بنابر این مهمترین مشکل در عصر حاضر، از خود بیگانگی و فراموشی خود است. و ضروری ترین نیاز انسان، شناخت جامع هویت و جایگاهش در جهان می باشد. این است که بشر معاصر بیش از پیش نیازمند ابلاغ و دریافت این دعوت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است؛

”مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ“

هر اندازه نفس تعالی یابد، با شناخت دقیق تر آن خداوند سبحان را نیز بهتر خواهد شناخت.

نگاشته پیش رو با هدف بررسی اهمیت و آثار خودشناسی و پاسخ به این پرسش، که چگونه معرفت نفس مستلزم معرفت باری تعالی خواهد بود، در سه بخش تدوین یافته است.



معرفت رب

ضرورت خدانشناسی و نگرش توحیدی

از میان مجموعه باورهایی که شرط لازم سعادت انسان است شناخت و اعتقاد به خدا محوری ترین اصل است. از همین رو می‌بینیم که انبیای الهی بر این مسأله تأکید بسیار داشته و آن را محور و اساس دعوت خویش قرار داده‌اند. راز آن هم در این است که شناخت خدا روح همه شناخت‌های دیگر است. و مجموعه شناخت‌های دیگر بدون این عنصر محوری و اساسی، ارزش خود را از دست می‌دهند.

اهمیت زایدالوصف خدانشناسی و آثار عمیق آن بر حیات آدمی به هیچ وجه قابل انکار نیست، تا آنجا که شواهد و قراین تاریخی نشان می‌دهد شناسایی مبدأ هستی همواره یکی از دغدغه‌های اصلی بشر بوده است و بخش عمده‌ای از منابع گوناگون دینی به توصیف مبدأ عالم یا همان "خدا" و بیان رابطه او با انسان و جهان پرداخته اند.

ضرورت‌های خدانشناسی

۱- پایگاه اخلاق

بینش توحیدی بی شک در اخلاق و روحیات اثر می‌گذارد و بازتاب آن در گفتار و رفتار اجتماعی انسان نمایان می‌شود، برابری و برادری، خوش رفتاری با بندگان خدا، کمک رسانی به هموعان، ترک حسد، تکبر و دیگر رذایل اخلاقی همه از آثار اجتماعی یکتا بینی با محتوای عمیق آن است.^۳

۲- دفع ضرر یا عقاب محتمل

هر انسانی که از ظهور پیامبران الهی و دعوت آنان به خداپرستی و انجام برخی تکالیف و نیز ادعای آنان مبنی بر وجود جهان بازپسین، اندک اطلاعی داشته باشد، اگر به گفته‌های آنان ایمان نیابد لافل احتمال درستی آن را خواهد داد. در این صورت، این احتمال در ذهن او شکل می‌گیرد که پیامبران در دعوت خود صادق باشند و در نتیجه، این احتمال وجود دارد که چنین شخصی به دلیل عمل نکردن دچار کیفر گردد و از سوی دیگر عقل و خرد حکم می‌کند که انسان، حتی المقدور از مواجهه با



ضرر یا کیفر اجتناب ورزد، حتی اگر صرفاً احتمال وجود آن را بدهد. بدین جهت عقل حکم می‌کند، انسان در مورد وجود خدا و اوصاف او به تحقیق و تأمل بپردازد تا در صورتی که واقعاً خدایی وجود داشته و دعوت پیامبران راست باشد بتواند با پیروی از آنان خویش را از عقاب الهی برهاند.^۴

۳- شناخت خدا مبنای اثبات معاد و نبوت

اصولاً کلیه معارف اسلامی بر پایه شناخت خدا می‌چرخد و سنگ بنای کلیه استدلال‌های متین و مستحکم اثبات نبوت و معاد و پشتوانه احکام و ارزش‌های اسلامی شناخت خداست. اگر خدا آنچنان که باید شناخته شود، حکیم و فرزانه بودن، هدفمند بودن کارش یعنی خلقت جهان مطرح می‌شود و از این طریق مساله معاد شکل می‌گیرد. در آیات قرآن، خداوند این نکته را متذکر می‌شود که اگر روشن شود خلقت عبث و بی هدف نبوده، نتیجه آن است که معاد و روز رستاخیزی برای جزا و پاداش وجود داشته باشد.^۵

مسلماً ضرورت پرداختن به شناخت خداوند بیش از اینهاست اما شاید رئوس را بتوان در این چند محور خلاصه دانست. تمام مقاصد انبیاء، برگشتش به یک کلمه است و آن "معرفه الله" است. اگر دعوت به عمل صالح شده، اگر دعوت به تهذیب نفس شده است، اگر دعوت به معارف شده است، تمام برگشتش به این است که آن نقطه اصلی را که در فطرت همه انسان‌هاست، حجاب را از آن بردارند تا انسان به او که معرفت حق است برسد.^۶

راه‌های خدانشناسی

شناخت از مفاهیم بدیهی و غیر قابل تعریف است، زیرا ما همه چیز را به علم می‌شناسیم، اگر بخواهیم علم را به علم تعریف کنیم این تعریف دور مصرح خواهد بود. و اگر بخواهیم علم را به علم بشناسیم، لازم است اول آن غیر علم را توسط علم بشناسیم، آنگاه علم را به وسیله آن بشناسیم، چنین تعریفی نیز به مثابه دور مصرح است. پس آنچه در تعریف شناخت یا علم گفته می‌شود تعریف حقیقی نبوده، بلکه تعریف تنبیهی است.^۷



شناخت‌های انسان را می‌توان به دو پاره حصولی و حضوری تقسیم کرد. علم حضوری عبارت است از شناخت چیزی بدون واسطه حکایت‌کننده و علم حصولی عبارت است از شناخت اشیاء با واسطه صورت حکایت‌گر.

تقسیم علم به حصولی و حضوری، عقلی است، یعنی تمامی شناخت‌های انسان یا زیر مجموعه حصولی‌اند و یا حضوری و شق سومی در کار نیست.^۸

در شناخت حصولی، سه روش معرفتی وجود دارد: ۱- حس وادله تجربی، ۲- عقل و براهین عقلی، ۳- نقل و شواهد روایی متکی به عقل.

شناخت حضوری نیز دو روش دارد: ۱- کشف و شهود که خودش اقسام و مراتبی دارد و با تزکیه و تحول وجودی شناسنده قرین است، ۲- شناخت وحیانی. روش دوم ملکه روشهاست، آنگاه روش شهود عارف عادل و سپس روش فلسفی-کلامی است و پایین-ترین روش همانا، روش حسی و تجربی است. البته به کار گرفتن همه این روشها برای همگان مقدور نیست، اما انسان عادی نیز در پی تجربه، حس و استقراء که گام نخست شناخت است، می‌تواند به برهان عقلی و دلیل نقلی دست یابد و پس از به کار بستن این روش، ایمان قلبی به وجود وحی و پیامبران الهی و ره آوردهای آن (کتابهای آسمانی) از برترین روش معرفت نیز بهره‌مند شود.^۹

دین که عهده دار تهذیب نفوس و تزکیه ارواح است و مهمترین هدف آن، انسان‌سازی است در طلیعه همه فضائل ما را به سوی معرفت دعوت کرده است. در قرآن کریم، خطر سفسطه و سوء ادراک بازگو و راه نجات از آن هم کاملاً ارائه شده است.

از این رو ذات اقدس خداوند علم و معرفت و پرهیز از جهل را لازم نموده و در تصدیق و تکذیب، معیار را معرفت صادق و صالح دانسته است.^{۱۰}

”وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا“؛^{۱۱} و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.“

دستیابی به معرفت به دو شکل قابل تصور است: ۱- سیر آفاقی ۲- سیر انفسی.



۱- سیر آفاقی، همان تفکر و تدبر و نظر کردن به موجودات آفاقی است که خارج از نفس است، از قبیل مصنوعات الهی و نشانه‌های خداوند متعال در آسمان و زمین، این سیر آفاقی، موجب یقین به خدا، اسماء و افعال الهی می‌گردد، زیرا این موجودات و مخلوقات، آثار و دلایل وجود خداوند هستند و علم به دلیل ضرورتاً موجب علم به مدلول می‌شود.^{۱۲}

امتیاز راه آفاقی از راه های دیگر، آسانی و قابل فهم بودن آن برای همگان است، زیرا پیمودن این راه به مبادی عمیق و برهانهای سنگین فلسفی نیاز ندارد و انسان با دور بودن از هوا و هوس و سیر اجمالی در عالم طبیعت، به وجود الله و یگانه بودن او و سایر صفات وی پی خواهد برد، در این راه تحول درونی و سیر قلبی حاصل خواهد شد.

در این سیر، راه غیر از رونده و غیر از مقصد است، سالک، انسان جست و جو گر و راه، تفکر در جهان آفرینش، روابط، حرکت، نظم و خصوصیات آن است و مقصد برین، همان محرک بی حرکت، ناظم با شعور، قدیم ازلی و سرمدی است.^{۱۳}

۲- سیر انفسی؛ مقصود از راه انفسی، سیر در آیات درونی و شناخت خدا از راه خودشناسی است این راه به مقصد نزدیک‌تر و دقیق‌تر از راه آفاقی است و سعادت افزون‌تری را نصیب انسان سالک می‌کند.

برای تبیین راه انفسی و چگونگی راه یافتن انسان از خود به خدا، تقریرهای مختلفی ارائه شده که به نقل برخی می‌پردازیم.

الف) انسان با تفکر در ذات و صفات و افعال خود به ذات و صفات و افعال مبدأ هستی پی می‌برد زیرا تفکر در محورهای یاد شده سوالاتی را برای انسان پیش می‌آورد که پاسخ آن‌ها وی را به خدا، صفات و افعال او راهنمایی می‌کند، از قبیل از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ نمایی وطنم.

در این تقریر، سخن از اندیشه و علم حصولی است و چندان امتیازی بر سیر آفاقی ندارد. یعنی اگر انسان به خود بیاندیشد و نیاز خود را احساس کند، می‌بیند، نیاز او به وسیله موجود بی نیاز دیگری بر طرف می‌شود. امام سجاده (علیه السلام) : ”رأیتُ أن طلبَ المحتاجِ الی المحتاجِ سَفَةً من رأیهِ و ضلَّةً من عقله“^{۱۴} دانستم که حاجت خواستن



محتاج، از محتاج دیگر از سبک رایبی و گمراهی عقل اوست. بنابراین تقریر در هر دو سیر، فکر انسان بر محور قضیه و تشکیل قیاس و حد وسط و نتیجه گیری دور می‌زند و با مفهوم و علم حصولی سرو کار دارد البته امتیاز از راه انفسی از آفاقی، نزدیک‌تر بودن آن به سالک است.

این تقریر از معرفت نفس برای معرفت رب یا ناتمام است یا دست کم در سطح بسیار نازل قرار دارد.

ب) شناخت خدا از راه سیر انفسی تقریر دیگری نیز دارد که بر علم حضوری تکیه می‌کند و چون علم حضوری بدون تهذیب نفس ممکن نیست راهی دشوار است و میسور هر کسی نیست. در این سیر شهودی، سالک و مسیر متحدند و هیچ تفاوتی غیر از تعایر مفهومی بین رونده و راه وجود ندارد تنها مقصد از آن‌ها جداست. سالک این طریق بر اثر تهذیب نفس و صفای باطن، با چشم دل به شهود جمال و جلال حق می‌نشیند.^{۱۵}

و اما اینکه چرا معرفت و سیر انفسی از سیر آفاقی بهتر است شاید از این جهت باشد که معرفت نفس عادتاً خالی از اصلاح اوصاف و اعمال نفس نیست، بخلاف معرفت آفاقی. نافع بودن معرفت آیات بطور کلی برای این است که معرفت آیات به خودی خود آدمی را به خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او آشنا می‌سازد و می‌فهماند که خداوند متعال زنده‌ای است، فناپذیر قادر علیم و ...

نظر و سیر در آیات انفسی و آفاقی و نتیجتاً آشنا شدن به خدای سبحان از نظر اینکه حیات ابدی انسان را در نظر مجسم می‌سازد و نیز از اینکه این حیات بستگی تام به توحید و نبوت و معاد دارد، از این رو آدمی را به تمسک به دین حق و شریعت الهی هدایت می‌نماید، و در این هدایت هر دو طریق یعنی سیر از طریق آفاق و از طریق انفس، موثر و در راهنمایی به دین و ایمان و تقوا هر دو شریک و هر دو نافعند، جز اینکه نظر و سیر در آیات نفس نافع‌تر است، زیرا این سیر از اطلاع بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال در کار و ملکات فاضله و رذیله که مقارن با آن است خالی نیست. و معلوم است که اشتغال آدمی به معرفت اینگونه امور



و باور داشتن به لوازم آن از قبیل سعادت یا شقاوت، درد و درمان آدمی را از یک موقف نزدیکی به گوش دل می‌رساند و وقتی آدمی به دردهای روحی خود و درمان آن واقف شد به اصلاح آن چه فاسد شده و به التزام به آن چه صحیح است می‌پردازد، بخلاف سیر در آیات آفاقی که ندایش به این نزدیکی نیست، درست است که آن سیر هم آدمی را به اصلاح نفس و تهذیب آن وادار می‌کند، لیکن این معانی را از راه دور، گوش دل می‌رساند.

علاوه بر این، نظر در آیات آفاقی و معرفت حاصله از آن، نظر و معرفتی است حصولی بخلاف نظر در نفس و قوای آن و اطوار وجودی آن که نظر در آن‌ها، شهودی و حضوری است.^{۱۶}

محورهای سیر انفسی

در هر سلوکی اموری از قبیل سالک و مسلک، مبدأ و مقصد، محرک و زمان مطرح است. به تعبیر دیگر در هر سیر و سفری باید رونده، راه، مبدأ و مقصد سفر، محرک و زمان آن معلوم باشد. در سیر انفسی نیز این محورها، با ویژگی‌های خاص خود مطرح است. که با شناخت درست آن‌ها چگونگی راه یابی انسان از خود به خدا بهتر تبیین خواهد شد.^{۱۷}

۱- سالک و مسلک

سالک و رونده این راه، خود انسان و حقیقت و نفس اوست که همواره در حال صعود و تعالی یا سقوط و انحطاط است. راه صعود و سقوط در پی انتخاب انسان عاقل و بالغ و نتیجه تکلیف است.

بستر حرکت و سلوک انسان، درون خود اوست و سالک و مسلک یکی است و انسان بالفعل صراط است و آنچه در خارج از جان سالک می‌گذرد یک سلسله قواعد و قوانین و اصول اخلاقی یا عرفانی است که بالقوه راه راست و فعلیت آن به ایمان و عمل صالح سالک بستگی دارد.



۲- مبدأ و مقصد

دو چیز می‌تواند سالک را به این راه آشنا کند و او را به سیر وادارد: ارتباط با مبدأ فاعلی، یعنی محرک و ارتباط با مبدأ غایی یعنی هدف. اگر ارتباط سالک با مبدأ فاعلی قطع شد و از محرک خود فاصله گرفت به بیراهه می‌رود چون وی اصل حرکت را رها نمی‌کند و راکد نخواهد بود و محرک‌های دیگر او را به سیر نزولی تا بهیمنه شدن بلکه نازل تر سوق می‌دهند. پس مهمترین عامل حرکت صحیح و سریع و دقیق، ارتباط با خداست از طرفی همین مبدأ فاعلی که محرک است، هدف غایی حرکت نیز هست.

۳- زمان

سیر درونی و سلوک نفسانی انسان، مانند هر حرکت بیرونی، نیازمند زمان است زمان سیر درونی، بر اساس سلوک سالک اندازه‌گیری می‌شود. عمر مفیدی که خدا به آن سوگند یاد کرده همان مقدار سیر و سلوک درونی اوست. بنابراین ممکن است انسان درشناسنامه هشتاد سال عمر داشته باشد، ولی در سیر و سلوک هنوز کودک باشد.

۴- زاد و توشه

بدون تردید سفر معنوی، مانند سایر مسافران، نیازمند زاد و توشه است. قرآن کریم، که بیانگر و تأمین کننده همه نیازهای راه وصول به خداست، سالک را متوجه این نیاز ضروری ساخته و بهترین زاد و توشه را تقوا می‌داند.

۵- مرکب

برای آن که مسافر الهی مسیر را سریع تر طی کند و آسان تر به مقصد برسد. مرکب لازم است و مرکب هر سفری متناسب با راه آن انتخاب می‌شود. در سیر الی الله، عبادت و بندگی خالصانه، به ویژه شب زنده‌داری، مرکب هموار و سریع این سفر است. نوع فضایل انسانی همانگونه که طبق بعضی از اعتبارها زاد و توشه این سفر است، طبق برخی از اعتبارها مرکب نیز هست.



آثار معرفت رب

در فرهنگ دینی می توان ایمان را مساوی با معرفت حقیقی دانست، زیرا ایمان همان تسلیم قلبی است که جز با شناخت صحیح از مبانی و اعتقادات حاصل نمی شود. شناخت خداوند و ایمان به او، فواید فراوانی در بهزیستی و آرامش ایفا می کند، به گونه ای که اگر ایمان به خالق عالم، از حیات بشر رخت بر بندد و هیچ عاملی نمی تواند انسان را به آرامش رسانده، جلوی افسارگسیختگی، خطرات و خطوات پلید او را بگیرد. پیشرفت روزافزون تکنولوژی و علوم مادی، گرچه مشکلات زیادی از راه زندگی مادی انسان برداشته و مسیر زندگی دنیوی او را هموار و رفاه بیشتری به ارمغان آورده، اما به دنبال آن نگرانی ها و دلهره هایی را نیز به همراه داشته باشد. توسعه سلاح های اتمی و تسلیحاتی نه تنها از درگیری های اتمی به کلی جلوگیری نکرده، بلکه امروز بلوک غرب و شرق یکدیگر را تهدید به فنا می کنند.^{۱۸}

انسان با شناخت حقیقی خداوند به ثمره توحید خواهد رسید، و شخص موحد در پرتو توحید ربوبی از ارباب متفرق رهایی می یابد، با توحید واجب و اسمای حسنا می یابد و از کرامت انسانی برخوردار است مثلاً با توحید قدرت، از تکبر و غرور به تواضع و فروتنی و از یأس به امید بار می یابد، با توحید عبادی به حریت و آزادگی می رسد و از بندگی دیگران رها می شود و با توحید حمد از تملق اغیار آزاد می گردد. در اینجا به برخی از آثار مهمی که شناخت پروردگار برای انسان دارد اشاره می شود.^{۱۹}

۱- تلاش و امید

آنها که ایمان به خدا دارند با شناخت و معرفت قدرت و صفات الهی، خود را تنها و ناتوان نمی بینند، مأیوس نمی شوند، احساس ضعف و ناتوانی نمی کنند، چون قدرت خدا بالاتر از همه مشکلات است و همه چیز در برابر او سهل و آسان می باشد. به همین دلیل افراد با ایمان هرگز دست به خودکشی نمی زنند زیرا این عمل از یأس و ناامیدی کامل سرچشمه می گیرد اما افراد با ایمان نه ناامید می شوند و نه احساس شکست می کنند.^{۲۰}



۲- گرایش به عمل صالح

افعالی که انسان در ارتباط با خدای متعال انجام می‌دهد و نیز حالتی که در همین رابطه در درون انسان پدید می‌آید، از معرفتی که به خدای متعال دارد حاصل می‌شود، یعنی در پی خدانشناسی، حالات و توجهات و کیفیات نفسانی خاصی در انسان پدید می‌آید که به مقتضای اینها و در چارچوب اوضاع خاص خارجی، افعالی را انجام می‌دهد.^{۲۱} شناخت صحیح از خداوند متعال باعث گرایش شخص به اطاعت و تعبد الهی می‌شود.

۳- زمینه ساز عدالت اجتماعی؛

عقیده به خدا زیربنای ارزش‌های اخلاقی است و بالاترین نقش را در والاترین آرمان-های جامعه یعنی عدالت اجتماعی دارد، و تنها این اثر برای اثبات ضرورت و فوریت شناخت خدا برای همه، خصوصاً عدالتخواهان و هواداران واقعی حقوق بشر کافی است. امام رضا(علیه السلام): اعتقاد به خدا و پیامبر و پیام‌های او فلسفه‌های بسیاری دارد، از آن جمله اینکه اگر کسی اعتقاد به خداوند داشته باشد از نافرمانی‌های او اجتناب نمی‌کند و از ارتکاب گناهان و کارهای ناشایسته بزرگ خودداری نمی‌کند و در هیچ فساد و ظلمی که دلخواه اوست هیچ کس را مراقب خود نمی‌بیند.^{۲۲}

شناخت خدا و در پی آن عقیده به خدا، به دلیل اینکه اعتقاد به هدف داشتن جهان هستی و از جمله یکسان نبودن نیکی و بدی و عدل و ظلم در نظام آفرینش است، زیربنای همه ارزش‌های اخلاقی و در رأس آن‌ها عدالت‌خواهی و ایثار است.

اعتقاد به آفریدگار حکیم و هدفداری جهان و انسان و اینکه کوچکترین کار زشت و یا زیبای انسان در نظام هستی بی حساب و بی پاداش و یا کیفر نیست، زمینه ساز عدالت اجتماعی است و اگر کسی واقعاً به این معانی معتقد باشد نه تنها خود ظلم نمی‌کند بلکه حاضر است برای مبارزه با ظلم همه چیز خود را فدا کند.^{۲۳}



۴- امان و آرامش

یکی از ثمرات مهم معرفت خدا در بعد روانی جامعه بشری ظهور پیدا می‌کند، انسان در پرتو شناخت خدا وارد قلعه امان می‌شود و این امان به او اطمینان و آرامش می‌دهد و هیچ حادثه‌ای او را نگران و مضطرب نمی‌کند.

معرفت نفس

ضرورت خودشناسی

آن چه را انسان نقطه مطلوب خود بشناسد، در دسترسی به آن، به سختی شتاب می‌ورزد. زیرا طبیعت انسان، منفعت طلب است و هر چه مورد پسندش باشد، در راه رسیدن به آن تلاش می‌کند. البته این منفعت طلبی، ریشه در حب ذات دارد، زیرا تمامی محبت‌ها و مودت‌های انسان، ریشه در همین غریزه دارد. و چه بسیار فریب‌جان‌گانی که اگر خود را اشتباه بگیرد و آن را که او نیست، به جای او توهم کند! یعنی اگر انسان، نفس خویش، توان، قوا و کمالات واقعی خود را نشناخته باشد، وسائل حاشیه‌ای و امیال غیر اصیل را به جای نیازمندی‌های ذاتی و کمالات واقعی خود قرار می‌دهد.^{۲۴}

معرفت نفس و جایگاه آن در آیات و روایات

معرفت و شناخت حقیقت و ماهیت نفس از جمله علوم غامض و دانش‌های دشواری است که فلاسفه و حکمای الهی با این که صاحب قوه تفکر و اندیشه نیرومندی بودند و در باب نفس و احوال آن بحث‌های عمیقی نموده‌اند، اما بر حقیقتش آنچنان که باید واقف نشده‌اند، پس فلاسفه الهی که نتوانستند حقیقت نفس و احوال آن را چنان که شایسته است دریابند، اهل جدل چگونه می‌توانند به حقیقت و ماهیت آن پی ببرند؟ سپس باید برای شناخت و معرفت نفس، راه دیگری را غیر از راهی که فلاسفه رفته‌اند، برگزید. و آن این است که باید از مشکلات نبوت و تتبع انوار وحی و رسالت و چراغ قرآن و سنت کمک گرفت؛ کتاب و سنتی که امامان معصوم از جدشان پیامبر أخذ نمودند.^{۲۵}



الف) قرآن:

از آنجا که بستر خداشناسی در نفس و جان آدمی وجود دارد مطالعه و تفکر در آن، می تواند انسان را خدا شناس و موحد بار بیاورد. لذا قرآن گاهی با زبان عتاب و توبیخ به انسان ها خطاب می کند که چرا در نفس و جان خودشان تفکر و مطالعه نمی کنند که مفهوم آن امر به تفکر در نفس است. نمونه ای از آیات شریفه از این قرار است.^{۲۶}

”أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ . . . ۲۷؛ آیا در خود نمی اندیشند. . .“

”وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۲۸؛ و نیز در وجود خودتان. آیا نمی بینید؟“

”فَرَجِعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ۲۹؛ پس به خودشان رجوع کردند و گفتند همانا شما ظالم هستید.“

”عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ ۳۰؛ بر شما باد بر خودتان.“

آیات مذکور مومنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده است. به خوبی فهمیده می شود راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مومن است. بنابراین نفس مومن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می شود، نفس مومن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می رساند نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است و منتهای سیرش خدای سبحان است. بنابراین بر انسان است که این راه را ادامه داده و همواره به یاد خدای خود بوده، چه خدای سبحان غایت و هدف است و عاقل می داند فراموش کردن هدف، باعث از یاد بردن راه است.^{۳۱}

”وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۳۲؛ و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.“

حدیث معروف ”من عرف نفسه فقد عرف ربه“ عکس نقیض سوره حشر است عکس نقیضش این است که ”من لم يعرف ربه لم يعرف نفسه“ ”لم يعرف ربه“ یعنی ”نسی



ربه “لم يعرف نفسه“ یعنی “نسی نفسه“ پس اگر کسی خدا را فراموش کرد خود را فراموش می‌کند، آن وقت این آیه به منزله این حدیث شریف است.^{۳۳}

ب) روایات:

معرفت نفس، ضرورت و آثار آن، از جمله مسائلی است که در کلام معصومین به وفور بر آن تأکید شده است در اینجا به برخی از احادیث شریفه می‌پردازیم.

– امام علی(علیه السلام) می‌فرماید: “نال الفوزَ الاکبرَ من ظفرَ معرفة النفس”؛^{۳۴} کسی که موفق به خودشناسی شود، به بزرگترین پیروزی دست یافته است.

رمز موفقیت از منظر امیرالمومنین(علیه السلام) خودشناسی است و کسی که به این شناخت رسید به بزرگترین رستگاری و خوشبختی رسیده است، زیرا چنین انسانی با شناخت خود، رفتار، روابط، نیازها، استعدادها و جایگاه خود را در نظام خلقت، هدف و راه را درست تشخیص داده و کامیاب و پیروز خواهد بود.

– امام علی(علیه السلام) می‌فرماید: “من عرف قدرَ نفسه لم یهتِها بالفانیات”^{۳۵}

“کسی که ارزش خود را بشناسد خویشتن را با امور فناپذیر خوار نگرداند.

انسانی که نفس و تعلق آن به مبدأ هستی را دریابد به عظمت و توانایی و غایت بالای خود پی خواهد برد، چنین شخصی دیگر به دنبال لذات زودگذر و یا صرف وقت به هر نحوی نخواهد بود، چرا که او هدف حقیقی و کمال واقعی خود را شناخته و درصدد نائل آمدن به مطلوب است.

امام علی(علیه السلام) می‌فرماید: “النفسُ کریمَةٌ لا تُؤثرُ فیها النکبات”^{۳۶}

“سختی‌ها و مصائب در نفس گرانمایه، تاثیر نمی‌گذارد.

خودشناسی موجب می‌شود فرد به کرامت نفس خود پی ببرد در نتیجه در برابر سختی‌ها و مشکلات مقاومت می‌کند و احساس شکست و ناامیدی نخواهد کرد چرا که خود را تحت اراده الهی دانسته و بر او توکل خواهد کرد علاوه بر اینکه او با نائل آمدن به شناخت خود و دریافت شأن و کرامت نفس خویش، به درجه‌ای از رستگاری رسیده و در مصائب به دارائی‌های حقیقی خود می‌نگرد.



- امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "من جهل نفسه کان بغیر نفسه أجهل"؛ کسی که به نفس خود نادان باشد، به غیر نفس خود نادان تر است.^{۳۷}

- امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "معرفة النفس أنفع المعارف"؛ سودمندترین معارف، معرفت نفس است.^{۳۸}

در برخی روایات و یا در سخنان حکما گاهی می گویند: نخستین چیزی که بر آدمی لازم است، خودشناسی و دیگر گاه می گویند: نخستین چیز (خداشناسی) است، گاهی سودمندترین معارف خودشناسی و گاهی خداشناسی دانسته شده است. گرچه میان این دو بر حسب ظاهر اختلاف وجود دارد، اما در حقیقت بازگشت آنها به یک مطلب است، زیرا نخستین و سودمندتر، دانستن خودشناسی روی اصل "ترتیب صناعتی" است و در خداشناسی بر حسب شرافت و فضیلتی است که این معرفت، نسبت به سایر معارف و علوم دارد.

اساساً وقتی شناخت نفس حاصل گشت، بدون فاصله شناخت خداوند حاصل می گردد، هم چنان که گویی به محض طلوع خورشید روشنی حاصل می شود.^{۳۹}

- امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ"؛ به واسطه شناختن نفس، به شناختن پروردگار می رسد زیرا اگر در حقیقت آن را شناختی، عالم را شناخته ای و چون عالم را شناختی، خداوند تعالی را شناخته ای.

- امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "من عرف نفسه جلَّ أمره"؛ کسی که خود را بشناسد شأن مرتبه اش بزرگ می گردد.

- امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "من عرف نفسه فقد انتهى الی غایه کل معرفه و علم"^{۴۰}

"کسی که نفس خود را بشناسد به نهایت هر علم و دانشی برسد."

آثار خودشناسی

با توجه به جایگاه و اهمیت خودشناسی لازم است، به آثار این کمال توجه شود، نظری گذرا بر این آثار ضرورت پرداختن به این مسئله را هم برای ما روشن تر خواهد کرد.



۱- خودیابی

از جمله پر ثمرترین و مفیدترین تلاش‌ها، تلاش در جهت خودیابی است. یکی از آثار و ثمرات بحث از خودشناسی، خودیابی است. انسان همیشه در تمام تلاش‌های علمی و عملی خود - خودآگاه یا ناخودآگاه - بر این باور است که برای خود سعادت و خوشبختی خویش تلاش می‌کند. اگر در یافتن حقیقت خویش دچار اشتباه شود، معنایش این است که نتایج و آثار این تلاش‌ها چه بسا به شخصیت واقعی او بر نمی‌گردد، بلکه به جای خدمت به خود، به ناخود خدمت کرده است.^{۴۳}

۲- گشایش

روزی منحصر در رزق مادی نیست، بلکه روزی معنوی از مصادیق کامل و اتم رزق است و این روزی معنوی و علمی، اموری است که هرگز در پرتو کلاس و مدرسه نصیب کسی نمی‌شود و تنها در سایه معرفت نفس و تقوا به دست می‌آید.^{۴۴}

”و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا“^{۴۵}؛ و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رسانده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است“

بزرگترین روزی‌های معنوی که آرزوی سالک طریق الی الله است تقرب و نزدیکی به خداوند و شناخت انسان کامل است و اینها همگی جز در پرتو معرفت نفس به معنای حقیقی آن میسر نخواهد بود. شناخت نفس به معنای درک فقر و وابستگی به خداوند می‌باشد.

۳- حیات طیبه

سالک با سیر انفسی و انجام عمل صالح در حال ایمان به حیات طیبه دست می‌یابد. عرفان نفس، مسأله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است عملی که جز از راه عمل نمی‌توان معرفت تام و کامل درباره آن به دست آورد^{۴۶} بنابراین برای نیل به مقام حقیقی معرفت نفس راهی جز تهذیب نفس و انجام عمل صالح وجود ندارد. در این



رهگذر با هدف شناخت نفس و ابزار عمل صالح یکی از ثمراتی که نصیب انسان می شود حیات طیبه است که قرآن وعده آن را در قبال انجام عمل صالح داده است.

”مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ“^{۴۷}؛ هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.“

۴- حرکت در مسیر کمال

با شناخت انسان نقاط قوت و ضعف او مشخص می‌شود و در نتیجه تربیت انسان سهل و آسان می‌گردد. حرکت در مسیر کمال بدون شناخت رونده و راه میسر نمی‌شود و جالب آن که از طریق شناخت نفس، هم رونده راه شناسایی می‌شود هم فاصل راه و پایان آن.

انسان موجودی است با استعداد فوق‌العاده که می‌تواند با استفاده از آن، مصداق اتم ”خلیفه الله“ شود، می‌تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد و از فرشتگان آسمان هم بگذرد این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه که از صفر شروع کرده و به سوی بی‌نهایت در حرکت باشد.^{۴۸}

۵- مشغول شدن به اصلاح خویشتن

هر که نفس را شناخت، در هیچکس بدی و نقصی نمی‌بیند مگر آن که آن را در خود موجود می‌بیند و آن یا آشکار است یا مانند آتشی است که در سنگ پنهان است؛ پس هیچگاه پشت سر کسی بدگویی نکرده، و عیب جو و هرزه زبان و خودبین نمی‌باشد زیرا هر بدی که در دیگری می‌بیند آن را در نفس خود می‌یابد.^{۴۹}

آیه با عمل و خودسازی شروع می‌شود و با علم و معرفت پایان می‌یابد چرا که تا خودسازی نباشد نور معرفت بر دل نمی‌تابد و اصولاً این دو از یکدیگر جدا نیستند.^{۵۰}

امام علی(علیه السلام): ”من عرف نفسه جاهدها“^{۵۱}؛ کسی که نفس خود را بشناسد در مقام هوای نفس با آن مبارزه می‌کند.“



- امام علی(علیه السلام): "من کرمت نفسَه نکث علیه شهوتَه"^{۵۲}؛ هر که برای نفسش احترام قائل باشد خواهش‌های نفسانی در نظرش بی ارزش است.

- امام علی(علیه السلام): "ینبغی لمن علمَ شرفَ لنفسِه أن ینزهَهَا عن دناءةِ الدنیا"^{۵۳}؛ کسی که به شرافت نفس خود پی برده باشد سزاوار است که آن را از پستی دنیا منزّه دارد.

- امام علی(علیه السلام): "من کرمت نفسَه ینهنها بالمعصیه"^{۵۴}؛ کسی که نفس نزد او گرامی باشد، آن را با نافرمانی حق تعالی خوار نمی کند.

۶- تلازم و رابطه معرفت نفس با خداشناسی

اگر انسان ارتباط خود، با خدا را درک نکند امکان ندارد خدا را بشناسد، فراموشی خدا ملازم با فراموشی و گم کردن خود و بالعکس است. انسان چیزی نیست جز (فعل خدا) چیزی نیست جز "تعلق به خدا" انسان چیزی نیست جز "ارتباط با مبدأ افاضه کننده وجود شی" اگر انسان خود را نشناسد، طبیعتاً "فعل خدا"، "تعلق خدا"، "ربط وجودی به خدا" برایش معلوم و مفهوم نخواهد بود، یعنی خودش برای خودش مفهوم نخواهد بود و بالتبع دیگر شناخت و دریافت کاملی از خدای خود نخواهد داشت.^{۵۵}

دلالت معرفت نفس بر معرفت رب

بعد از گزارش و توضیح اجمالی نصوص دینی و فلسفی در باب ماهیت و اهمیت نفس و طریق بودن آن برای شناخت خداوند، اینک به چگونگی دلالت آن بر اثبات خدا می پردازیم. نحوه این تلازم وجود گوناگونی دارد برخی از آنها عبارتند از:

۱- ارتباط شناخت نفس با آگاهی از وجود خدا

- معرفت حضوری نسبت به نفس

انسان با معرفت حضوری و شهودی نسبت به نفس خویش می یابد که وجودی است رابط و وابسته، شهود این وابستگی و تعلق وجودی بدون شهود وجود ذوالربط ممکن نیست، به عبارت دیگر، انسان با تأمل در باطن خویش، وجود خود را به صورت شعاع و جلوه‌ای از وجود بالاتر و والاتر می یابد. بنابراین شهود و حقیقت وجود نفس، ملازم با



شهود وجود حق است.^{۵۶} اساساً تمام حیثیت معلول همان حیثیت ارتباط به علت است، معلول بودن یعنی انتساب و اضافه و ربط به علت بودن، و معلول از آن جهت که معلول است محال است منشأ انتزاع وجود فی نفسه و مستقل باشد.

انسان زمانی که علم حضوری به خویشتن پیدا کند با درک این حقایق شهودا وجود حق را درک خواهد کرد.

– معرفت تجرد نفس

در بررسی ماهیت نفس به تفصیل به ارائه ادله تجرد نفس پرداختیم. در آن جا مواردی از قبیل علم حضوری به خویشتن، قدرت نفس بر مقایسه صور ادراکی، وجود حافظه، ادراک کلیات و... شاهد بر مجرد بودن نفس دانسته شد.

بنابراین مبرهن شده که نفس انسانی یک وجود ممکن، حادث و مجرد است. انسان با تأمل و تفکر در برابر چنین موجودی بالضروره به دنبال علت آن می گردد و از آنجا که، وجود مجرد می باشد، علت آن نیز وجود مجرد خواهد بود، چرا که ماده، مادون مجرد است و نمی تواند علت مافوق و اشرف خود واقع شود.^{۵۷}

– معرفت حرکت نفس

چنان که در بخش مراتب نفس دانسته شد نفس در حال حرکت از قوه به فعلیت و از نقص به کمال است از سویی نفس مدبر و محرک بدن دانسته شد.

با توجه به این اصل پذیرفته شده یعنی حرکت و تدبیر بدن توسط نفس علم پیدا می کنیم که محرک و مدبری برای عالم وجود دارد.^{۵۸}

حقیقتاً چگونه ممکن است بدن مادی با تمام محدودیت خود نیاز به مدبر و محرکی داشته باشد اما ادعا کرد جهان با همه عظمت خود بی نیاز از محرک است. در نتیجه زمانی که انسان دریابد حرکت و تدبیر بدنش متوقف بر وجود نفس است، دیدن حرکت این عالم نیز او را به اعتقاد به وجودی مدبر برای این جهان رهنمون خواهد ساخت.



۲- رابطه معرفت بر وحدت نفس و توحید پروردگار

هر یک از ما پیش از آن که به برهان رجوع کند، وجداناً می داند که ذات و حقیقتش واحد است، نه کثیر و در عین اینکه واحد است، فاعل همه کارها در عرصه روح و جسم است. تعقل و تخیل و احساس و اعمال، غضب و شهوت، حرکت و سکون و... به او منسوب است. این امر هر چند وجدانی است ولی بیشتر مردم این تمکن را ندارند که از راه صناعت علمی و مباحثات آن را اثبات نمایند. کسی که بر فهم توحید نفس خویش قادر نباشد، چگونه بر توحید رب خویش قادر است.^{۵۹}

همه افعال، حرکات و سکنت انسان به نفس نسبت داده می شود که با وحدت و یکتایی خود، افعال مختلفی را انجام می دهد، انسان با شناخت نفس به این عنوان پی می برد هم چنان که تدبیر و افعال یک کالبد کوچک به فاعل یکتا نیازمند است. به طریق اولی خلقت، تدبیر و اداره جهان نیز به آفریدگار یکتا محتاج است.^{۶۰} همانگونه که اگر نفس متعدد بود در تدبیر بدن تمانع و فساد رخ می داد، اگر خدای عالم متعدد باشد (لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا) عالم با فساد مواجه می شود. پس خداوند عزوجل یکتا و واحد است.

۳- ملازمه شناخت عجز از ادراک تام نفس با محال بودن شناخت کنه و ذات خداوند متعال

شناخت کنه انسان بلکه شناخت کنه هر چیزی ممتنع است و این معرفت، مختص ذات اقدس الهی است چون کنه اشیاء فیض خاص خداست^{۶۱} بنابراین حقیقت و کنه ذات نفس را نمی توان آنگونه که هست مورد شناسایی قرارداد در عین حال کسی نمی تواند وجود نفس و روح را انکار کند. ذات الله تعالی هم به طریق اولی این چنین است یعنی شناخت کنه ذات امری محال و ممتنع است اما وجود آن قابل انکار نیست. ”يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا“^{۶۲}؛ آنچه را که آنان در پیش دارند و آنچه را که پشت سر گذاشته اند می داند، و حال آنکه ایشان بدان دانشی ندارند“



امام سجاد(علیه السلام) می فرمایند: "ای اباحمره همانا خداوند به هیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگار ما بزرگتر از وصف است و چگونه به محدودیت‌ها وصف شود آن که حدی ندارد."^{۶۳}

رابطه معرفت نفس با معرفت صفات حق

شناخت رابطه نفس با بدن و آگاهی از احاطه و تسلط خداوند بر تمام هستی

نفس نسبت به اعضای بدن خود هیچ احساس دوری و نزدیکی نمی کند، بلکه به یک صورت بر همه آنها احاطه و اشراف دارد. نمی توان گفت نفس در عضو خاصی از بدن است یا در آن نیست، بلکه بر آن محیط است. قرب و بعد خداوند نسبت به جهان و آفریده هایش نیز مانند نفس بلکه اقوی از آن است، لذا اگر شخصی نفس خود را با این خصوصیت بشناسد، خدای خود را ناظر، نزدیک و مشرف بر خود می بیند.^{۶۴} بنابراین با توجه به اینکه نفس با همه اعضا و اجزای بدن نسبت یکسان دارد، انسان پی می برد که خداوند با همه اجزای عالم نسبت یکسان دارد و علم و قدرت او نسبت به همه عالم یکسان است.^{۶۵}

وقتی هر یک از ما دستمان را تکان می دهیم، می توانیم هر انگشتی را جداگانه حرکت دهیم و یکی را نیمه باز نگه داشته و دیگری را باز کنیم و همه آن حرکت را به خود نسبت دهیم، این نشان می دهد "من" حضوری هم جانبه و همه جایی در بدن دارد، این نحوه حضور برای خدا آنچنان است که قرآن می فرماید:

"وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛^{۶۶} و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی داند، و آنچه در خشکی و دریاست می داند، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر [اینکه] آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است." با شناخت خود و نحوه حضور خود در بدن می فهمیم چگونه دنیا در قبضه رب العالمین است.^{۶۷}



بنابراین با توجه به اینکه نفس بر بدن اشراف دارد و احوال بدن بر او پوشیده نیست، انسان پی می‌برد که خداوند هم بر عالم اشراف دارد و هیچ چیز از علم واسع او بیرون نیست.^{۶۸}

معرفت غیر قابل رویت و حس بودن نفس و غیر قابل رویت بودن خداوند

”انسان با علم حضوری به وجود نفس خود، آگاه است، اما آن را حس و رویت نمی‌کند، خداوند نیز هم چون نفس در حیطة حس و رویت آدمی نمی‌گنجد. بلکه انسان به اجمال اسماء و صفات خدا را با علم حضوری و فطری خود درک می‌کند.^{۶۹} بنابراین عدم مس و حس نفس دلالت بر عدم مس و حس خدا دارند.“^{۷۰}

– معرفت احاطه و اشراف نفس نسبت به بدن و افعالش

معرفت بر بقاء نفس و رابطه آن با قدیم بودن پروردگار متعال

”نفس لا تفسد و لا تموت.“ نفس مرگ ندارد و باقی است. دلیلی که بر این مطلب اقامه کرده اند این است که کون و فساد، هر کدام به چیزی احتیاج دارد که حامل قوه آنها باشد، یعنی چیزی که می‌خواهد کائن شود باید مسبوق به امکان استعداد کون باشد. و چیزی که می‌خواهد فاسد شود نیز باید مسبوق به قوه و امکان فساد باشد و از آن جا که نفس مجرد است نمی‌تواند حامل قوه فساد باشد چون حامل قوه ماده است و اگر نفس حامل قوه فساد باشد یعنی ماده، در این صورت دیگر مجرد نخواهد بود.^{۷۱}

”بنابراین تقدم نفس بر بدن و بقائش بعد از خرابی بدن دلالت بر ازلیت و ابدیت باری تعالی دارد.“^{۷۲}

معرفت فقر وجودی انسان و شناخت خدا به غنی مطلق بودن

انسان در نظر به وجود خویش در می‌یابد که هستی او از ناحیه خودش نیست و این امری بدیهی است، زیرا اگر هستی انسان از ناحیه خودش می‌بود از یک طرف چنین نمی‌بود که زمانی نباشد و سپس موجود شود. این که نیستی بر هستی او سبقت دارد به وضوح دال بر آن است که هستی از او جای دیگری است.



معرفت فقر وجودی و هویت و وابستگی معلول، به وضوح بر معرفت علت مبتنی است به گونه ای که تصور معلول بدون علت غیر ممکن است. بر این اساس وقتی هر انسانی، خود را معلول و هویت وابسته یافت، به معرفت علت فاعلی باریافته است و چنانچه آن علت فاعلی نیز هویتی وابسته داشته باشد در نهایت باید این سلسله‌ی طولی به موجود مستقل و گردد که همان خدای تعالی است، زیرا در غیر این صورت مجموعه ای خدا خواهد شناخت و از این رو خودشناسی، عین خداشناسی است.

”وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ“^{۷۳}؛ مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست. آری، خدا گشایشگر داناست“

”وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ“^{۷۴}؛ او با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.“

”يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ“^{۷۵}؛ ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است“

برخی دلالت معرفت نفس بر معرفت خدا را از راه مخالفت می‌دانند، نه از راه موافقت، زیرا که هر کس که خود نفس خود را بشناسد که محدث است، خدای را بشناسد و بداند که واجب الوجود است.

هر کس که نفس خود را به عبودیت بشناسد خدای را به ربوبیت بشناسد.

هر کس که نفس خود را به تقصیر بشناسد خدای را به نفوذ مشیت و تقدیر بشناسد.^{۷۶}

نتیجه گیری

نتایج حاصله از پژوهش حاضر را میتوان به اختصار اینگونه بیان کرد؛

انسان دارای نیازهای فطری بسیاری است که پاسخگویی درست و صحیح به آن‌ها ضروری می‌باشد. یکی از اساسی‌ترین این نیازها بلکه مهم‌ترین آن، خداشناسی



است. معرفت پروردگار از آن جهت ضرورت می یابد که عبودیت و شناخت خداوند هدف و مطلوب انسان محسوب می شود، و آدمی بدون معرفت کامل نسبت به هدف و راههای رسیدن به آن با سختی و شکست مواجه خواهد شد. بنابراین راه های خداشناسی حائز اهمیت خواهند بود.

برای شناخت خداوند دو راه آفاقی و انفسی وجود دارد، که شیوه انفسی یا همان خودشناسی به دلایلی بر راه آفاقی برتری دارد.

برای نیل به معرفت نفس و ملازمه آن با معرفت رب، شناخت ماهیت نفس بسیار راهگشا خواهد بود.

حادث بودن نفس، تجرد نفس، شناخت مراتب نفس و رابطه آن با بدن از جمله مواردی است که انسان به سمت شناخت باری تعالی و صفات او رهنمون می سازد.

انسان زمانی که خود را به نقص بشناسد، خدای خویش را به کمال خواهد شناخت. به بیان دیگر؛ چون انسان فی حد نفسه ذاتش حادث، فقیر و ناتوان است، با آگاهی بر این امور، حق تعالی را به غنا، قدم، قدرت و علم خواهد شناخت.

تلازم معرفت نفس با معرفت رب و رابطه خودشناسی با سایر علوم و میزان تأثیر این معرفت بر هدف گذاری ها و رفتارهای انسان ضرورت پرداختن به معرفت نفس را روشن تر میکند.



پی نوشت ها

۱. ذاریات، ۵۶.
۲. محمد باقر مجلسی، بحارالأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ه.ق. ج ۳۶، ص ۱۳۷.
۳. رک: محمد مهدی، رکنی، توحید از دیدگاه علی بن موسی - الرضا (علیهما السلام)، قدس، ۱۳/۱۲/۸۴.
۴. رک: محمد، سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، ج ۱، قم، طه، ۱۳۷۸، ص ۲۵.
۵. احمد، فقیهی، همان، ص ۱۹.
۶. رک: فروغ السادات، رحیم پور، توحید از دیدگاه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴.
۷. رک: شهربانو، محلاتی، معرفت نفس طریق معرفت رب و سیرالی الله، تهران، احسن، ۱۳۸۶، ص ۸۱.
۸. رک: غلامرضا، فیاضی، درآمدی بر معرفت شناسی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶، صص ۸۷-۸۹.
۹. رک: عبدالله، جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، قم، اسراء، ۱۳۸۴، صص ۸۷-۸۶.
۱۰. رک: همان، مراحل اخلاق در قرآن، قم، اسراء، چاپ ششم، ۱۳۷۷، ص ۳۴۶.
۱۱. اسراء، ۳۶.
۱۲. رک: محمدحسین، طباطبائی، طریق عرفان، ترجمه صادق حسن زاده، تهران، بکاء، ۱۳۸۳، ص ۱۶.
۱۳. رک: عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۳، ص ۵۰.
۱۴. حسین انصاریان، ترجمه صحیفه سجادیه، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۴، چاپ بیست و دوم، دعای ۲۸، ص ۱۵۸.
۱۵. رک: عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۱۴۵.
۱۶. رک: محمد حسین، طباطبائی، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۶، ص ۲۵۱-۲۵۲.
۱۷. رک: عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، صص ۱۴۹-۱۶۱.
۱۸. رک: محمدباقر، شرعیتی، توحیددر نگاه



- عقل و دین، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰، ص ۶۲.
۱۹. رک: عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۵۵۹.
۲۰. ناصر، مکارم شیرازی، اصول عقائد برای جوانان، قم، نسل جوان، ۱۳۸۰، چاپ دهم، ص ۲۱.
۲۱. محمد تقی، مصباح یزدی، انسان سازی در قرآن، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳.
۲۲. محمد، محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۱۵۴.
۲۳. رک: همان، مبانی خداشناسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰، صص ۱۵-۱۲.
۲۴. رک: ممدوحی، شناخت از نظر قرآن و اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۸۱.
۲۵. رک: محمد بن ابراهیم صدر المتألّهین، شیرازی، شواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح، صص ۳۴۱-۳۴۰.
۲۶. رک: محمدحسن، قدردان قراملکی، خدا در حکمت و شریعت، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۴.
۲۷. روم، ۸.
۲۸. ذاریات، ۲۱.
۲۹. انبیا، ۶۴.
۳۰. مائده، ۱۰۵.
۳۱. محمد حسین، طباطبایی، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۲۸۰.
۳۲. حشر، ۱۹.
۳۳. عبدالله، جوادی آملی، خودشناسی و خداشناسی، نشریه پاسدار اسلام، شماره ۲۰۴.
۳۴. محمد، محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، قم، ج ۷، ص ۱۶۲، ح ۱۲۳۳۱.
۳۵. همان، ح ۱۲۳۳۴.
۳۶. همان، ج ۱۲، ح ۲۰۵۸۵.
۳۷. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و دررالکلم، لطیف راشدی، تهران، پیام علمدار، ۱۳۸۱، ص

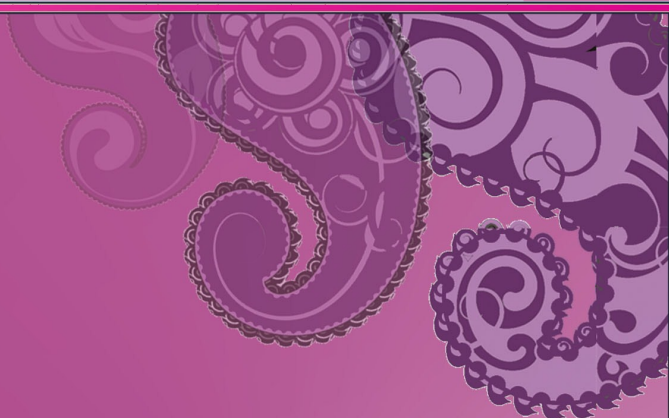


۸۰۰. ح ۸۶۱۷. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۳.
۳۸. همان، ص ۹۲۶، ح ۹۸۵۸.
۳۹. رک: محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، شیرازی، اسرار الآیات، ترجمه محمد خواجوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی مولی، ۱۳۸۰، ص ۱۴.
۴۰. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۲۷، ح ۷۹۳۹.
۴۱. همان، ص ۷۳۹، ح ۱۸۰۰۰.
۴۲. همان، ص ۸۳۴، ح ۸۹۴۲.
۴۳. رک: مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۷۹.
۴۴. رک: عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، صص ۱۶۳-۱۶۱.
۴۵. طلاق، ۳.
۴۶. رک: محمد حسین، طباطبایی، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۶، ص ۲۵۱.
۴۷. نحل، ۹۷.
۴۸. رک: ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۳.
۴۹. رک: محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، اسرار الآیات، ص ۲۱۴-۲۱۳.
۵۰. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۹۵.
۵۱. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۲۷، ح ۷۸۴۸.
۵۲. محمد، محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمید شیخی، ج ۱۲، ح ۲۰۵۸۲.
۵۳. همان، ج ۷، ص ۱۶۲، ح ۱۲۳۵۸.
۵۴. عبدالواحد، آمدی، همان، ص ۸۱۱، ح ۸۷۲۳.
۵۵. محمد تقی، مصباح یزدی، به سوی او، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۸۶.
۵۶. رک: عباس، نیکزاد، معرفت نفس از دیدگاه حکیمان، ص ۱۹۱.
۵۷. رک: محمد حسن، قدر دان قراملکی، خدا در حکمت و شریعت، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۰.
۵۸. رک: حسن، حسن زاده آملی، رساله انه الحق، قم، قیام، ۱۳۷۳، ص ۱۶۰.
۵۹. رک: عباس، نیکزاد، معرفت نفس از دیدگاه حکیمان، ص ۵۶.



۶۰. رک: محمد حسن، قدر دان قراملکی، همان، ص ۲۴۴.
۶۱. عبدالله، جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ص ۶۰.
۶۲. طه، ۱۱۰.
۶۳. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۱، ص ۱۳۵.
۶۴. محمد حسن، قدر دان قراملکی، همان، ص ۲۲۴.
۶۵. رک: عبدالله، شبر، مصابیح الانوار فی حل المشکلات الاخبار، قم، مکتبه بصیرتی ۱۴۳۲ ه ق، ج ۱، ص ۲۰۴.
۶۶. انعام، ۵۹.
۶۷. رک: اصغر، طاهرزاده، خویشتن پنهان، اصفهان، لب المیزان، ۱۳۹۰، ص ۳۲.
۶۸. رک: عبدالله، شبر، همان، ج ۱، ص ۲۰۴.
۶۹. محمد حسن، قدر دان قراملکی، همان، ص ۲۴۴.
۷۰. حسن، حسن زاده آملی، رساله انه الحق، ص ۱۶.
۷۱. رک: سید رضی، شیرازی، شرح منظومه حکیم سبزواری، ج ۲، ص ۱۹۱۹.
۷۲. حسن، حسن زاده آملی، رساله انه الحق، ص ۱۶۰.
۷۳. بقره، ۱۱۵.
۷۴. قصص، ۸۸.
۷۵. فاطر، ۱۵.
۷۶. جمشید، صاعدی، تکمله در شرح صد کلمه، قم، نشر برگزیده، ۱۳۸۴، ص ۶۱-۶۰.





تسبیح
عالم هستی

عذرا
درگاہی

تسبیح عالم هستی

چکیده

موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته شده است، توضیح پیرامون امر تسبیح است که از طریق استناد به آیات قرآن کریم و نیز بهره‌گیری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) بررسی شده است.

تسبیح در لغت به معنی منزه داشتن حق جلا و علا از نقائص و عیوب و منزه دانستن و مبرا داشتن خدا از هر نقصی است که معنای اصطلاحی این واژه نیز به همان معنای لغوی آن استعمال شده است، تسبیح به معنی گفتن سبحان الله نیز می‌باشد.

هدف از نگارش این تحقیق، تبیین و روشن شدن حقیقت تسبیح و تذکر به این امر فطری (امر تسبیح) در انسانها است. با این بیان که این امر فقط مختص انسانها نیست و تمامی سیطره‌ی هستی این کار را انجام می‌دهند، می‌باشد و نیز تا حدودی پاسخ به سؤالات گوناگونی که پیرامون این امر وجود دارد و بیان زیبایی‌ها و آثار این تسبیح.

این مقاله، سعی در تبیین حقیقت امر تسبیح و تفاوت آن با سایر امور عبادی از جمله‌ی حمد دارد، سپس بیان اینکه ملائکه، انسان، حیوان، نباتات و جمادات (که می‌توان به کوه‌ها، سایه، رعد، آسمان و زمین اشاره کرد) همگی تسبیح الهی را می‌گویند، می‌کند و هم چنین بیان اینکه رکوع و سجود و قنوت از مصادیق بارز تسبیح می‌باشند و نیز امر تسبیح به تبع انجام آن، آثار و نتایج مفیدی نیز برای انسان خواهد داشت که از آنها در زندگی بهره خواهد گرفت.

واژگان کلیدی:

تسبیح، عالم، هستی.



مقدمه

بیان حمد و تسبیح موجودات و سخن از نحوه‌ی این تسبیح اگر چه در خور این پژوهش کوتاه و مختصر، مخصوصاً ذره بی‌مقدار نیست، لیکن سخن در تسبیح موجودات اگر چه در بدو نظر گفتاری صرفاً نظری می‌نماید و ثمره چندانی بر آن مترتب نمی‌باشد، ولی این از کمی تأمل و اندیشه و تدبر است.

تسبیح و تنزیه الهی یکی از امور فطری است که در قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مورد تأکید فراوانی قرار گرفته‌اند و همه‌ی انسانها را سفارش به آن می‌کنند، چون که آثار فراوانی بر آن مترتب است و نتیجه‌ی آن در نهایت به خود انسان می‌رسد.

تسبیح به معنای تنزیه خدا و پاک شمردن وی از هرگونه نقص است. چنانچه در شرح تاج‌العروس نیز "از تسبیح به معنی تنزیه"^۱ نام برده شده است. راغب اصفهانی، قرآن پژوه و زبان‌شناس معروف ادبیات عرب و فرهنگ قرآنی، آن را به معنای "حرکت با شتاب و به دور از هرگونه سستی در بندگی خداوند متعال"^۲ می‌شمارد. این در حالی است که ابن منظور تسبیح را "به معنای سبحان الله دانسته که بیانگر تنزیه خداوند از هرگونه شریک، فرزند یا هر صفتی که سزاوار ذات پاک او نیست می‌باشد."^۳

قرآن تسبیح خداوند را امری شایسته‌ی همه‌ی موجودات و آفریده‌ها برمی‌شمارد (مانند آیه ۴۴ سوره اسراء) و آن را در کنار حمد و ستایش پروردگار، روشی نیکو می‌داند، چنانچه تسبیح هستی همان نحوه‌ی وجودی هر چیزی است که عین کشف از فقر خود و تنزه حق تعالی از آن است.

حقیقت تسبیح

یکی از مواردی که قرآن به کرات از آن سخن به میان آورده، تسبیح موجودات است، تسبیح موجودات عبارت از تنزیه قولی و کلامی است و حقیقت کلام، همان اظهار کردن آنچه که در درون است به هر نحو ممکن را گویند که این اظهار کردن، از درون حکایت می‌کند. برای روشن شدن حقیقت تسبیح ابتدا معنای لغوی و سپس



اصطلاحی آن را که به معنای همان معنی لغوی است، بررسی می‌کنیم. تسبیح در کتب لغت به معنای تنزیه می‌باشد و در پاره‌ای از آنها به معنی ذکر و صلاة است. چنانچه ابن منظور در لسان‌العرب در معنی تسبیح بیان می‌دارد که: «التسبیحُ: تنزیه و قد یكون التسبیح بمعنی الصلاة و الذکر»^۴. وی می‌گوید که تسبیح به معنای تنزیه است و گاهی تسبیح به معنی صلاة و ذکر است.

واژه تسبیح: به طور کلی «در عبادت چه زبانی، چه عملی و چه در نیت به کار می‌رود»^۵.

در نظام هستی که تمام موجودات و ذرات آن، بهره‌ای از وجود برده و به هستی متلبس شده‌اند، لاجرم از کمالات وجودی به اندازه وسعت و ظرفیت خود بهره دارند. آنان چون نقص خود را دریافته و کمال مطلق را مشاهده کرده‌اند، مدام در برابر عظمت او خاضع بوده و این حقیقت را به مقدار توان خود اظهار می‌دارند، چنانچه کلام وحی نیز بر آن صحّه می‌گذارد.

شیخ طوسی در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» می‌گوید:

«معنی التسبیح ها هنا الدلالة علی توحید الله و عدله و أنه لا شریک له فی الالهیة. و جری ذلک مجری التسبیح بالفظ و ربّما یكون التسبیح من طریق الدلالة اقوی لانه یؤدی إلى العلم.

(و إن من شیء إلا یسبح و بحمده) ای لیس شیء من الموجودات الا و یسبح بحمدالله تعالی من جهة خلقته. إذ کل موجود سوی القديم حادث یدعوا الی تعظیمه. لحاجته الی صانع غیر مصنوع فهو یدعوا الی تثبیت قدیم غنی بنفسه عن کل شیء سواه و لایجوز علیه ما یجوز علی المحدثات...

(ولکن لاتفقهون تسبیحهم) ای لاتعلمون تسبیح هذه الاشیاء حیث لم تنظروا فیها فتعلموا کیف دلالتها علی توحیده»^۶

معنی تسبیح در اینجا همان دلالت بر وحدانیت و عدالت خداوند است و اینکه در



الهیّت شریکی ندارد. همین دلالت، جایگزین تسبیح لفظی گردیده و چه بسا تسبیح به این معنی از طریق دلالت قوی‌تر از تسبیح لفظی باشد، چون این موجب علم و یقین می‌گردد.

(و هیچ چیزی نیست مگر به حمد خدا تسبیح می‌کند) یعنی هیچ موجودی نیست مگر اینکه از ناحیه خلقتش به حمد خداوند تسبیح می‌گوید، چون هر موجودی بجز قدیم، حادث است که خود به تعظیم او ندا می‌کند، چون حادث به صانع و سازنده‌ای که ساخته نشده باشد محتاج است... پس حادث، خود به اثبات قدیمی که بی‌نیازی از غیرش باشد ندا می‌دهد و آنچه که بر محدثان جایز است بر قدیم نیز جایز نیست. (و لیکن شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید) یعنی شما تسبیح این اشیاء را نمی‌دانید چون در آن تدبر ننموده‌اید تا دلالتشان را بر توحید بفهمید.

فرق تسبیح و حمد

همان‌طور که در قبل به بیان معنای لغوی تسبیح در مفردات پرداختیم که "تسبیح در لغت به معنای منزّه دانستن و تنزیه خدای تعالی است و اصلش عبور و گذشتن با شتاب در پرستش و عبادت خداوند است، تسبیح برای کار خیر نیز است همان‌طور که برای دور کردن شر و بدی، واژه تسبیح به طور کلی در عبادات چه زبانی، چه عملی و چه در نیت به کار می‌رود"^۷

معنای واژه حمد نیز در لغت در کتاب مفردات راغب یعنی

"ثنا و ستایش براساس فضیلت و معرفت برای خدای تعالی است. واژه حمد - حَمْدُ - اخص از - مَدْح - و از آن والاتر و از واژه - شکر نیز فراگیرتر است - پس - مَدْح - در چیزی است که از انسان با اختیار سر می‌زند و از آنچه که از - مَدْح - و دربارهی - مَدْح - گفته شده این است که انسان یا بخاطر بلندی قدّش و یا زیبایی چهره‌اش مدح و ستوده می‌شود، همان‌طور که بخشش مال و سخاوت علمش نیز مدح می‌شود ولی - حَمْدُ - فقط در مورد دوم یعنی نسبت به آثار علمی و معنوی است نه ظاهری. شکر هم در مقابل نعمت است پس هر شکری حمدی است و هر حمدی شکر نیست و هر حمدی، مدح است و هر مدحی حمد و ثنا نیست."^۸



پس تفاوت این دو در لغت این است که تسبیح همان منزّه دانستن خداوند و حمد همان ستایش و شناخت خداست. از طرف دیگر یکی از حرفهایی که قرآن روی آن تکیه کرده است مسأله تسبیح موجودات و تحمید موجودات - هردو- است. قرآن در بعضی از بیانات خودش می‌گوید تمام ذرات وجود خدا را تسبیح می‌کنند و حمد می‌کنند، یعنی طبق منطق قرآن مثلاً چوب و فلز، خدا را تسبیح می‌کنند، ذرات هوا تسبیح‌گوی خدا هستند، هر مولکولی از مولکولهای آب و هر ذره از ذرات اتم خدا را تسبیح و تحمید می‌کنند، امام فخر رازی در تفسیر شریف خود بیان می‌دارند که "فرق میان حمد و تسبیح از چند جهت است. (اول) اینکه تسبیح برای جانداران و بی‌جان هر دو حاصل می‌گردد. (دوم) در فرق است بدین معنی که "تسبیح" پیش از احسان و پس از آن هردو باشد. اما حمد جز پس از احسان نباشد. (جهت سوم) این است که تسبیح عبارت از قول دال بر مختص بودن آن به نوعی از فضایل است ولی حمد قول دال بر مختص بودن آن به فضیلت معینی است و آن فضیلت انعام و احسان است. پس بدانچه یاد کردیم ثابت شد که تسبیح اعم از حمد است."^۹

و نیز مکارم شیرازی پیرامون این تفاوت بیان داشته‌اند که: "تسبیح پاک شمردن از نقائص است و مربوط به جمال خدا و حمد، ستایش در برابر صفات کمال خداست."^{۱۰}

فرق تسبیح و ذکر

یکی دیگر از واژه‌های قرآنی که همراه تسبیح ذکر شده است، واژه ذکر می‌باشد برای همین درصدد بیان تفاوت میان این دو می‌باشیم، تسبیح در لغت همان طور که گفته شد یعنی منزّه دانستن و تنزیه خدای تعالی است و ذکر از نظر لغوی یعنی "یادآوری" است.

"گاهی چیزی به یاد می‌آید و مراد از آن حالتی است در نفس که بوسیله آن انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است حفظ می‌کند. ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است. جز این که واژه حفظ به اعتبار بدست آوردن و دریافتن چیزی گفته می‌شود ولی ذکر به اعتبار حضور در ذهن و به خاطر آوردن آن است. گاهی نیز ذکر را برای حضور در دل و سخن هر دو به کار می‌رود، از این جهت



گفته می‌شود که ذکر دو گونه است. یکی قلبی دیگری زبانی، هر یک از این یادآوری‌ها دو نوع است:

اول: یاد و ذکری که بعد از فراموشی است.

دوم: ذکری که پس از فراموشی نیست بلکه برای ادامه حفظ کردن و بخاطر سپردن است (که این قسم از ذکر کنار تسبیح قرار می‌گیرد) و لذا هر سخن را ذکر گویند و از نوع اول که نمونه‌های ذکر زبانی است، مانند خدای تعالی می‌فرماید:

(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ...) ^{۱۱}: همانا ما به سوی شما امت کتابی که مایه شرافت و عزت شماست فرستادیم.

(الْأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا...) ^{۱۲}: آیا میان همه بزرگان قرآن بر او فرود آمد؟

نوع دوم: ذکر و یاد آوری بعد از فراموشی است در آیه (...فَأَنبَى نَسِيْتُ الْخُوتَ وَ مَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ...) ^{۱۳}: من آنجا ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد که درباره‌ی ذکر زبانی و قلبی است. ^{۱۴} ”

انواع تسبیح

تسبیح تکوینی و تشریحی

در نظام خلقت با توجه به اینکه تمام مخلوقات تسبیح و حمد پروردگار خویش را می‌گویند و او را می‌ستایند، برای همین مجالی می‌یابیم تا بررسی کنیم که تسبیح مخلوقات دارای چه صورتهایی می‌باشد و چه اقسامی دارد. برای همین مفسران قائل به دو نوع تسبیح در بین مخلوقات هستند، تسبیح تکوینی و تشریحی. اکثر مفسران قرآن تسبیح جمادات و موجودات فاقد شعور ظاهری را تسبیح تکوینی به حساب آورده و تسبیح تشریحی را مخصوص صاحبان عقل و ادراک دانسته‌اند.

تسبیح تشریحی آن است که صاحبان عقل و ادراک و تکلیف بحسب دستور خدای متعال و تکلیف وی در برابر خدای تعالی خاضع بوده سر به سجده می‌گذارند.



الف) تسبیح تکوینی

مراد از تسبیح تکوینی آن است که موجودات، به حسب خلقت و اقتضای ذاتی خود در برابر خدا و قوانین طبیعت رام و خاضعند.

مرحوم طبرسی در تفسیر گران سنگ مجمع البیان پیرامون تسبیح تکوینی می‌فرماید:

”با اندک نگرشی بر کران تا کران هستی و نظام شگفت‌انگیزی که بر جهان حاکم است درمی‌یابیم که همه پدیده‌ها با سر تسلیم فرود آوردن در برابر قوانین حاکم بر جهان در حقیقت او را فرمان می‌برند و در برابر او سجده می‌گذارند. این سجده تکوینی در همه پدیده‌ها و در بخش عمده‌ای از سازمان وجود انسان جلوه گر است، همه و همه طبق قوانین آفرینش و نظامی که آن نظام بخش بزرگ به آنها داده است، انجام وظیفه می‌کنند این همان سجود و خضوع تکوینی در برابر خداست.“^{۱۵}

آقای مکارم شیرازی در تفسیر نمونه در ذیل آیه ۱۸ سوره حج بیان می‌دارند که ”با توجه به آنچه در آیه مورد بحث (آیه ۱۸ سوره حج) آمده موجودات عالم دارای دوگونه سجودند، ”سجود تکوینی“ و ”تشریعی“.

خضوع و تسلیم بی‌قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می‌شود و حتی سلولهای مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند. به گفته جمعی از محققان جهان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند و به موازات آن در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می‌گویند و سجود و اطاعت دارند و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم، لاقلاً تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست.“^{۱۶}

این را باید بیان داشت که در سخن آقای مکارم، از سجود تکوینی و تشریعی سخن به میان آمده است که سجود یکی از مصادیق تسبیح است.

در ادامه ایشان بیان می‌دارند که ”همچنین تسبیح تکوینی همان است که همه



موجودات با زبان حال دارند و نظام خلقت آنها به خوبی حکایت می‌کند که خداوند از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، دارای علم و قدرت و هرگونه صفات کمال می‌باشد.^{۱۷} از کلام مرحوم طبرسی و آقای مکارم این بدست می‌آید که هر ذره‌ای که در عالم است و هر مخلوقی همه به تسبیح و حمد آفریدگار خویش مشغولند که از آن با عنوان تسبیح تکوینی یاد شده است.

علامه مطهری در تفسیر آیات پیرامون تسبیح بیان داشته‌اند که «این سلسله آیات در قرآن مجموعاً دو گونه تفسیر شده است که ما می‌توانیم این دو گونه را «حکیمانه» و «عارفانه» بنامیم. بعضی این آیات را حکیمانه تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند مقصود قرآن از اینکه می‌گوید هر چیزی خدا را حمد و تسبیح می‌کند «تسبیح تکوینی» و به زبان «حال» است. ما یک «زبان حال» داریم و یک «زبان قال». زبان حال این است که یک موجودی مثلاً یک انسان حالتی پیدا کند که با اینکه دهانش بسته است اما وضعش دارد با آدم حرف می‌زند. ولی وقتی کسی می‌آید و به زبان می‌آورد که به من کمک بکنید، این می‌شود «زبان‌قال»^{۱۸} در ادامه آمده که

«حال بعضی که گفته‌اند اینکه قرآن می‌گوید، همه چیز خدا را تسبیح می‌کند و حمد می‌کند، مقصود زبان حال است، چون همه اینها مخلوق خدا هستند و مخلوق خدا خاصیتش این است که یک جنبه نقص دارد و یک جنبه کمال. جنبه نقص لازمه مخلوقیت است و جنبه کمال از ناحیه خالق [ا]. هرچه نقص دارد از ذات خودش است و هرچه کمال دارد از وجود خالقش. تسبیحش هم این است که می‌گوید، اگر نقصی در من می‌بینی این نقص لازمه ذات من است. او از این نقص منزّه است.»^{۱۹}

از تمامی سخنانی که گفته شد، می‌توان این نتیجه را گرفت که تسبیح تمامی هستی از جمادات و نباتات و حیوانات گرفته تا ذره، ذره‌ی وجود آدمی و کوچکترین مخلوق الهی که همگی لحظه‌ای از خالق خویش غافل نیستند و دائماً در حال ستایش او می‌باشند؛ همان تسبیح تکوینی است.

ب) تسبیح تشریحی

بعد از بیان توضیحات پیرامون تسبیح تکوینی از انواع تسبیح از دیدگاه پاره‌ای از



مفسران، اکنون به تشریح، قسم دوم انواع تسبیح که تسبیح تشریحی است، پرداخته می‌شود.

چنانچه مرحوم طبرسی در تفسیر عظیم خویش می‌فرماید:

”اما خضوع تشریحی ویژه انسانهای آگاه و خداشناس و توحیدگر است که پس از شناخت آفریدگار هستی و نعمت‌های بی‌کران او و پس از آشنایی با قدرت و دانش، عدالت، فرزنگی، مهر، آموزندگی، روزی بخشی و دیگر صفات جلال و جمال، دل در گرو عشق او می‌گذارند و او را می‌ستایند و در برابرش سجده می‌کنند و به بندگی او که اوج سرافرازی و عظمت است. افتخار می‌کنند و بسیاری نیز بر بدآموزی‌ها، غفلت‌ها، هواپرستی‌ها، دنباله‌روی‌ها، تعصب‌های کور، گناه‌کاری و زشت‌کاری و ستم و بیداد، از آزادی و اختیار بهره‌برداری ناشایسته نموده و در حالی که همه‌ی دستگاه‌های وجودش در برابر خدا خضوع می‌کنند، خود از سجده سرباز می‌زنند و راه سرکشی و عصیان در پیش می‌گیرند، به همین دلیل آیه شریفه (آیه ۱۸ سوره حج) در مورد آسمانیان و زمینیان و خورشید و ماه و ستارگان و جنبنندگان و کوه و دشت و درخت و گیاه روشننگری می‌کند که آنها همه در برابر خدا سجده می‌کنند اما هنگامی که به انسان می‌رسد، می‌فرماید: و بسیاری از مردم نه همه‌ی آنها... وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ.“^{۲۰}

آقای مکارم شیرازی نیز در تفسیر خود در توضیح تسبیح تشریحی بیان می‌دارند که ”سجود تشریحی همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می‌یابد، اما با توجه به اینکه ”سجده“ در این آیه (۱۸ سوره حج) یک مفهوم جامع میان ”تشریح“ و ”تکوین“ استعمال شده. سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبنندگان، فرد تکوینش منظور است، اما در مرد انسانها تشریحی است که بسیاری آن را انجام می‌دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق ”كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ“ هستند و می‌دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصداق مختلف هیچ مانعی ندارد.“^{۲۱}

در تفسیر البصائر آمده است که ”تشریحی تسبیحی است که توسط خداوند از طرق



رُسل، به انسان دستور داده شده، که آن هم از سنخ کلام است، مانند "سبحان الله" گفتن و سایر انواع تسبیح و یا از سنخ عمل است مانند: انجام فرائض و خضوع و خشوع در برابر حضرت حق^{۲۲}

ولی از دیدگاه علامه مطهری در کتاب آشنایی با قرآن آمده است که "تفسیر دومی که پیرامون تسبیح است، من آن را به تفسیر عارفانه تعبیر می‌کنم، می‌گوید حرف شما درست است که موجودات به زبان حال مستبح و حامد پروردگارند، ولی قرآن بالاتر از این را می‌گوید چون در ادامه آیه می‌فرماید: "وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ"^{۲۳} ولی این تسبیح را شما نمی‌فهمید. در حالی که تسبیح به زبان حال را همه می‌فهمند. ولی این آیه "...و مرغان" مرغان را هم داخل کرده است، مرغ که مسلم است شعور انسان و شعور ملائکه را ندارد، پس معلوم می‌شود و در عالم مرغان هم یک حسابی هست که ما وارد نیستیم و نمی‌دانیم."^{۲۴}

و در آخر سید عبدالحسین طیب بیان می‌دارند که "تشریحی اینکه به زبان خود و با تمامی وجودش از روی اختیار و علم و شعور، تسبیح و تحمید حق می‌کند."^{۲۵} آنچه که تاکنون گفته شد، دو بیان در حقیقت تسبیح موجودات بود.

بیان اول، تسبیح اشیاء را امری تکوینی شمرده و همه‌ی پدیده‌ها را مستبح و حامد پروردگار می‌دانند.

و بیان دوم: که تسبیح را مختص موجودات عاقل و دارای شعور که همان انسان است می‌داند ولی گروهی از مفسران و علامه مطهری نیز، تسبیح اشیاء را، همانند تسبیح انسان تشریحی دانسته و استعمالش را نیز در جمادات حقیقت می‌شمرند. آنان به این استناد می‌کنند که آنچه از صریح آیات و روایات بدست می‌آید، این است که هر موجودی دارای نحوی از ادراک و شعور می‌باشد که به آن ادراک، تسبیح حق تعالی را می‌گویند.

اقسام تسبیح کنندگان

بعد از پرداختن به اینکه تمامی مخلوقات، حمد و تسبیح الهی را می‌گویند، اکنون



مجال می‌یابیم تا با استناد به آیات و روایات اثبات کنیم که مخلوقات از جمله ی جمادات و نباتات و حیوانات که عده‌ای منکر تسبیح این گروه می‌باشند، همگی تسبیح‌گوی حضرت حق هستند.

۱- ملائکه

یکی از مخلوقات عظیم الهی فرشتگان می‌باشند که گرچه جزئیات آن از دسترس و شناخت بشریت دور بوده ولی در حکمت اسلامی، حکمای الهی به صورت کلی به اثبات وجود این موجودات پرداخته‌اند، چنانچه پیرامون این اثبات می‌توان گفت: "...أن الوجود ينقسم، من حيث التجرد عن المادّة و عدمه، إلى ثلاثة عوالم کلیّة احدها: عالم المادّة و القوّة و الثّانی: عالم التجرد عن المادّة دون آثارها. من الشکل و المقدار و الوضع و غيرها، ففيه الصور الجسمانيّة و اعراضها و هيئاتها الکمالیّة، من غير مادّة تحمل القوّة و الانفعال، و یسمی "عالم المثل" و "البرزخ" بین عالم العقل و عالم المادّة. و الثالث: عالم التجرد عن المادّة و آثارها و یسمی "عالم العقل".^{۲۶} همانا عالم وجود از حیث تجرد از ماده و عدمش به سه عالم کلی تقسیم می‌شود، یکی از آنها عالم ماده و قوه می‌باشد و دومین عالم، عالم تجرد از ماده بدون آثارش می‌باشد که این عالم آثار ماده از قبیل شکل و مقدار و وضع و غیر آنها را دارا می‌باشد پس این عالم جنس نیست ولی دارای اعراض و صور جسمانیه است بدون اینکه ماده‌ای باشد که قوه و انفعال را حمل کند و این عالم، عالم "مثال" و "برزخ" نامیده می‌شود که بین عالم عقل و ماده است و سومین این عوالم همان عالم تجرد از ماده و آثارش است که عالم عقل نامیده می‌شود که همان عالم فرشتگان می‌باشد.

ما در اینجا به همین مقدار از اثبات وجود ملائکه که همان عالم عقل به اصطلاح فلاسفه می‌باشند. بسنده می‌کنیم.*

آنچه که از آیات و روایات بر می‌آید این است که این مخلوقات با توجه به آنچه در آیه "و تَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ؛ و تو ملائک را به دور عرش می‌بینی که گرد آمده و تسبیح به حمد پروردگارشان می‌کنند."^{۲۷} و آیات دیگر



آمده، همگی تسبیح حضرت حق را می گویند و او را می ستایند.

علامه طباطبایی در تفسیر عظیم المیزان در مورد فرشتگان بیان می دارند که "آنها که نزد خدایند، دچار خستگی و ماندگی نمی شوند، بلکه شب و روز بدون هیچ سستی، او را تسبیح می گویند و تسبیح در شب و روز کنایه از دوام آن است، یعنی لاینقطع تسبیح می گویند."^{۲۸}

و نیز در ادامه می خوانیم "یکی دیگر از ویژگی های ملائکه این است که آنها دارای مقامات مختلف و مراتب متفاوتی اند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجودند" ^{۲۹} "سوره صافات، آیه ۱۶۴-۱۶۶"

امام صادق (علیه السلام) می گویند: "و إِنَّ اللَّهَ مَلَائِكَةٌ رُغَعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سُجَّدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ و خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند."^{۳۰}

از سخنانی که پیرامون تسبیح ملائکه از قرآن و روایات به آن پرداختیم به این نکته پی می بریم که این مخلوقات همیشه و به طور دائم و بدون هیچ سستی و غفلت و خستگی ای، به تسبیح حق مشغولند و هیچ گاه از این عمل خویش روی بر نمی تابند.

۲- انسانها

انسان اشرف مخلوقات می باشد که خداوند تمام پهنای گیتی را بخاطر او آفریده است که دارای ویژگی های منحصر به فردی است. انسانها همگی فطرتاً خداپرست هستند و در ذات خود به دنبال پرستش چیزی می باشند ولی گروهی از این افراد از راه حق منحرف شده و بجای پرستش خدای یگانه به دنبال پرستش چیزهای گوناگونی از قبیل سنگ و چوب و... می باشند که این نحوه ی پرستش و خدایان دروغین خود، بحثی است جدا و مفصل که ما در صدد بیان آن نیستیم، در اینجا سعی شده با استناد به آیات و روایات تسبیح گویی انسان (پیامبران، مؤمنان،...) بررسی شود.

در تفسیر مجمع البیان در این مورد (تسبیح کردن انسان) ذیل آیه "لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ وَ تُوقِّرُوهُ وَ تَسْبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً."^{۳۱} آمده "از دیدگاه پاره ای منظور



این است که: و بامداد و شامگاه در برابر او نماز گذارید و با او راز و نیاز کنید و از دیدگاه پاره‌ای دیگر: و بامدادان و شامگاهان او را از آنچه در خور یکتایی و بی‌همتایی او نیست و آنچه شرک گرایان به ناروا به ذات پاک او نسبت می‌دهند، پاک و منزّه بشمارید.^{۳۲}

در تفسیر شریف صافی سخنانی از معصومین آمده که از "امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که وقتی درباره‌ی این آیه (آیه ۱۳۰ سوره طه) سؤال شده فرمودند: "بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار بگوید "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ لَهُ الْحَمْدُ، يَخْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" معبودی جز خداوند متعال نیست و شریکی ندارد، پادشاهی و ستایش فقط مخصوص اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، نیکی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست."^{۳۳}

"و در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که درباره‌ی آیه ی "و اطراف النهار" فرمود: یعنی خواندن نوافل در روز."^{۳۴}

۳- حیوانات

بعد از اینکه در بخش اول بعد از پرداختن تفسیر آیه ۴۴ سوره اسراء به این که تمامی مخلوقات الهی تسبیح حق را می‌گویند، اکنون در اینجا از طریق آیات و روایات این را بررسی می‌کنیم که حیوانات هم تسبیح آفریدگار را می‌گویند و حضرت حق را می‌ستایند و این ستایش فقط مختص ملائکه و انسان نیست و حیوانات هم تسبیح گو می‌باشند.

آقای مکارم شیرازی پیرامون (آیه ۴۱ سوره نور)^{۳۵} در اینکه چرا آیه‌ی فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح با پرندگان است، نکته‌ای را ذکر می‌کنند که "پرندگان علاوه بر تنوع فوق‌العاده زیادشان، ویژگی‌هایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می‌کنند، این اجسام سنگین برخلاف قانون جاذبه به فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق‌آسا حرکت می‌کنند، مخصوصاً هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته‌اند.



آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیای زمین و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی به هنگامی که آسمان ابری است از روشنترین دلائل توحید است، به هر حال عجایی در وجود پرندگان نهفته که قرآن بخاطر آن مخصوصاً روی آن تکیه کرده است.^{۳۶} ”

و همچنین علامه طباطبایی در توضیح آیه ۴۱ سوره نور بیان داشته‌اند که ”بعید نیست که این اختصاص بذکر از باب انتخاب عجائب خلقت باشد، چون ظهور موجود عاقل که لفظ (من) بر آن دلالت دارد، از عجائب خلقت است، آنچنان که عقل هر خردمندی را بدهشت در می‌آورد، همچنان که صغیر مرغان صافات در جو، از عجائب کارهای حیوانات دارای شعور است.“^{۳۷}

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده ”ما مِنْ طَیْرٍ یَصَادُ وَ فِی الْبَحْرِ وَ لَا شَیْءٍ یَصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا بِتَضِیْعِهِ التَّسْبِیحِ: هیچ پرنده‌ای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام نمی‌افتد مگر بخاطر ترک تسبیح“^{۳۸} و نیز امام باقر (علیه السلام) هنگامی که صدای گنجشکان را شنیدند، فرمودند: ”می‌دانید، اینها چه می‌گویند، ابوحمزه ثمالی از یاران امام بود می‌گوید عرض کردم نه، فرمودند: یُسَبِّحَنَّ رَبَّهُنَّ عَزَّوَجَلَّ وَ یَسْتَلْنَ قُوَّتَ یَوْمِهِنَّ: اینها تسبیح خدا را می‌گویند و روزی خود را از او می‌خواهند.“^{۳۹} در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمودند: حیوان بر صاحبش شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلس برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می‌رسد و می‌خواهد با او سخن بگوید، پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود) در هر منزلی وارد شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد و او را نزنند، چرا که تسبیح خدا می‌گویند و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می‌گذرد، او را به کنار آب برد [تا اگر تشنه است بنوشد]“^{۴۰}

گفته‌های پیشین و مجموعه‌ی روایات، این را نشان می‌دهد که حکم تسبیح موجودات شامل همه چیز می‌شود و حیوانات نیز از آن مستثناء نمی‌شوند و خداوند را در همه حال تسبیح می‌گویند.



۴- نباتات

یکی دیگر از مخلوقات الهی شامل نباتات و گیاهان می‌شود که این مخلوقات نیز به ستایش خداوند مشغولند، این نحوه‌ی ستایش چیزی است که انسانها را به شگفتی وا داشته و گروهی از انسانها نیز منکر این تسبیح هستند، پس در نتیجه ما در اینجا درصدد این هستیم که تسبیح این مخلوقات را از دیدگاه دینی بررسی کنیم.

در تفسیر مجمع‌البیان پیرامون تفسیر آیه‌ی (وَالنَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَان: گیاه و درخت در ذات بی‌همتای او سجده می‌کنند)^{۴۱} آمده است که ”در تفسیر این آیه دو نظر آمده است:

۱- به باور گروهی از جمله ”سعیدبن جبیر“ واژه ”نجم“ در آیه مورد بحث به مفهوم گیاهان بدون ساقه است و ”شجر“ به مفهوم انواع گیاهان ساقه‌دار می‌باشد.

۲- اما به باور گروهی دیگر از جمله ”مجاهد“ واژه ”نجم“ در آیه به مفهوم ستاره آمده است و منظور این است که: و ستارگان و درختان روی زمین بامدادان و شامگاهان خدا را سجده می‌کنند.

آیه مورد بحث بسان آیه دیگری است که از سجده پدیده‌های آسمان و زمینی، از جمله سجده‌ی درختان و جنبندگان در برابر آورنده‌ی توانا و فرزانه هستی سخن می‌گوید.^{۴۲}

با توجه به عمومیت و فراگیر بودن ستایش پروردگار در میان همه‌ی مخلوقات، از کلام الهی این را می‌فهمیم که این قانون شامل گیاهان نیز می‌شود و این موجودات نیز از این قانون مستثناء نیستند و به ستایش پروردگار خویش مشغولند.

۵- جمادات

یکی دیگر از شگفتی‌های جهان آفرینش، وجود جمادات می‌باشد. این مخلوقات به علت نداشتن عقل و شعوری که انسانها دارای آن هستند، تسبیح آنها باعث حیرت انسانها می‌شود تا جایی که منکر هرگونه حمد و تسبیح این مخلوقات شده و ستایش را فقط مختص انسان می‌دانند، برای همین در اینجا، ما برانیم که تسبیح این



مخلوقات را از دیدگاه قرآن و روایت اثبات کنیم که این گروه از مخلوقات دارای اقسام گوناگونی هستند که در اینجا تسبیح کوهها، رعد، سایه، آسمان و زمین بیان می‌شود.

۱-۵- تسبیح کوهها

یکی از انواع جمادات کوهها می‌باشند. این مخلوقات شگفت‌انگیز، نجات دهنده ی جهان ماده از تغییرات و زلزله‌ها هستند و پایه‌های زمین به شمار می‌آیند، اکنون ما در صدد این هستیم که بیان کنیم، آنان نیز مانند سایر مخلوقات به تسبیح حضرت حق مشغولند و برای بیان این تسبیح می‌توان (به آیه ۷۹ از سوره انبیاء)^{۴۳} استناد کرده چنانکه در تفسیر مجمع‌البیان پیرامون تسبیح همین آیه آمده است که «برخی بیان داشته‌اند که وقتی داوود حرکت می‌کرده، کوه نیز به همراه او حرکت می‌کرد و از این حرکت کوهها به بیان تسبیح خدا تعبیر شده است، چرا که در این کار معجزه و قدرت نمایی شگفت‌انگیزی بوده که هر انسان خردمند و خردورزی را به ستایش خدا و تسبیح و تنزیه ذات پاک او برمی‌انگیخت.

به باور پاره‌ای منظور این است که کوهها و پرندگان به هنگام نیایش و تسبیح داوود با او هم‌آوا و هم‌صدا می‌شدند و او را پاسخ می‌گفتند، که این معجزه بزرگی بود.^{۴۴}

در این که هم‌صدا شدن کوهها و پرندگان با داوود(ع) به چه صورت بوده، در میان مفسران گفتگو است که در تفسیر نمونه سه نظریه در این رابطه بیان شده است:

”۱- گاه احتمال داده می‌شود: این صدای پرطنین، گیراو جذاب داوود(ع) بوده که در کوهها منعکس می‌شود و پرندگان را به سوی خود جذب می‌کرد.

۲- گاه گفته‌اند: این تسبیح یک نوع تسبیح توأم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند و هنگامی که صدای داوود را به وقت مناجات و تسبیح می‌شنیدند، با او هم‌صدا می‌شدند و غلغله‌ای از تسبیح از آنها در هم می‌آمیخت.

۳- بعضی گفته‌اند: منظور همان ”تسبیح تکوینی“ است که با زبان حال در همه ی موجودات جهان صورت می‌گیرد، چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار



دقیق و حساب شده، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می‌کند که هم پاک و منزّه است و هم دارای صفات کمال، بنابراین نظام شگفت‌انگیز عالم هستی در هر گوشه‌ای تسبیح است و حمد.

دلیل قطعی برای تعیین هیچ یک از این تفاسیر نداریم، آنچه از ظاهر آیه می‌فهمیم آن است که کوهها و پرندگان با داوود هم‌صدا می‌شدند و خدا را تسبیح می‌گفتند. در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه‌گانه نیست و جمع میان آنها امکان‌پذیر است.^{۴۵}

ولی در جلد ۱۹ تفسیر نمونه آقای مکارم شیرازی بیان می‌دارند که در تفاسیر از همه مناسبتر، تفسیر دوم است "و این از قدرت خدا بعید نیست، این زمزمه‌ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آنها همیشه جریان داشت، اما خداوند به نیروی اعجاز، آن را برای داوود ظاهر می‌ساخت، همانگونه که در مورد تسبیح سنگریزه در کف دست پیامبر اسلام(ص) نیز مشهور است."^{۴۶}

۲-۵- تسبیح رعد

یکی دیگر از اقسام جمادات رعد می‌باشد، چنانچه در تفسیر المیزان آمده است که "در این جمله "و یَسْبِخُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ... (رعد/۱۳)" آواز هول‌انگیز رعد را بدین جهت سجده خوانده که زبانی گویا را مجسم می‌سازد که مشغول تنزیه خداست و دارد می‌گوید خداوند شبیه مخلوقات نیست و او را در برابر رحمتش بادها و ابرها و برقها مبشر آند ثنا می‌خوانند، با اینکه تمامی موجودات عالم با وجودهایشان تسبیح گوی خدایند، چون وجودهایشان قائم و معتمد بر وجود اوست، ولیکن این قسم تسبیح، تسبیح ذاتی موجودات است."^{۴۷}

چنانچه مرحوم طبرسی در تفسیر گران سنگ خود بیان می‌دارند که "رعد با غرش خود، او را ستایش می‌کند و با ستایش او تسبیح می‌گوید و نشان می‌دهد که ذات پاک او از هر عیب و نقصی منزّه و ستایشش واجب است.

برخی می‌گویند: "رعد" نام فرشته‌ای است که به فرمان خدا ابرها را به کرانه‌های



آسمان سوق می‌دهد و این سو و آن سو می‌برد و با صدای خود آن را می‌ترساند و ستایش خداوند و تسبیح او نیز کار آن فرشته است.^{۴۸}

در تفسیر نمونه پیرامون تسبیح رعد آمده است که:

”این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب‌المثل در عظمت صوت است، از آنجا که توأم با پدیده‌ی برق می‌باشد، هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پرارزش و حساب شده‌ای دارند که عملاً به آن تسبیح خدا می‌گویند و به تعبیر دیگر: ”رعد“ زبان گویای ”برق“ است. که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می‌کند، این همان چیزی است که ما نام آن را با زبان حال می‌گذاریم.“^{۴۹}

رعد و برق و همه‌ی قوای عالم غیب و شهود، همه از بیم قهر خدا به تسبیح و ستایش او مشغولند، رعد، صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب‌المثل در عظمت صوت است، از آنجا که توأم با پدیده‌ی برق است و هر دو در خدمت یک هدفند و خدمات با ارزش و حساب شده‌ای دارند، عملاً تسبیح‌گوی خداوند هستند و به تعبیر دیگر رعد زبان‌گویای برق است که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می‌کند.

۳-۵- تسبیح سایه

یکی دیگر از اقسام جمادات که قرآن کریم هم از آن سخن گفته است سایه می‌باشد چنانچه (آیه‌ی ۴۸ سوره نحل)^{۵۰} از تسبیح و سجده‌ی سایه سخن گفته است که در تفسیر مجمع‌البیان آمده است (پیرامون همین آیه) که ”به باور کلبی منظور این است که سایه‌ی این پدیده‌ها هماهنگ با حرکت خورشید هستند.

این نکته که قرآن شریف می‌فرماید: سایه‌ها فرمانبردار پروردگارانند و گردش آنها طبق خواسته‌ی خدا انجام می‌پذیرد، منظور از آن حاکمیت او بر کران تا کران هستی است.

گفتنی است که آیه مورد بحث، بسان این آیه است که می‌فرماید:

” وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ.“^{۵۱}

و هر آنکه در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه تنها برای خدا سجده می‌کنند و سایه‌های آنها نیز در بامدادان و شامگاهان برای او سجده می‌نمایند.^{۵۲}



علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پیرامون تسبیح سایه بیان می‌دارند که «کم و زیاد بودن سایه اجسام همیشه در صبح و شام صورت می‌گیرد و در نتیجه در آن موقع در حس بیننده سقوط بر زمین و ذلت سجود را مجسم می‌سازد، و شکی نیست که منظور از نسبت دادن سجده به سایه اجسام بیان سقوط سایه‌ها بر زمین و مجسم نمودن افتادگی سجود و خور است، نه اینکه مقصود تنها و تنها بیان اطاعت تکوینی سایه در جمیع احوال و آثارش باشد، دلیل این معنا آیه شریفه ۴۸ سوره نحل است که عنایت نامبرده در آن به خوبی چشم‌گیر و هویداست.^{۵۳}»

در تفسیر شریف صافی به نقل از تفسیر قمی آمده است که: «متحول شدن هر سایه‌ای که خداوند آن را خلق نموده است، سجده برای خداوند است.»

سایه نیز مانند دیگر جمادات با متحول شدن و تغییر حالت خود، خداوند را تسبیح و سجده می‌کند که این را می‌توان از کلام مفسران برداشت نمود و تسبیح برای سایه قائل شد.

۴-۵- تسبیح آسمان و زمین

آسمان و زمین نیز مانند دیگر مخلوقات الهی به تسبیح حضرت حق مشغولند، که این تسبیح را می‌توان از آنچه که در آیه ۴۴ سوره اسراء بیان شده است که «تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» و «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ...» به آن پی برد، که این تسبیحی که در آیه ۴۴ سوره اسراء آمده در بحث حقیقت تسبیح در بخش اول به تفصیل به توضیح آن پرداخته و از تکرار مجدد آن خودداری می‌کنیم.

و نیز از آیه‌ی «يَسْبِغُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^{۵۴} تسبیح تمامی مخلوقات از جمله جمادات از آن فهمیده می‌شود و از طریق این آیات می‌توان به تسبیح تمامی عالم هستی برای خداوند عزیز و حکیم استناد کرد.

۵-۵- تسبیح جمادات از دیدگاه روایات

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت رسیده، تعبیرات



جالبی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله:

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: "از تفسیر آیه‌ی "...و إن من شیءٍ إلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ..." سؤال کردم، امام (علیه السلام) فرمود: "كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و إنَّا لَنَرِي إن يَنْقُصَ الجَدَّو هم تَسْبِيحُهَا": آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید، حتی هنگامی که دیوار می‌شکافد و صدایی از آن به گوش می‌رسد، آن نیز تسبیح است."^{۵۵}

در حدیثی آمده است: "...ما بارها شد که خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشستیم، تا غذا بخوریم صدای تسبیح از غذایی که رسول خدا می‌خورد می‌شنیدیم، این را نیز بودم که مکرز عامری از آن جناب معجزه‌ای خواست، حضرت ۹ دانه ریگ در دست گرفت و از آنها خواست تا خدا را تسبیح گویند و ما شنیدیم که ریگها تسبیح گفتند."^{۵۶}

و نیز آمده که "وقتی ریگها را بر زمین می‌گذاشتند (رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ریگها ساکت می‌شد و چون در دست آن جناب قرار می‌گرفت، مشغول تسبیح می‌شد"^{۵۷} امام زین‌العابدین (علیه السلام) روایت کرده که "رسول خدا وقتی در مدینه به خطبه می‌ایستاد، به یکی از ستون‌های مسجد تکیه می‌کرد و چون برایش منبری ساختند و حضرت برای اولین بار بالا رفت، همه شنیدند که آن ستون به ناله درآمد، همانطور که شتر فریاد می‌زند، چون دوباره نزد ستون آمد و دست بر او کشید، عین بجهای که از گریه ساکت شود، گریه کرد."^{۵۸}

مصادیق تسبیح

موجودات عالم بنا به اقتضای وجودی خویش دارای یک نحوه از شعور و ادراک بوده و به حسب آن شعور، از خالق خویش فرمان برداری نموده و از اراده‌ی او سرپیچی نمی‌کنند. خضوع آنان در برابر اراده‌ی حق که در مقام مدح و ثنای آنها در قرآن و روایات به کار رفته است، به لحاظ همان شعور ذاتی آنان می‌باشد، این خضوع و کرنش و تسبیح آنان به طرق مختلف انجام می‌گیرد. از جمله‌ی این طرق می‌توان به سجود، قنوت، رکوع و... استناد کرد و این را بیان داشت که موجودات همگی یک



هدف دارند و آن هم تسبیح ذات پاک الهی می‌باشد، برای همین ما در اینجا درصدد هستیم تا پاره‌ای از مصادیق تسبیح را بیان کنیم.

۱- سجود

سجده‌ی موجودات در برابر حق تعالی خضوع و رام بودن آنان در مقابل خالق خویش است، بگونه‌ای که هیچ‌گاه از اراده‌ی او سرپیچی نمی‌نمایند. استعمال کلمه سجود در این معنی به نحو حقیقت می‌باشد.

سجده انسانها و برخی از موجودات گاهی به معنی بر زمین افتادن و سر به خاک ساییدن هم استعمال گشته که این معنی برای کلمه سجود مجاز شمرده می‌شود. بنابراین حقیقت معنی سجده همان فرمان برداری و خضوع و رام بودن موجودات در برابر خداوند می‌باشد و بر خاک افتادن ظاهری، یکی از نمودهای سجده است که حکایت از خضوع و کرنش می‌نماید و به همین سبب سجده نامیده شده است، استعمال سجده در این کیفیت و حالت مخصوص، استعمال مجازی نامیده می‌شود.

در تفسیر نمونه در ذیل تفسیر آیه ۴۹ سوره نحل آمده که "حقیقت سجده، نهایت خضوع و تواضع و پرستش است و آن سجده معمولی ما بر هفت عضو انجام می‌دهیم، مصادیقی از این مفهوم عام است و منحصر به آن نیست.

و از آنجا که موجودات و مخلوقات خدا، در جهان تکوین و آفرینش، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می‌باشند و از مسیر این قوانین منحرف نمی‌شوند و این قوانین همگی از ناحیه خداست. پس در حقیقت، همه در پیشگاه او سجده می‌کنند، همه بیانگر عظمت و قدرت او هستند، همه نشانه‌ی بزرگی و بی‌نیازی او می‌باشند و بالاخره همه، دلیل بر ذات مقدس اویند."^{۵۹}

و همچنین در همین تفسیر آمده است که "گویند مراد به سجود، خضوع است یعنی هر که در آسمان و زمین است خضوع می‌کند برای خدا، اما مؤمنان بطوع و رغبت و اما کافران به ضرورت کراهت به جهت حلول آلام و شداید بر او و قول اول اظهر است. در تفسیر المیزان در ذیل (آیه‌ی ۱۵ سوره رعد) آمده است که "سجود به معنی



خروج و بر زمین افتادن و جبهه و یا چانه را بر زمین نهادن است، هم چنانکه در برابر برادران یوسف می‌فرماید: "وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا، به عنوان سجده چانه‌ها بر زمین نهادند."

"شکی نیست که منظور از نسبت دادن سجده به سایه اجسام بیان سقوط سایه‌ها بر زمین و مجسم نمودن افتادگی سجود و خروج است، نه اینکه مقصود تنها و تنها بیان اطاعت تکوینی سایه در جمیع احوال و آثارش باشد، دلیل این معنای آیه شریفه "أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ" الخ (نحل آیه ۴۸) است که عنایت نامبرده در آن بخوبی چشم‌گیر و هویداست."^{۶۱}

سخن مولای متقیان، امیرالمؤمنان، علی(علیه السلام) در کتاب گوهریار نهج البلاغه پیرامون تسبیح الهی چنین آمده است که "پاک و منزّه است، خدایی که آنچه در آسمان و زمین است، از روی رغبت و یا اکراه برای او سجده می‌کند و در برابر او با خضوع چهره بر خاک می‌ساید و اطاعت او را در تندرستی و ناتوانی به گردن می‌گیرند و از روی ترس و بیم، زمام اختیار خود را به او می‌سپارند."^{۶۲}

۲- رکوع

علامه طباطبایی در تفسیر عظیم خویش پیرامون رکوع گفته‌اند که "مراد به رکوع به طوری که دیگران هم گفته‌اند، نماز خواندن است و شاید به اعتبار آن باشد که نماز مشتمل بر رکوع است، بعضی هم گفته‌اند: مراد به رکوعی که در این آیه به آن امر فرموده "إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ"^{۶۳} مطلق خشوع و خضوع و تواضع برای خدای تعالی است، به این که دعوتش را بپذیرند... و کلامش را قبول نموده، دینش را پیروی نمایند و خلاصه بندگیش کنند."^{۶۴}

در ادامه آمده: "بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به این رکوع همان سجده ایست که در قیامت مأمور بدان می‌شوند ولی نمی‌توانند انجام دهند که قرآن درباره اش فرموده: "...و يَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ: سوره قلم، آیه ۴۲"، لکن این دو وجه خالی از بعد نیست."^{۶۵}



و همچنین آمده که ”رکوع همان خم شدن یا مطلق تذلل و خضوع می‌باشد.“^{۶۶} در انتها باید افزود هرکس که خضوعش و رکوعش را کامل تر و با اطمینان خاطر بیشتری انجام دهد، حق تسبیح را بیشتر و بهتر بجا آورده است.

۳- قنوت

واژه قنوت از دیدگاه لغوی به معنی اطاعت و فرمانبرداری خاضعانه است چنانچه در کتاب مقایسه اللغه آمده است که ”قنوت در اصل به معنای اطاعت و فرمانبرداری است، سپس هرگونه استقامت و استواری در راه دین ”قنوت“ نامیده شده است.“^{۶۷} و نیز راغب اصفهانی می‌گوید که ”طاعت خاضعانه را قنوت گویند“^{۶۸} و صاحب التحقیق آن را ”خضوع همراه باطاعت می‌داند“^{۶۹} و تصریح می‌کند که هر دو قید ”خضوع“ و ”طاعت“ در قنوت ملحوظ است

در تفسیر شریف صافی آمده است ”در روایت عیاشی آمده: ”قانتین یعنی دعا“ و در روایت دیگری آمده است: ”یعنی قنوت کننده برای خدا و مطیع و راغب برای او“^{۷۰}

آثار تسبیح

هر عملی که انسان، از روی اختیار او سر می‌زند، در زندگی دنیوی و اخروی اش نمودهایی دارد که آثارش را خواهد دید. از جمله‌ی این اعمال که انسان با اختیار آن را انجام می‌دهد، حمد و تسبیح و بزرگداشت مقام حضرت حق می‌باشد که انسان در مقابل همه‌ی الطاف و نعمت‌های الهی آن را انجام می‌دهد که به تبع این عمل او، آثار و پادشاهی‌ی برای او در نظر گرفته شده است که پاره‌ای از آنها را در این جا بیان می‌کنیم.

۱- استجابت دعا

یکی از آثار تسبیح در زندگی انسانها استجابت دعا می‌باشد که با توجه به آیات ” وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّمْ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ“ و یاد آر حال یونس را هنگامیکه از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و



چنین پنداشت که ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی‌افکنیم، آن‌گاه در آن ظلمتها فریاد کرد که الها بجز ذات یکتای تو نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمکارانم* پس ما دعای او را مستجاب کردیم و او را از گرداب غم نجات دادیم و اهل ایمان را اینگونه نجات می‌دهیم.^{۷۱} می‌توان به آن استناد کرد.

در من لا یحضره الفقیه و خصال آمده است که "از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: "شگفتم که چگونه کسی که اندوهگین است به فرموده ی خداوند متعال پناه نمی‌برد که می‌فرماید: "لا إله إلا أنت، سبحانک إنی كنت من الظالمین" چون من شنیده‌ام که پشت سر آن می‌فرماید: "فاستجبنا له و نجیناه من الغمّ و کذلک نجی المؤمنین."^{۷۲} و در تفسیر شریف صافی پیرامون این سخن امام صادق (علیه السلام) آمده است که "و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرماید: "هیچ اندوهیگنی نیست که مطابق این دعا، دعا نماید، جز اینکه دعایش اجابت شود."^{۷۳} این است یکی از آثار تسبیح که پیرامون آن سخنانی از مفسران را بیان داشتیم.

۲- رفع دلتنگی

یکی دیگر از آثار تسبیح رفع دلتنگی می‌باشد که با توجه به آیات "فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ* وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ* و بذکر اوصاف کمال پروردگارت تسبیح گو و از نمازگزاران باش* و دائم به پرستش خدای خود مشغول باش تا ساعت یقین بر تو فرا رسد*"^{۷۴} می‌توان به آن پی برد.

چنانچه در تفسیر عظیم مجمع البیان آمده است "هان ای پیامبر! ما می دانیم که سینه‌ات به آنچه شرک‌گرایان و بیداد پیشگان می‌گویند و ضمن دروغ انگاشتن رسالت تو وجود گرنامه‌ی و راه و رسم تو را به باد تمسخر می‌گیرند، تنگ می‌گردد. اما نگران نباش و برای آرامش خاطر خویش با ستایش پروردگارت او را تسبیح گوی."^{۷۵}

و نیز در تفسیر هدایت آمده است که "و خدا به رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) امر می‌کند که هرگاه دچار دلتنگی شد، خدا را تسبیح کند و به یاد او باشد، زیرا او از سخنان ایشان منزّه است. هرگاه بنده به خدای خود سجده کند، از تأثیر در برابر آزار و



استهزای کافران مصون است.^{۷۶} این است یکی از آثار تسبیح.

۳- نجات از گرفتاری

یکی دیگر از آثار تسبیح که می‌توان از آن نام برد نجات از گرفتاری است چنانچه آیات "فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: و اگر او به ستایش و تسبیح خدا نمی‌پرداخت * تا قیامت در شکم ماهی زیست می‌کرد."^{۷۷} آن را تصریح می‌کند.

این آیات اشاره به داستان حضرت یونس و گرفتار شدن او در شکم ماهی می‌کند که علت رهایی او را از شکم ماهی همان تسبیح و حمد خدا بیان می‌دارد.

در انتها باید گفت که در تفسیر کبیر آمده است که "و إن أَرَدْتَ الْفَرَجَ مِنَ الْبَلَاءِ فَسَبِّحْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ."^{۷۸} و اگر رهایی از سختی را اراده کردی، خداوند را با این ذکر تسبیح کن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين.

۴- نورانیت خانه‌ها

یکی دیگر از آثار تسبیح که می‌توان به آن از طریق آیات "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ"^{۷۹} استناد کرد، نورانیت خانه‌ها است.

و نیز در تفسیر نمونه آقای مکارم شیرازی بیان داشته‌اند که "آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده و نام خدا در آن برده می‌شود و صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌کند و به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه‌هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمانی و هدایت است."^{۸۰}



و در ادامه آمده است که ”در واقع این خانه‌ها چند ویژگی دارند:

نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده‌اند.

دیگر اینکه پایه‌ها و دیوارهایش آن چنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیطان حفظ می‌کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است.

و سرانجام اینکه مردانی از آن پاسداری می‌کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند و جاذبه‌های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی‌سازد.

این خانه‌ها با این ویژگی‌ها سرچشمه هدایت و ایمان است.^{۸۱}“

در کتاب برگزیده فرهنگ عرفانی و اخلاقی در آثار امام خمینی آمده است که ”پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کسی که ذکر خدا کند در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردم و اشتغال آنها به آنچه در اوست، بنویسد خداوند برای او هزار حسنه و بیامزد او را در روز قیامت آمرزشی که ظهور نکرده است در قلب بشری.^{۸۲}“

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ”هیچ مجلسی نیست که مجتمع شوند در آن نیکان و بدانی، پس برخیزند بی ذکر خدا، مگر آن که حسرت شود برای آنها در روز قیامت.^{۸۳}“

این بیاناتی که ذکر شد، سخنانی درباره‌ی آثار و فواید تسبیح و ذکر که از مصادیقی تسبیح است می‌باشد، در این جا درصدد این بودیم تا بتوانیم گوشه‌ای از نتایج تسبیح را به قلم نگارش درآوریم تا بدانیم که تسبیح در زندگی دنیوی و اخروی ما آثار عمیقی دارد.

نتیجه‌گیری

تسبیح به معنی تنزیه و میرا داشتن خداوند از هرگونه عیب و نقص و کاستی است که این امر مختص به انسان نیست و همه‌ی اجزاء عالم را در بر می‌گیرد.

تمامی مخلوقات الهی، همگی دارای یک نحوی از شعور و آگاهی هستند که بوسیله‌ی آن خدا را تسبیح می‌گویند. تسبیح و کلام موجودات همان نمایانند وجود آنها به



صورت نقص و فقر می‌باشد که این نمایانند، وجود خداوند غنی و بی‌عیب را اثبات می‌کند.

البته درک این شعور و آگاهی و تسبیح در موجودات برای هر انسانی قابل فهم نیست ولی این برای انسان کاملی که دل از تعلقات دنیایی برکند، قابل فهم خواهد شد و به آن پی خواهد برد.

تسبیح اقسامی دارد که شامل دو قسم تکوینی و تشریحی است، تسبیح تکوینی همان خضوع تمامی مخلوقات در مقابل خداوند و مطیع و مقهور قدرت او بودن و دلالت کردن بر وجود خداوند و تسبیح تشریحی همان تسبیحی است که مختص به انسانهای صاحب فضل و درک و شعور می‌باشد که از طریق ارسال رسل، انسان را راهنمایی و به او ابلاغ می‌گردد.

همان طور که بیان شد تمامی مخلوقات تسبیح الهی را می‌گویند، ملائکه نیز جزء این تسبیح‌کنندگان می‌باشند، این مخلوقات مجرد از ماده طوری خلق شده‌اند که همیشه به تسبیح حضرت حق مشغولند و هیچ یک آنی از آن روی گردان نیستند و در میان انسانها نیز انسانهای مؤمن و با ایمان هیچ وقت از یاد خدا غافل نیستند و همواره او را می‌پرستند و برای دیگر مخلوقات مانند حیوانات و جمادات و نباتات، آنچنان که در قبل بیان شد همه‌ی آنها دارای یک نحوه‌ی از شعور و آگاهی هستند که بوسیله‌ی آن حضرت حق را می‌ستایند.

تسبیح مصادیقی دارد از جمله‌ی آن می‌توان سجده را نام برد که همه‌ی پدیده‌های هستی از کوچکترین ذرات تا عظیم‌ترین آنها همه و همه در برابر خداوند خضوع و خشوع می‌کنند و سجده می‌گذارند، منتها گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضع‌اند ولی گروهی علاوه بر سجده تکوینی، سجود تشریحی دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می‌کنند و نیز از دیگر مصادیق تسبیح می‌توان از رکوع و قنوت سخن گفت که همان اطاعت و فرمانبرداری و خضوع و تواضع در مقابل خداوند است.



امر تسبیح اگر چه یک تکلیف برای انسان می‌باشد ولی با ادای این تکلیف، از آثار و نتایج متفاوتی بهره‌مند خواهد شد از جمله‌ی این آثار استجاب دعا، نورانیت خانه‌ها، رفع دل‌تنگی و... می‌باشد.

در انتها باید گفت آن چنان که تسبیح وظیفه‌ی همه‌ی مخلوقات است، به طریق اولی انسان محق‌تر به انجام آن می‌باشد و باید آن را به نحو احسن انجام دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. الامام اللغوی محب الدین ابی الفیض السید محمد مرتضی الحسینی الواسطی الزبیدی، شرح تاج العروس، ص ۱۵۶
۲. راغب اصفهانی، ترجمه تحقیقی مفردات الفاظ القرآن، ترجمه‌ی دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، ج ۲، ص ۱۷۶
۳. للإمام العلامة أبی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۴۴
۴. ابی الفضل جمال الدین محمدبن مکرم ابن منظور الافریقی المصری، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۷۲
۵. همان، با ترجمه و تحقیق دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، ج ۲، ص ۱۷۴
۶. محمد بن الحسن طوسی، التبیان فی تفسیر قرآن، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر العالمی، ج ۶، ص ۴۸۴
۷. راغب اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۱۷۶
۸. همان، ج ۱، ص ۵۴۱
۹. امام فخر رازی، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۹۰
۱۰. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۳، ص ۴۷ و رک به سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱۵، ص ۱۹۰
۱۱. انبیاء/ ۱۰
۱۲. ۸/ ص



۱۳. کھف/۶۳ سایه سار حکمت؛ شرح و توضیح بداية الحکمة، ص ۳۸۵
۱۴. راغب اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۱۰
- * برای مطالعه بیشتر می توان به کتابهای اسفار اربعه ی ملاصدرا، بداية الحکمة و نهاية الحکمة علامه طباطبائی و... مراجعه نمود.
- ۲۴۲ (با تلخیص) ۲۷. زمر/۷۵
۱۶. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۴، ص ۴۹
۲۸. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۴، ص ۳۹۹
۱۷. همان، ج ۱۹، ص ۲۳۹
۲۹. همان، ص ۱۷۶
۱۸. مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۴، ص ۱۶۹
۳۰. همان، ص ۱۷۴
۳۱. فتح/۹
۱۹. همان، ص ۱۷۱
۳۲. ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، همان، ج ۱۳، ص ۶۸۳
۲۰. ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، همان ج ۹، ص ۲۴۳
۳۳. ملا محمد محسن فیض کاشانی، همان، ج ۴، ص ۴۲۱
۲۱. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۴، ص ۲۴۳
۳۴. همان
۲۲. رک به یعسوب الدین رستگار جویباری، همان، ج ۵۴، ص ۵۸۷
۳۵. اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ الطَّيْرُ صٰفٰتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰتَهُ وَ تَسْبِيْحَهُ، وَاَللّٰهُ عَلِيْمٌ بِمَا يَفْعَلُوْنَ.
۲۳. اسراء/۴۴
۳۶. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۴، ص ۴۹۹
۲۴. مرتضی مطهری، همان، ص ۱۶۹
۳۷. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۵، ص ۱۹۰
۲۵. حاج سید عبدالحسین طیب، همان، ج ۸، ص ۲۵۹
۳۸. نفیسه فیاض بخش، همان، ص ۱۰۷ و سید محمد حسین آخوندی، در



- محمد حسین طباطبایی، همان
۳۹. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۲، ص ۱۳۸ و نفیسه فیاض بخش، همان و سید محمد حسین طباطبایی، همان
۴۰. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۲۱۰ و ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۱۳۹
۴۱. الرحمن/ ۶
۴۲. ابوعلی الفضل ابن الحسن الطبرسی، همان، ج ۱۴، ص ۳۰۱
۴۳. فَهَمَّئِهَا سُلَيْمَانُ وَكَلَاءُ أَتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ
۴۴. ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، همان، ج ۹، ص ۱۴۵
۴۵. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۳، ص ۱۱
۴۶. همان، ج ۱۹، ص ۲۵۷
۴۷. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱۱، ص ۴۹۷
۴۸. ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، همان، ج ۷، ص ۲۱۹
۴۹. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۰، ص ۱۵۳
۵۰. أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّوْا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ.
۵۱. رعد/ ۱۵
۵۲. ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، همان، ج ۷، ص ۶۲۷
۵۳. رک به سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱۱، ص ۴۹۶
۵۴. جمعه/ ۱
۵۵. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۲۵، ص ۲۰۷، و رک به نورالتقلین، ج ۳، ص ۱۶۸
۵۶. همان، ص ۲۱۰
۵۷. همان، ص ۲۱۱
۵۸. همان
۵۹. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۱، ص ۲۸۳
۶۰. هر که در آسمانها و زمین است با همه آثار وجودش برغبت و اشتیاق و به جبر و الزام شب و روز به طاعت خدا مشغول است.
۶۱. همان، ص ۴۹۶
۶۲. نهج البلاغه، ترجمه حجه الاسلام محمد دشتی، خطبه ۱۸۵، ص ۲۵۷
۶۳. مرسلات/ ۴۸
۶۴. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۲۰،



۴۰۸. ص ۷۶. سیدمحمد تقی مدرسی، تفسیر هدایت، ترجمه‌ی احمد آرام، ج ۵، ص ۴۰۲
۴۰۹. همان، ص ۶۵
۴۱۰. همان، ج ۳، ص ۳۳۵
۴۱۱. ص ۶۷. ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقایس فی اللغة، محقق شهاب‌الدین ابو عمرو، ص ۸۶۴
۴۱۲. ص ۶۸. ابی‌القاسم الحسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی، همان، ج ۳، ص ۲۵۰
۴۱۳. ص ۶۹. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۳۵۸
۴۱۴. ص ۷۰. ملا محمد محسن فیض کاشانی، همان، ج ۱، ص ۴۶۵
۴۱۵. ص ۷۱. انبیاء / ۸۸-۸۷
۴۱۶. ص ۷۲. شیخ صدوق، خصال، ترجمه‌ی آیت‌الله کمره‌ای، ص ۲۰۶، ب ۴، ح ۳۷ و رک به شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۸۰، ح ۸۳۱/۱۱
۴۱۷. ص ۷۳. ملامحمد محسن فیض کاشانی، همان، ج ۴، ص ۴۶۸
۴۱۸. ص ۷۴. حجر / ۹۸-۹۷
۴۱۹. ص ۷۵. ابوعلی‌الفضل بن الحسن الطبرسی، همان، ج ۷، ص ۵۲۷
۴۲۰. ص ۷۶. سیدمحمد تقی مدرسی، تفسیر هدایت، ترجمه‌ی احمد آرام، ج ۵، ص ۴۰۲
۴۲۱. ص ۷۷. صفات / ۱۴۴-۱۴۳
۴۲۲. ص ۷۸. فخر رازی، همان، ج ۲، ص ۱۷۲
۴۲۳. ص ۷۹. خدا نور آسمانها و زمین است، داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی باشد و آن چراغ درمیان شیشه‌ای که تلالؤ آن گوئی ستاره‌ایست درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آن که شرقی و غربی نیست و بی‌آن که آتشی زیت آن را برافروزد، خودبخود جهانی را روشنی می‌بخشد که پرتو آن نور بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به همه‌ی امور داناست* در خانه‌هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند.
۴۲۴. نور/۳۶-۳۵
۴۲۵. ص ۸۰. ناصر مکارم شیرازی (همکاران)، همان، ج ۱۴، ص ۴۸۲
۴۲۶. ص ۸۱. همان، ص ۴۸۳
۴۲۷. ص ۸۲. سید روح‌الله خمینی، برگزیده فرهنگ عرفانی و اخلاقی در آثار امام خمینی(ره)، ص ۳۹۲
۴۲۸. ص ۸۳. همان، ص ۳۹۳





عبودیت

مجموعه

منصوری

عبودیت

چکیده

موضوع مقاله حاضر، نگرشی پیرامون عبودیت و بندگی می‌باشد. و هدف از تدوین آن تبیین حقیقت عبودیت، بیان راه وصول و بررسی موانع و آثار آن می‌باشد.

در این مقاله با مراجعه‌ی به کتب تفسیری، اخلاقی و عرفانی به ابعاد مختلف این موضوع پرداخته شده است.

حق تعالی غایت آفرینش آدمی را وصول به مقام عبودیت می‌داند.

بندگی خدای سبحان دارای مراتب است و اولین مرحله آن انجام واجبات و ترک محرمات می‌باشد که همگام با پیشروی در مراتب محبت، اخلاص و معرفت به مراحل عالی‌تر می‌رسد و به تدریج آدمی به جایی می‌رسد که همه شوئون و احوالش همگی رنگ و بوی الهی می‌گیرد و انانیت و هوای نفس او یکسره فرو می‌نشیند، برای وصول به این مقام (عبودیت) می‌توان از دو روش سیر تربیتی و جامعه آرمانی بهره گرفت.

عبودیت حق سبحانه دارای آثاری در دنیا و آخرت از جمله ربوبیت، مقامات و کرامات، قرب الهی... می‌باشد، همچنین کسانی که از بندگی ذات ربوبی سرپیچی می‌کنند به عواقب شومی از جمله قساوت قلب، محرومیت از شفاعت شافعین و ... دچار می‌شوند که در این رساله به صورت مفصل به بررسی این موارد پرداخته شده است.

واژگان کلیدی:

عبد، عبادت، عبودیت، خضوع، خشوع، استکبار، اطاعت، انقیاد.



مقدمه

عبودیت و بندگی حقیقت صراط مستقیمی است که انسان را به قرب و جوار حضرت حق رهنمون می‌سازد از سوی دیگر کمال انسان نیز همان قرب الهی می‌باشد که تنها راه آن بندگی ذات ربوبی است.

لذا شناخت جایگاه عبودیت و راه وصول به آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است بر این اساس اندیشمندان فراوانی در این راستا کتب متعددی را به زیور طبع آراسته‌اند که البته کتب مذکور با مضامین پراکنده به بررسی این مقام (عبودیت) پرداخته‌اند از این‌رو در مقاله حاضر سعی شده است زوایای مختلف این موضوع به صورت مجموعی بررسی شود از سوی دیگر تبیین آثار دنیوی و اخروی و پیامدهای عدم بندگی و لوازم آن از مواردی است که در هیچ کدام از کتبی که مورد جستجو قرار گرفته به این صورت به چشم نخورده است. البته به هیچ وجه ادعا نمی‌شود که آنچه صورت گرفته از هر جهت کامل و خالی از نقص و اشکال باشد ولیکن سعی شده است این مختصر افق تازه‌ای باشد برای ورود به حوزه بندگی و عبودیت حق تعالی.

معنای لغوی عبودیت

واژه عبد و مشتقات آن چنانچه از آراء ارباب لغت و واژه‌پردازان زبان عرب بدست می‌آید دارای معانی مختلفی است که توجه به کثرت معناها و کاربردهای این واژه نقش مهمی در تبیین موضوع خواهد داشت از این‌رو ابتدا تعاریفی که دانشمندان علم لغت برای واژه عبودیت بیان کرده‌اند ذکر می‌شود.

در کتاب لسان‌العرب چنین آمده است: عبودیة: خضوع و تذلل^۱

و راغب اصفهانی می‌نویسد: عبودیت به معنای اظهار فروتنی و طاعت و فرمانبرداری است.^۲

همچنین این واژه در کتاب منتهی‌الارب به مفهوم پرستش معنا شده است.^۳

برخی نیز عبودیت را مترادف با عبادت دانسته‌اند.^۴



معنای اصطلاحی

عبودیت از منظر علمای اخلاق و تفسیر عبارت است از دست برداشتن از هر آنچه تعلق خاطر به آن داریم و صرف کردن همه چیز در راه خدا و حصول این مقام نیز از طریق بازداشتن نفس از خواسته‌ها و واداشتن بر آنچه از آن کراهت دارد صورت می‌گیرد.^۵

عبادت در لغت

عبادت: از دیدگاه اهل لغت دارای دو معنا می‌باشد:

۱- خضوع یا نهایت خضوع: -مفردات راغب: العبودیة اظهار التذلل و العبادۃ ابلغ منها، لانها غاية التذلل و لا یستحقها الا من له غایة الافضال و هو الله تعالی^۶

عبودیت به معنای اظهار خواری است و عبادت از آن رساتر می‌باشد زیرا عبادت غایت خواری در برابر کسی است که نهایت انعام و اکرام را نموده است که آن نیز خدای متعال است.

۲- فرمانبرداری یا اطاعت خاضعانه

- لسان العرب: عبادة: طاعة مع الخضوع: عبادت اطاعت همراه با خضوع است.^۷

البته شواهد و قراین ذیل نشانگر آن است که عبادت به معنای اظهار ذلت و خضوع و اطاعت نمی‌باشد.

الف) اطاعت و فرمانبرداری فرزندان در برابر والدین و شاگرد در مقابل استاد مطلوب است ولی عبادت شمرده نمی‌شود اگر چه ممکن است مجازاً اطلاق شود چنانچه در حدیث آمده است: "مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ"^۸ کسی که به سخن گوینده ای گوش فرا دهد با این عمل وی را بندگی کرده است.

در صورتی که گوش دادن به سخنرانی گویندگان در عرف عرب و عجم، پرستش ناطق نیست و از سنخ بت پرستی نمی‌باشد.^۹

ب) سجده کردن نهایت خضوع و تذلل است و لیکن عبادت اصطلاحی نامیده نمی‌شود به دلیل اینکه سجده ملائکه بر آدم به عنوان عبادت و پرستش آدم نبوده است.



شایان ذکر است که اگر خضوع به ملاک الوهیت و یا به دلیل اعتقاد به ربوبیت باشد عبادت شمرده می‌شود پس بنابراین عبادت نوع خاصی از خضوع است نه مطلق خضوع.^{۱۰}

عبادت در اصطلاح

الف) اصطلاح فقهاء

در فقه اسلامی واجباتی که قصد قربت در آنها لحاظ می‌شود دو قسمت می‌باشد:

- تعبدی: واجباتی که به خاطر عبودیت خدای تعالی و ثناء بر آن به جا آورده می‌شود؛ مثل نماز که از این نوع واجب در لغت فارسی تعبیر به پرستش می‌شود که آن را عبادت می‌نامند.

- تقریبی: واجباتی که فقط به قصد قربت نه به عنوان عبودیت و بندگی به جا آورده می‌شود مثل اعطاء زکات که نوعی اطاعت از خدا محسوب می‌شود نه عبادت. بنابراین هر فعلی که به قصد قربت انجام می‌شود عنوان عبودیت بر آن صدق نمی‌کند.^{۱۱}

ب) اصطلاح علمای اخلاق

عده‌ای در دایره شمول عبادت از شعائر و آیین‌های معروفی چون نماز و روزه و دعا‌های مربوطه فراتر نمی‌روند و به دلیل همین برداشت ناقص کوتاهی‌های خود را نسبت به دیگر اوامر و نواهی و احکام اسلامی که تمام عرصه‌ی زندگی‌شان را در بر گرفته است به گردن نمی‌گیرند. در حالی که از دیدگاه اسلام هر کار خیر اعم از اینکه واجب یا مستحب یا حتی مباح باشد اگر با قصد تقرب انجام شود عبادت محسوب می‌شود از این رو حتی درس خواندن و کسب معلومات کسب و کار حلال و هر نوع فعالیت اجتماعی اگر توأم با انگیزه‌ی خدایی و نیت و قصد الهی باشد و تظاهر و ریا در آن نفوذ نکند عبادت الهی شمرده می‌شود.^{۱۲}

ج) اصطلاح عرفاء

۱- صاحب "التعريفات" فرموده است: عبادت: فعل المكلف علی خلاف هوی نفسیه



تعظیماً لربّه^{۱۳}؛ عمل تکلیفی را که بر خلاف هوی نفس و به خاطر تعظیم و بزرگداشت پروردگار انجام می‌شود را عبادت می‌نامند.

۲- عبدالرزاق کاشانی نیز عبادت را به غایت تذلل معنا کرده است و می‌فرماید:
 ”العبادة هي غاية التذلل لله للعامّة“^{۱۴} عبادت نهایت خواری و خشوع عامه مردم نسبت به خداوند است.

انواع عبودیت

عبودیت به معنای اظهار ذلت و کوچکی است.^{۱۵} با توجه به این معنا روشن می‌شود که این حقیقت جز برای ذات مقدس ربوبی شایسته نیست زیرا زمام هستی موجودات و شؤون وجودی آنان همواره به دست اوست. از این جهت برای عبودیت دو نوع متصور است: الف) عبودیت عام (تکوینی) ب) خاص (تشریحی، اصطلاحی)

الف) عبودیت عام

این نوع عبودیت به معنای خضوع تکوینی و انفعال وجودی داشتن در برابر مبدأ متعالی و قرار گرفتن در مسیر تکوین و فرمانبرداری از نظام هستی است. قرآن کریم این نوع عبودیت را که با اطاعت همراه است برای تمامی موجودات اثبات می‌کند: ”
 إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا“^{۱۶}؛ تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده اویند.“

زیرا از مالکیت تکوینی و حقیقی خداوند بر عالم و تدبیر او بر نظام هستی ناشی می‌شود و هیچ موجودی در برابر مالکیت و تدبیر تکوینی او قدرت و اختیاری از خود ندارد.^{۱۷}

پاداش مناسب این عبودیت نیز، برخوردارگی از رحمت عامّه رب‌العالمین است که عذاب و نعمت هر دو مصداق آن رحمت هستند.^{۱۸}

ب) عبودیت خاص

مقصود از این نوع عبودیت خضوع تشریحی و انقیاد اختیاری در مسیر صراط مستقیم



است. البته این عبودیت نیز ناشی از مالکیت تکوینی و حقیقی خدا بر عالم و تدبیر او بر نظام هستی است لیکن حکمت الهی اقتضا می‌کند که انسان در این نوع عبودیت مختار باشد تا بتواند در میدان امتحان و آزمایش الهی به کمال مطلوب و مقدر خویش برسد. جزای این عبودیت خاص نیز، رحمت خاصه است که نعمت بهشت و سایر تفضلات الهی زیرمجموعهٔ این رحمت هستند. همچنین عبودیت مورد نظر در این رساله همین قسم دوم می‌باشد.^{۱۹}

رابطه عبادت و عبودیت

روح و مغز عبادت، عبودیت درونی است و افعال عبادی قالب‌های تحقق خارجی آن عبودیت می‌باشد.^{۲۰} عبودیت روح و جانی است که باید در جسد اعمال و فعالیت‌های انسان تجلی نماید تا کارهای وی ارزش یابد.

اعمال و رفتار انسان بدون جهت عبودی پوسته‌ای خشک و بی‌ارزش است که اثری نیز در تکامل صاحب آن ندارد. شوون فردی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی .. از جمله شوونی است که عبودیت حق تعالی می‌تواند در آن ظهور نماید و اگر به قصد قربت و بدون اغراض دنیایی انجام دهد عبادت نیز محسوب می‌شود.^{۲۱}

لازم به ذکر است که جایگاه عبودیت بالاتر از عبادت می‌باشد زیرا عبودیت رضایت به مقدرات و خواسته‌های رب است و عبادت انجام آنچه که رب به آن رضایت دارد و رضایت بالاتر از عمل است تا آنجا که ترک رضایت باعث کفر می‌شود ولی ترک عبادت فسق محسوب می‌شود عبادت در آخرت ساقط می‌شود در حالی که عبودیت در هر دو جهان ثابت و پایدار است.^{۲۲} عبادت ارتکاب اطاعت است و عبودیت اجتناب از معصیت می‌باشد. عبادت به معنای بندگی کردن است و صاحب آن را عابد نامند. عبودیت را به بنده بودن معنا کرده‌اند و صاحب آن را عبد نامگذاری می‌کنند.^{۲۳}

جایگاه عبودیت

نخستین مرتبه از درجات کمالی انسان عبودیت و بندگی است و عرفا نیز آن را اولین منزل از مراحل سیر و سلوک^{۲۴} و سفر دوم از سفرهای چهارگانه (سفر از حق به حق)



قرار داده‌اند.^{۲۵} تا آن که سالک با سیر در آن از انانیت و بندگی نفس خارج شده و در زمره بندگان خالص قرار گیرد.

۱- عبودیت هدف آفرینش و راه یقین

گرچه بر اساس برخی از آیات عبودیت هدف آفرینش قرار گرفته است "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ"^{۲۶} لکن به عنوان هدف متوسط از آن یاد می‌شود چرا که هدف نهایی آن است که انسان از پل عبادت به مقصد یقین برسد و عصارهٔ سالیان متمادی عبادت را در ظرف یقین گرد آورده نگهداری کند زیرا انسان تا به یقین نرسد ممکن است عبادات، اعتقادات، اخلاقیات و خلاصه همه چیز او در معرض زوال و نابودی قرار گیرد و با رسیدن به مرحله یقین به آرامش می‌رسد.^{۲۷} "وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ"^{۲۸}؛ پرودگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) تو فرا رسد

۲- عبودیت راه وصول به قرب الهی

عبودیت تنها راه تقرب به خدای سبحان است از این رو در قرآن کریم، روایات و ادعیه هنگام بیان مقامات پیامبران و اولیاء پیش از هر چیز به عبودیت آن‌ها اشاره می‌شود، چنان که در تشهد نماز گفته می‌شود: "أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ" یعنی قبل از شهادت به رسالت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به عبودیت ایشان شهادت می‌دهیم بدین معنا که مقام رسالت بدون عبودیت امکان ندارد. سرّ این تقدّم نیز آن است که عبودیت، چهره ارتباط آن‌ها با مولا است در حالی که رسالت، چهرهٔ ارتباط آنان با مردم است و از آنجا که ارتباط انسان با خدا برتر و مقدم بر ارتباط آنان بر انسان‌ها است لذا عبودیت مقدم بر رسالت ذکر می‌شود.^{۲۹}

۳- عبودیت سرلوحه دعوت انبیاء

اولین وظیفه تمام فرستادگان الهی دعوت انسان هابه توحید و عبودیت ذات اقدس ربوبی و معرفت حق است.^{۳۰}

از این رو آیه کریمه "يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ"^{۳۱} را که بیان و تفسیری



گویا از لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است بسیاری از انبیاء بیان کرده‌اند.

۴- عبودیت صراط است

عبودیت صراط است و عبادت و خدمت به خلق، عشق و محبت و همه کارهای خوب به‌عنوان سبیل از آن‌ها یاد می‌شود و این سبیل‌ها اگر از مسیر عبودیت بگذرند و با نیت و سنت الهی پالایش یابند ارزش پیدا می‌کنند، چون تمام تعلقهای آدمی که آرمان‌های او را می‌سازند حتی آرمان‌هایی همچون آزادی، عدالت، عرفان، مادام که از پل عبودیت عبور نکنند ارزش نمی‌یابند زیرا عبودیت در تعمیم و تخصیص و تقیید این آرمان‌ها حرف آخر را دارد. و در واقع ما از صراط به سبیل می‌رسیم.^{۳۲} ” وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ”^{۳۳}؛ ” و آنها که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه‌های خود هدایشتان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.“

لوازم عبودیت

۱- معرفت

معرفت گوهری است که صدف هستی گنجایش آن را ندارد و تنها دل انسانی که از همه رذایل اخلاقی پاک و به فضایل اخلاقی آراسته باشد می‌تواند آن را در خود جای دهد زیرا عالم تکوین و عالم تشریح با همه شگفتی و عظمت غایتی جز معرفت ندارد. بر این اساس، پروردگار هستی آن گوهر گران‌قدر را به وسیله پیامبر گرامی اسلام ﷺ در عالم تشریح برای بشریت فرستاد و در مقام عبودیت آن را در قالب صدف‌هایی چون نماز، روزه، خمس و سایر فرایض دینی قرار داد تا جویندگان گوهر معرفت برای رسیدن به آن از صدف آغاز کنند، بنابراین کمال هر عبادتی با تجلی در مقام معرفت حاصل می‌شود.^{۳۴}

راه سلوک به ملکوت اعلی با گام‌های عبودیت و معرفت پیموده می‌شود.^{۳۵} و معرفت نیز گوهری است که ذات و جوهر آن عبودیت است و عبودیت گوهری که کنه آن معرفت می‌باشد.^{۳۶}

غرض از خلقت نوع جن و سلسله بشر آن است که حضرت حق را بشناسند^{۳۷} و قیام



به اداء وظایف و سپاسگزاری نمایند و نیز غرض از معرفت و شناسائی، شناخت ذات کبریائی و صفات واجب او است زیرا معرفت بهترین نوع وابستگی و عبودیت و خلوص است^{۳۸} در تأیید این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: "أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ تَصَدِيقِهِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ"^{۳۹}

معرفت کبریائی حقیقتی است که حضرت حق در عالم ذر و اُلت از آن سؤال فرمود و رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیاء (علیهم السلام) سبقت به پاسخ نمودند و عبودیت ذاتی و ارادی خود را اعلام کردند.^{۴۰}

و راه وصول به این کرامت (معرفت رب) معرفت نفس است، چنان که در روایات است که "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ"^{۴۱}

و این معرفت یا با تفکر درباره امور و قوای محدود و ضعیف خود و با اقامه براهین حاصل می‌شود و یا با شهود مقام خود در مقابل شهود عظمت و جلال حق صورت می‌پذیرد و در طریق دوم نیز صددرصد حالت یقین و حق‌الیقین برای قلب انسان ایجاد می‌شود و جای شک و تردید باقی نمی‌ماند.^{۴۲}

البته معرفت پروردگار متعال و اطاعت او لازم است که همراه با معرفت و اطاعت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر باشد "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ"^{۴۳} زیرا اطاعت پروردگار و حق معرفت او و توجه به آداب و وظائف عبودیت، بدون اطاعت و معرفت رسول اکرم وائمه معصومین (علیهم السلام) صورت نخواهد گرفت هرچند که وجوب اطاعت خدا ذاتی و به جهت حق ربوبیت و وظیفه عبودیت است و وجوب اطاعت رسول الله ص و اولی الامر به اعتبار جهت رسالت و اولی الامر می‌باشد.^{۴۴}

۲- اخلاص

غرض اصلی از دین و برنامه‌ی اعتقادی و جوارحی همانا خلوص در عبودیت و اتصاف به فضائل خلقی و شعار کامل عبودیت است بر این اساس ناگزیر احکام اعتقادی و



جوارحی و برنامه مکتب عالی قرآن تابع وظیفه خلوص و عبودیت می‌باشد.^{۴۵} از این رو در آیات قرآنی نیز خلوص عمل از خصوصیات عبودیت و مقام بندگی ذکر شده است چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^{۴۶} «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^{۴۷} که این آیات و امثال آن دلالت دارند بر اینکه خلوص عمل ناشی از تحقق معنی عبودیت و شناسایی مقام بندگی است لذا امکان ندارد کسی دارای خلوص عمل گردد مگر وقتی که در مرتبه توحید خالص گشته و معرفت وی به مقام الوهیت کامل گردد.^{۴۸}

گروهی را نیز به عنوان عبد مصطفی معرفی کرده و با صفت اخلاص می‌ستاید به جهت آنکه اصطفاء هنگامی که با مقامات ولایت ملاحظه گردد به معنای آن است که بنده در تمام شئونش به مقتضای مملوکیّت و عبودیتش رفتار می‌نماید.^{۴۹}

امام حسن عسکری می‌فرماید: هرگاه همه دنیا را یک لقمه کنم و آن لقمه را در دهان کسی که خدا را خالصانه می‌پرستد قرار دهم هنوز هم فکر می‌کنم که در اداء حق او کوتاهی کرده‌ام.^{۵۰}

۳- ولایت

یکی دیگر از لوازم عبودیت ولایت می‌باشد، حضرت علی (علیه السلام) نیز در خطبه ۴۲۷ نهج البلاغه^{۵۱} عبودیت را ملاک ولایت معرفی کرده‌اند از این روی به بررسی ابعاد آن پرداخته می‌شود:

۱- ۳ ولایت الله

مراد از ولایت الله اخلاص عبودیت در برابر اوست و اینکه از راه و روشش پیروی کنیم و حبّ و بغضمان برای حق تعالی باشد. ولایت الله در دنیا با اطاعت و پیروی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) و ربانیون و علمای صالح شکل می‌گیرد.^{۵۲}

۲- ۳ ولایت اهل بیت (علیهم السلام)

جلوه‌ی اول: ولایت در سلوک

اولین جلوه‌ی این نوع ولایت، توسل به ساحت اولیای دین، نبی گرامی اسلام (صلی الله



علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) است توسل به اهل بیت (علیهم السلام) از جمله عواملی است که هیچ سالکی از آغاز سیر تا پایان، از آن بی‌نیاز نیست به جهت آنکه ائمه (علیهم السلام) واسطه‌ی فیوضات الهی هستند و هر خیر مادی و معنوی در عالم هستی از طریق ایشان به بندگان و موجودات می‌رسد، چنان که در زیارت جامعه آمده است:

”وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَ لَأَيَّتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ“^{۵۳} رستگاران، به واسطه‌ی ولایت شما رستگار شدند و به واسطه‌ی شما به بهشت (خشنودی خداوند) می‌توان رسید و بر کسی که ولایت شما را انکار کند، خشم خداوند مهربان خواهد بود.

علامه طباطبایی درباره نقش توسل در سلوک فرموده است:

اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده‌اند: اول، در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده‌ی آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و آن وقت بر آنان قاری قرآن کشف می‌شد. دوم از راه توسل به حضرت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) زیرا آن حضرت برای دفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.^{۵۴}

جلوه‌ی دوم ولایت در سلوک

ائمه (علیهم السلام) نه تنها واسطه‌ی فیوضات معنوی از جانب حضرت حق سبحانه هستند بلکه آثار و نتایج اعتقادات و باورهای انسان و نیز همه‌ی خُلقیات و صفات باطنی و اعمال و رفتار انسان که آثار آخرتی دارد به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) مترتب می‌گردد و هر ثوابی که بر روح انسان مترتب می‌گردد، بر اساس امامت باطنی امام صورت می‌پذیرد.

علامه طباطبایی در این باره فرموده است: امام، چنان چه نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنما است، هم چنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند.



ایشان پس از توضیح این حقیقت می‌فرماید: کسی که رهبری امتی را به امر خدا برعهده دارد، چنان‌که در مرحله‌ی اعمال ظاهری رهبر و راهنما است در مرحله‌ی حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال، با رهبری او سیر می‌کند.^{۵۵}

صراط بودن ائمه (علیهم السلام) نیز به همین معنا است زیرا سالک نه تنها به مدد امام (علیه السلام) حرکت می‌کند بلکه با امام و در متن ولایت امام (علیه السلام) طی طریق می‌نماید: چنان‌که در زیارت جامعه می‌خوانیم: "أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ..."^{۵۶} "شما یقیناً صراط مستقیم و گواهان خانه‌ی فنا و نیستی (دنیا)، و شفیعیان خانه‌ی بقا (آخرت) و شما یقیناً رحمت پیوسته...

جلوه‌ی سوم ولایت در سلوک

سالک پس از عبور از مراحل پیشین به سرمنزل مقصود و شهود قلبی توحید می‌رسد و حقیقت ولایت ائمه (علیهم السلام) و مقام نورانیت ایشان (علیهم السلام) برایش آشکار می‌گردد.^{۵۷} از این روی امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: "مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ؛ شناخت من به نورانیت، همان شناخت خداوند- عزوجل- است و شناخت خداوند عزوجل همان شناخت من به نورانیت می‌باشد و این همان دین خالص است."^{۵۸}

۴- ادب

ادب در عبودیت عبارت است از توجه به خود که مبدا از حریم حق سبحانه تجاوز کرده باشد و آنچه خلاف مقتضای عبودیت است از او سرزند.^{۵۹}

آداب، نوعاً همان مستحباتی است که در اعمال گوناگون عبادی، فردی و اجتماعی از جانب اولیای دین وارد شده است از سوی دیگر سفارش‌های بسیاری نیز به مودب شدن انسان به آداب گوناگون شده است از جمله آن که امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَذَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ أَذَبَنِي وَ أَنَا أُذَبُ الْمُؤْمِنِينَ"^{۶۰}؛ به راستی خداوند عزوجل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تأدیب نمود و او مرا تأدیب کرد و من مؤمنین را ادب می‌کنم.



روایات فراوانی نیز درباره‌ی آداب و سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) آمده است که هر یک، راهکار بسیار خوبی برای مؤدب شدن به آداب الهی می‌باشد. البته گاهی در روایات، ادب به معنای وسیع تری از انجام مستحبات به کار رفته است چنان‌که امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْأَدَبِ أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ حَدِّهِ وَ لَا يَتَعَدَّى قَدْرَهُ»^{۶۱}؛ برترین ادب آن است که انسان نزد حدّ خویش توقف کند و از اندازه‌اش تجاوز نکند.

ابعاد ادب

۱- ادب در پیشگاه خداوند متعال

اگر چه مراعات کردن دستورات الهی در شؤون زندگی، پیاده کردن ادب در برابر او است، اما علاوه بر آن عظمت الهی اقتضا می‌کند که انسان در مقام ذکر او و اسامی مقدّسش آن‌ها را با ادب یاد کند و تا می‌تواند اسامی الهی را بدون پسوند (جلّ جلاله) یا (عزّوجلّ) ذکر نکند چنان‌که علماء ربّانی نیز این‌طور عمل کرده‌اند. زیرا محضر حق را ادبی است که غفلت از آن از مقام عبودیت دور است^{۶۲}.

ادب عبودی در برابر خداوند متعال اقتضا می‌کند که انسان هیچ‌گاه مرتبه و اندازه‌ی وجودی خویش را فراموش نکند و در مقام خطاب به او و دعا و خواستن از او حالت ذلّت خویش را در نظر بگیرد و تا می‌تواند خواسته‌اش را به صورت امر و نهی اظهار نکند، چنان‌که قرآن کریم بعضی از تقاضاهای پیامبران الهی از حضرت حق را این‌گونه بیان می‌فرماید: مثلاً حضرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت به آموزش گنهکاران به خداوند عرض می‌کند: «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^{۶۳}؛ و هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی. همچنین از حضرت ایوب (علیه السلام) برای درخواست شفا نقل می‌کند: «أَنِّي مَسْنِيَ الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^{۶۴}؛ بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی

۲- ادب در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

عبد باید پس از مؤدب بودن در پیشگاه حق تعالی، نسبت به رسولش نیز مؤدب باشد،



پیامبری که قرآن کریم واژه عبد را به طور مطلق درباره اش به کار برده است در حالی که درباره دیگر پیامبران، همراه (عَبْدَنَا) یا (عَبْدَهُ) نامشان را ذکر می کند.^{۶۵} این نشان می دهد که آن حضرت در مقام عبودیت به جایی رسید که کسی به آن مقام بار نیافت و چون شریکی نداشت تعبیر از وی به عنوان عبد کافی است.^{۶۶} به عبارت دیگر بالاترین صفت برترین انسان کامل نیز عبودیت و بندگی او بوده است و از آنجایی که مطابق با بندگی انسان رحمت الهی اعطا می شود.^{۶۷} پس این عبدالله، نائل به خاص ترین رحمت و متصف به رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ "وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ"^{۶۸} می گردد.

از این رو ادب اقتضا می کند که اسم مبارک آن حضرت را با بی احترامی و بدون فرستادن صلوات بر زبان جاری نکند و آن حضرت را حاضر و ناظر بر اعمالش بدانند و ایشان را بر تمامی انبیاء، اولیاء و صالحان مقدم بدانند و سعی کند از سنت و سیره ی ایشان به صورت کامل پیروی نماید و آداب حضور آن حضرت را نادیده نگیرد، چنان که ائمه (علیهم السلام) نسبت به آن حضرت این گونه بودند.^{۶۹} بر این اساس حق تعالی بلند کردن صدا را نیز نسبت به ساحت ایشان بی احترامی تلقی نموده و از آن نهی می فرماید: "لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ"؛ فوق صوت پیغمبر صدا بلند نکنید

۳- ادب در مقابل ائمه (علیهم السلام)

از وظایف مهم انسان مؤمن پس از معرفت و محبت به ائمه (علیهم السلام) مراعات ادب نسبت به ذکر اسامی ایشان و احترام به سخنان و توجه به آگاهی ایشان به اعمال و رفتار خویش است. از این رو تشرّف به زیارت ایشان نیز باید همراه با خضوع و خشوع و قصد تقرب به حق تعالی و مطیع فرمان ایشان باشد.^{۷۱} لذا سفارش هایی در این زمینه در کتاب های زیارت آمده است.^{۷۲} و در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز این مسأله تأکید شده است از جمله آن که هنگامی که یاران امام صادق (علیهم السلام) به زیارت آن حضرت مشرف می شدند و ابوبصیر هم در حالی که جنب بود با آنان رهسپار می شد حضرت هنگام خارج شدن او به وی می فرمود: "هنگامی که به دیدن اولاد پیامبر می آیی با حالت جنابت میا."^{۷۳}



۴- ادب در برابر علماء

یکی از ابزار موفقیت انسان به ویژه طالبان علوم دینی و عالمان، احترام و تعظیم نسبت به "استادان و پیش کسوتان" علم و معنویت می‌باشد زیرا هر اندازه علم انسان زیاد شود باید ادبش نسبت به ایشان بیشتر شود و اگر کمترین بی‌احترامی و بی‌ادبی را نسبت به ایشان روا دارد توفیقاتش سلب می‌شود.^{۷۴}

از این رو امام کاظم (علیه السلام) می‌فرمایند: "عَظِمَ الْعَالِمُ لِعِلْمِهِ وَ دَعُ مُنَارَ عَتَّةَ ۷۵؛ عالم را به خاطر علمش تعظیم کن و نزاع با او را ترک کن"

هم چنین امام صادق (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کند: "از حق عالم آن است که زیاد از او سؤال نکنی (که او را خسته کنی) از لباس او نگیری و هنگامی که بر او وارد می‌شوی و گروهی نزد او بودند بر تمامی ایشان سلام کنی و به او نیز به تنهایی سلام کنی و در پیش روی او بنشیننی و پشت سرش ننشیننی. و با چشم و انگشت به او اشاره نکنی...^{۷۶}"

۵- ادب با مردم و خانواده

از آداب مهم ارتباط اجتماعی ملایمت و مهربانی مؤمنان نسبت به یکدیگر، برخورد کردن با خوشرویی و حسن خلق با ایشان، چشم‌پوشی از لغزش‌های ایشان و رسیدگی به حال نیازمندان و گرفتاران می‌باشد.^{۷۷}

و همین امور در ارتباط اعضای خانواده با یکدیگر نیز باید مراعات گردد علاوه بر این که رابطه‌ی بین ایشان باید صمیمی‌تر و با حفظ شخصیت و احترام به یکدیگر باشد.

آثار عبودیت

الف) آثار دنیوی

۱- ربوبیت

عبودیت گوهری است که باطن و آخرین مقصدش ربوبیت می‌باشد، البته مراد از ربوبیت خدایی نیست بلکه به معنای خداوندگاری و صاحب‌اختیاری است. به بیان



روشن‌تر میان خداوندگاری و خدایی فرق وجود دارد، بدین معنا که هر صاحب قدرتی، صاحب اختیار چیزهایی که در سلطه‌اش می‌باشد است. عرب به کسی که صاحب چیزی است ربّ می‌گوید، از این‌رو به خدای متعال هم که ربّ خطاب می‌کنیم از باب این است که خداوندگار و صاحب حقیقی تمام عالم‌ها است. ^{۷۸} «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ^{۷۹}

۱-۱ اولین مرحله ربوبیت: تسلط بر نفس

اگر اندک تأملی در رفتارهای خود داشته باشیم متوجه می‌شویم که زمام نفس خودمان در اختیارمان نیست، اختیار اعضاء و جوارح خود را نداریم وقتی گرم صحبت کردن می‌شویم نمی‌توانیم غیبت مردم را نکنیم، بر شهوات و غضب خود مسلط نیستیم. ^{۸۰} اگر نعمتی به ما برسد سرکش می‌شویم و هنگامی که دچار یأس می‌شویم اندوه ما را می‌کشد و با غلبه یافتن طمع، خود را هلاک می‌کنیم. ^{۸۱} همه این‌ها نیز به این دلیل است که مالک نفس خودمان نیستیم. انسان از طریق عبودیت به مرحله ی خداوندگاری می‌رسد و ربّ و مالک نفس خود می‌شود.

۱-۲ دومین مرحله از مراتب ربوبیت: ضبط خیال

مالک خاطرات نفس بودن (ربوبیت بر طائر خیال).

قوه خیال ذهن ما را در هر لحظه از موضوعی به موضوع دیگر متوجه می‌سازد و تداعی معانی و تسلسل خاطرات را به‌وجود می‌آورد. این قوه یکی از دستاویزهای شیطان است که می‌خواهد به‌وسیله آن انسان را به شقاوت دعوت کند.

انسان مجاهد که در صدد اصلاح خویش بر می‌آید و می‌خواهد با خارج کردن جنود ابلیس باطنش را صفا دهد، باید زمام خیالش را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند زیرا خیال مانند پر پرنده‌ای است که بر درختی آویخته شده و باد هر لحظه آن را پشت و رو می‌کند. ^{۸۲}

و هر گاه خیال‌های باطل از قبیل خیال معصیت و شیطنت برایش پیش آمد آن را متوجه امور مباح یا راجحه‌ی شریفه نماید.



و این امر نیز از طریق عبودیت حاصل می‌شود.^{۸۳} «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۸۴} از این رو در نماز به‌عنوان مصداق اتم عبادات تکیه فراوانی به مسأله تمرکز ذهن و حضور قلب شده است. زیرا روح نماز عبودیت و حضور قلب آن است.^{۸۵}

۳-۱ سومین مرحله از مراتب ربوبیت: ربوبیت بر تن و طبیعت

در اثر عبودیت انسان می‌تواند بدن خود را تحت فرمان اراده قرار دهد و اعمال خارق‌العاده‌ای را ایجاد کند، چنان‌چه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ»^{۸۶}

البته انسان با عبور از صراط عبودیت می‌تواند از این مرحله هم بالاتر رود و خود را به جایی برساند که در جهان و عالم طبیعت هم بتواند تصرف کند یعنی مثلاً بتواند به اذن الله یک بیماری روحی را معالجه کند یا کور مادرزادی را شفا دهد، همانطور که در قرآن خدای تعالی درباره عیسی بن‌مردم (علیه السلام) فرمود: «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»^{۸۷}

به عبارت دیگر انسان با عبودیت و بندگی به درجه‌ای می‌رسد که دارای ولایت تکوینی می‌شود.^{۸۸}

۲- مقامات و کرامات

یکی دیگر از آثار عبودیت کرامات و مقامات می‌باشد که آن نیز از رهگذر عبودیت به دست می‌آید.

هر کمالی نیز که در قرآن کریم یا روایات به افراد، اعم از پیامبر و غیر پیامبر نسبت داده شده است نخست به جنبه عبودیت آن‌ها نظر بوده است چنانچه که ابراهیم (علیه السلام) با تکیه بر این مقام به امامت به‌عنوان بالاترین مقام رسید.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا...»^{۸۹}



پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به جهت اینکه عبد محض خدای سبحان بود شایستگی دریافت کتاب و آیات الهی را یافت و با سوار شدن بر بُراق عبودیت سفر معراج را طی کرد.^{۹۰}

”الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ“^{۹۱}

۳- آرامش و اطمینان

اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ‌ترین بلاهای زندگی انسان‌ها شمرده می‌شود و عوارض ناشی از آن هم در زندگی فردی و اجتماعی انسان به روشنی محسوس است.

گرفتاری‌های دنیا را به سه نوع می‌توان تقسیم کرد:

نوع اول: انواع مصیبت‌ها از قبیل بیماری‌های خود و وابستگان، مرگ نزدیکان...

نوع دوم: ناراحتی و حسرت در اثر فقدان امور دنیا که به آن‌ها دسترسی ندارد.

نوع سوم: ترس از اینکه آنچه را دارد از دست بدهد.

این قبیل امور غالباً آسایش و آرامش را از انسان می‌گیرند و ریشه همه این‌ها علاقه به دنیا و اعراض از ذکر خدا است. از این جهت خدای تعالی می‌فرماید: ”وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا“^{۹۲}؛ ”هر کس که از ذکر ما اعراض کرد زندگی سختی خواهد داشت“

اما بندگان خاص خدا که به سرچشمه همه کمالات و خیرات رسیده‌اند و جمال و کمال بی‌نهایت را مشاهده می‌کنند و نگرانی ندارند. زیرا با وصول به خدا از امور دنیا دل بریده‌اند و با یاد حق تعالی کشتی دلشان را در دریای امواج متلاطم زندگی آرامش می‌بخشند.^{۹۳} ”الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ“^{۹۴}

۴- شکرگزاری

شکرگزاری اعتراف به دریافت نعمت است و عبودیت اقرار به بندگی می‌باشد و از



آنجایی که بنده هستی‌اش را از آفریدگار می‌داند همه نعمت‌ها را هم از خدا بر می‌شمارد از این‌روی او را سپاس‌گزاری می‌نماید.^{۹۵}

”فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُتُوبَكُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ“^{۹۶}؛ پس از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آورید اگر او را می‌پرستید.“

۵- هدایت ویژه

بندگی نشانگر هدایت یافتن عبد است ولی هدایت ویژه ی خداوند به بندگان حقیقی‌اش ارزانی می‌شود و آن‌ها مشمول این نعمت می‌شوند. “ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...^{۹۷}؛ این هدایت خدا است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند...”

۶- بهره‌مندی از خشیت الهی

اگر کسی قدرت و عظمت خداوند متعال رامشاهده کند و به ذلّ عبودیت و عزّ ربوبیت آگاه شود قهراً در برابر او خاشع می‌شود و از ضعف و قصور خویش همواره شرم‌منده و سرافکنده می‌باشد.^{۹۸} “...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...^{۹۹}؛ ...از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.“

۷- برخورداری از روزی فراوان

از جمله آثار عبودیت این است که خداوند متعال روزی انسان را گشایش می‌دهد و در مالش برکت قرار می‌دهد و مشکلات مادی او را از راهی که گمان نمی‌برد حل می‌نماید: “مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ“^{۱۰۰}

”اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ...^{۱۰۱}؛ خداوند روزی را برای هر کس از بندگان‌اش بخواهد گسترده می‌کند و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد...”



۸- آزادی

عبودیت خالص حق تعالی عین آزادگی و سربلندی است، بندگی خدا دل را از عبودیت و اسارت دیگر مخلوقات آزاد می‌سازد و از تسلیم و فروتنی در برابر هر چیزی غیر از خدا از قبیل انواع خدایان و ستمگران رها می‌نماید.^{۱۰۲}

و از آنجا که اسارت شهوت منشأ همه اسارت‌ها است اگر انسان بتواند با عبودیت حق تعالی، خود را از طوق بندگی هوای نفس خارج کند به حریت و آزادی می‌رسد. زیرا فرد مطیع شهوات و مقهور نفس اماره بنده فرمانبر آنها است و هرچه آنها امر کنند با کمال خضوع اطاعت می‌کند و آنقدر خود را مطیع آنان می‌کند که اطاعت آنها را بر اطاعت خالق سماوات و ارض مقدم می‌دارد، در این حال عزت و حریت و آزادمردی از قلبش رخت بر می‌بندد و غبار ذلت و فقر و عبودیت بر چهره قلبش می‌نشیند.^{۱۰۳}

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلًا لِعَلَّتِي»^{۱۰۴} کسی که به شرایط عبودیت قیام کند شایستگی آزادی پیدا می‌کند. از این رو عزت و افتخار خویش را در عبودیت خدا می‌بیند. «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^{۱۰۵} حریت نیز به نوبه خود دارای مراحل و مقاماتی می‌باشد که عالی‌ترین آنها نهایت عبودیت است.^{۱۰۶}

ب) آثار اخروی

۱- برخورداری از رضوان الهی و نعمت‌های بهشتی

آنگاه که بنده‌ی حق آهنگ رفتن از دنیا و آرام گرفتن در جوار رحمت الهی را می‌کند ندای آسمانی از سوی خدای متعال او را به رضوان خود فرا می‌خواند که یا أَيُّهَا النَّفْسُ

الْمُطْمَئِنِّةُ ارجعی إلی ربِّکِ راضیةً مرضیةً * فادْخُلی فی عِبَادی * وادْخُلی جَنَّتِی^{۱۰۷}

آری عبادالرحمان علاوه بر اینکه در دنیا دارای بالاترین مقام هستند در آخرت نیز از والاترین جایگاه برخوردارند ایشان کسانی هستند که در روز جزا از هول و هراس قیامت در امان خواهند بود.^{۱۰۸}



”یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ“^{۱۰۹}؛ ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید“

۲- قرب الهی

قرب به معنای نزدیکی است و در سه مورد استعمال می شود:

-قرب مکانی: دو موجود که از جهت مکان نزدیک هم باشند آنها را قریب هم نامند.
- قرب زمانی: در صورتی که دو شیء از جهت زمان به هم نزدیک باشند آن دو را قریب هم بیان می کنند.

البته روشن است که قرب بندگان نسبت به خدا از این دو قسم نمی باشد زیرا حق تعالی در ظرف مکان و زمان واقع نمی شود بلکه خالق زمان و مکان و محیط به آن ها است.

-قرب مجازی: گاهی می گویند فلان شخص به فلان شخص دیگر قریب و نزدیک است این قربت به معنای آن است که این فرد مورد احترام و علاقه آن شخص دیگر است، این نوع نزدیکی، قُرب مجازی و اعتباری و تشریفاتی نامیده می شود.

و چنانچه از آیات و روایات استفاده می شود قرب بنده را نسبت به خدا از این نوع هم نمی توان برشمرد، زیرا حرکت انسان در مسیر صراط مستقیم و عبودیت امری واقعی و حقیقی است.^{۱۱۰}

از آن جمله: یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً^{۱۱۱}

۳- حیات طیبه

بندگی حقیقی خداوند، کیمیایی است که مس وجود انسان را زر می گرداند و تحولات عمیق و چشمگیری در درک، بینش، اخلاق و رفتار انسان برجای می گذارد تا آن جا که قرآن کریم از این تحوّل شگرف به ”حیات طیبه“ تعبیر کرده و فرموده است: ”مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً“^{۱۱۲}؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است او را به حیاتی پاک زنده



می‌داریم“

آثار و برکات این حیات طیبه، تمام زندگی فردی و اجتماعی انسان را تحت پوشش خود قرار داده و وی را به کمال بی‌نهایت و علم و قدرت بی‌منتهای حق سبحانه متصل می‌گرداند و فقر ذاتی و نیستی و فناى خود را در شوون گوناگون (افعال، صفات و ذات حق تعالی) مشاهده می‌کند.^{۱۱۳}

موانع عبودیت

انسان در مسیر عبودیت و بندگی حق تعالی با موانع و چالش‌هایی رو به رو می‌شود که باید آن‌ها را بشناسد تا در پرتو آن شناخت به مقابله با آن‌ها بپردازد، شرک، جهالت، شیطان.. از جمله عواملی هستند که بندگان را از نیل به مقام عبودیت باز می‌دارند بر این اساس در این گفتار به بررسی این موارد تحت عنوان موانع عبودیت و بندگی پرداخته می‌شود.

۱- شرک

انسان به واسطه شرک از ولایت حق تعالی خارج می‌شود و در تحت عبودیت و بندگی شیطان قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر انسان‌ها با پرستش بت‌های درونی (هواپرستی) و بیرونی (شرک خفی و جلی) و پیروی از طاغوتیان به بندگی شیطان می‌پردازند. از این رو به بررسی این مسأله و ریشه‌های آن می‌پردازیم:

الف) هواپرستی

شاید بتوان اساس و ریشه شرک را هواپرستی نامید و دیگر علت‌ها را تحلیل و تفصیل همین علت العلل قرار داد زیرا خود محوری چنان در فضای وجود انسان رسوخ می‌کند که اجازه تاییدن حقیقت را بر جان ملکوتی‌اش نمی‌دهد. اله و خدای این انسان، هوای نفس او می‌شود و شهوت و غضب، بهشت و جهنم او را می‌سازد.

قرآن کریم نیز در باب معاد و توحید درباره ایشان می‌فرماید: منکران آغاز و انجام جهان، شبهه علمی ندارند. بلکه گرفتار شهوت عملی یعنی همان هوا و هوس هستند.^{۱۱۴}



و در مناظرهٔ خدای سبحان با ملائکه در قیامت چنین بیان شده است: «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ»^{۱۱۵}؛ آنان پس از تنزیه ذات مقدس ربوبی می‌گویند: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ»^{۱۱۶} احتمال دارد مراد از جن همان شیطان باشد بدین معنا که مشرکان قبل از آنکه ملک پرست یا بت‌پرست باشند شیطان پرست بودند، زیرا آنها تا اسیر شیطان درون و برون نباشند ممکن نیست به پرستش بت و امثال آن روی آورند.^{۱۱۷}

ب) جهالت

در بسیاری از آیات قرآن کریم علت اعراض از توحید سرکشی در برابر حق تعالی و به مقام عبودیت نرسیدن گروهی از انسان‌ها، سفاهت و جهالت آن‌ها ذکر شده است. از جمله این آیات:

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»^{۱۱۸}؛ جز افراد سفیه و نادان چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد» در این آیه اعراض از روش و منش توحیدی حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سفاهت انسان اسناد داده شده است.

سفاقت به معنای حماقت و عدم اختیار سود و زیان معنا شده است.^{۱۱۹}

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^{۱۲۰}؛ به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها معبودان (و خدایانی) دارند، گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».

ج) حس‌گرایی

معرفت بسیاری از افراد عادی، به علت آنس با عالم طبیعت در همان شناخت حسی خلاصه می‌شود و آنان هرگز از عالم حس به عالم عقل صعود نمی‌کنند و از محدودهٔ محسوسات طبیعی به معارف عقلی و فراطبیعی خارج نمی‌شوند. کسی که در طبیعت فرو رفته است و هیچ‌گاه برای دستیابی به دیگر منابع شناخت تلاش نمی‌کند معارف ماورای طبیعی برای او قابل هضم نخواهد بود.



قرآن کریم در معرفی چنین افرادی، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»^{۱۲۱}؛ حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد اعراض کن! این آخرین حدّ آگاهی آنها است...

۲- شیطان

یکی دیگر از موانع عبودیت انسان در برابر خدای متعال شیطان می‌باشد. این موجود شرور از همان روز نخست آفرینش انسان به‌طور صریح و با تأکید فراوان دشمنی خود را اعلام کرد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»^{۱۲۲}؛ شیطان گفت: به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص تو، از میان آنها

لذا خداوند متعال نیز از این موضوع مهم پرده برداشت و جن و انس را به سوی عبودیت و بندگی فرا خواند.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۲۳} تا از طریق آن مراقب این دشمن قسم خورده باشد.

۳- دنیاگرایی

انسان از خاک آفریده شده است و یک بعد وی خاکی و مادی می‌باشد از این رو به دنیا و مادیات آن گرایش داشته و پیوسته جاذبه‌های مادی او را به طرف خاک می‌کشاند.

و در بُعد معنوی و عالم انسانیت نیز که بُعد ملکوتی انسان است، با خنثی نمودن جاذبه‌های مادی و دنیوی زمینه پرواز روحانی فراهم خواهد گشت، زیرا بُعد خاکی انسان وی را به سوی خود کشانده و مانع پرواز به عالم بالا و اوج ملکوتی می‌گردد.^{۱۲۴}



ویژگی‌های دنیا

۱- تعفن و تاریکی

عالم دنیا، به علت دور ماندن از سرچشمه نور، همواره تاریک و متعفن است البته این حقیقت برای کسانی که خفاش‌گونه به آن انس گرفته‌اند قابل درک نیست.^{۱۲۵}

خداوند متعال به پیامبر خود حضرت عیسی (علیه السلام) توصیه فرموده است:

”إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنٌ مُّتَيْنٌ الرِّيحُ وَحَسَنٌ فِيهَا مَا قَدْ تَرَى مِمَّا قَدْ تَدَايَحَ عَلَيْهِ الْجَبَّارُونَ“^{۱۲۶}

”ای عیسی به راستی دنیا زندانی است که بوی بدی دارد و وحشتناک است ستمگران برای آن یکدیگر را سر می‌برند“

۲- زوال‌پذیری

از دیگر ویژگی‌های دنیا، محدودیت‌های آن است که هرگز نمی‌تواند روح کمال جوی انسان را سیراب نماید خداوند تبارک و تعالی به حضرت عیسی (علیه السلام) توصیه می‌فرماید:

”إِيَّاكَ وَالدُّنْيَا فَكُلُّ نَعِيمِهَا يَزُولُ وَمَا نَعِيمُهَا إِلَّا قَلِيلٌ“^{۱۲۷}

”از دنیا بهره‌یز، پس تمامی نعمت‌های آن زایل می‌شود و آن‌ها جز اندکی نیست“
محدودیت عالم دنیا، موجب بسیاری از نقص‌ها، کاستی‌ها، رنج‌ها می‌شود و کام‌دل‌دادگان به آن‌ها همواره تلخ و خاطرشان را مکدر می‌نماید.

۳- جذابیت و دل‌فریبی

خداوند سبحان، بنا به حکمت خویش و برای بهره‌مندی انسان از نعمت‌های دنیا، جذابیت‌های طبیعی برای آن‌ها قرار داده است به تعبیر قرآن کریم:

”إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا“^{۱۲۸}؛ در حقیقت ما آن‌چه

را که بر زمین است، زیور برای آن‌ها قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند“



و در آیه‌ی دیگری نیز فرموده است: " الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۱۳۹؛ مال و پسران زیور زندگی دنیایند"

بنابراین لازم است از این جاذبه‌ها، در جهت تقرب به خداوند استفاده کرد همان‌گونه که حق تعالی (عزوجل) توصیه فرموده است: " يَا عِيسَىٰ إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوَةٌ وَإِنَّمَا اسْتَغْمَلْتُكَ فِيهَا فَبِجَانِبِ مَنَافِعِهَا مَا حَدَرْتُكَ وَحَذْمِهَا مَا أُعْطَيْتُكَ عَفْوًا ۱۳۰"

۴- غفلت

غفلت از شناخت خود و هدف از حیات، بی‌توجهی به ابعاد رشد، انسان را از عبودیت و بندگی خدا باز می‌دارد^{۱۳۱} از این رو منزل اول انسانیت را یقظه می‌نامند و آن را به بیداری از خواب غفلت و هشیار شدن از سکر طبیعت تعریف می‌کنند و آگاه شدن به اینکه مسافر است و هر مسافر زاد و راحله می‌خواهد، زاد و راحله انسان نیز خصال خود انسان می‌باشد. مرکوب این سفر پرخوف و خطر همت مردانه است، نور این طریق مظلم هم، ایمان و خصال حمیده بیان شده است که اگر انسان سستی کند و فتور نماید از این صراط نمی‌تواند بگذرد و به پرتگاه هلاکت می‌افتد و کسی که از این صراط نمی‌تواند بگذرد از صراط آخرت هم نخواهد گذشت.^{۱۳۲}

توجه بیش از حد به امر ناپایدار زندگی، و وسایل زندگی را هدف تلقی کردن از جمله عواملی هستند که موجبات غفلت انسان را فراهم می‌آورند.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر موارد ذیل می‌باشد:

- ۱- حقیقت عبودیت این است که بنده غیر از خدای متعال هیچ کس را در آموزش شریک نگرداند و با تمام وجود پرستش را منحصر به او بداند.
- ۲- جایگاه عبودیت از عبادت بالاتر می‌باشد زیرا عبودیت رضایت به خواسته‌های رب است و عبادت انجام آنچه که رب به آن رضایت دارد و رضایت بالاتر از عمل است تا آنجا که ترک رضایت باعث کفر می‌شود ولی ترک عبادت فسق محسوب می‌شود.



- ۳- نخستین مرتبه از درجات کمالی انسان عبودیت و بندگی می‌باشد و عرفا نیز آن را اولین منزل از مراحل سیر و و سلوک قرار داده‌اند.
- هدف آفرینش و اولین وظیفه تمام فرستادگان الهی نیز دعوت به عبودیت حق تعالی می‌باشد از این رو این مقام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.
- ۴- اخلاص، ادب، معرفت و ولایت از لوازم عبودیت و بندگی ذات ربوبی می‌باشد.
- ۵- برای وصول به مقام عبودیت دو روش وجود دارد:
- الف) سیر تربیتی: این روش با پیروی از دستورهای قرآن و سنت به صورت گام به گام انجام می‌شود.
- ب) از راه تحقق جامعه آرمانی: نهادهای مدنی باید به گونه‌ای طراحی شوند که از طریق آن‌ها عبودیت حق سبحانه محقق شود.
- ۶- عبودیت و بندگی خدای متعال دارای آثاری می‌باشد که از آن جمله وصول به مقام ربوبیت، مقامات و کمالات، آرامش و اطمینان... می‌باشد.
- ۷- از موانع بندگی حق تعالی به شرک، غفلت، شیطان و دنیاپرستی می‌توان اشاره کرد.
- ۸- کسانی که از اطاعت و بندگی حق سبحانه سرپیچی می‌کنند دچار عواقب و پیامدهای شومی میشوند در دنیای سستی زندگی می‌کنند و دچار قساوت قلب می‌شوند در هنگام مرگ نیز درهای آسمان به روی ایشان بسته است و فرشته مرگ جان آن‌ها را به سختی می‌گیرد.
- و در آخرت نیز اعمالشان حبط می‌شود و با شیاطین محشور می‌شوند.



پی نوشت ها

۱. الجعفر، السبحانی، العبادة، حدّھا و مفھومھا، ص ۱۶؛ ر.ک: روح الله، خمینی، آداب الصلاة، ص ۲۸۴.
۱۱. الجعفر، السبحانی، تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۱۱۱.
۱۲. ر.ک: محمدمهدی، نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۳۳.
۱۳. علی بن محمد، الجرجانی، التعريفات، ص ۱۲۰.
۱۴. عبدالرزاق، کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، با ترجمه و شرح محمد علی مودود لاری، ص ۲۲۵.
۱۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، همان، ص ۵۴۲.
۱۶. مریم/۹۳.
۱۷. عبدالله، جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۴۰۹.
۱۸. العلامة السید محمدحسین، الطباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۴۱۵؛ ر.ک: العلامة السید محمدحسین، الطباطبائی، المیزان، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۶۲۷.
۱۹. ر.ک: عبدالله، جوادی آملی، همان، ص ۴۱۰.
۲۰. العلامة السید محمدحسین، الطباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۳۳۸؛ ر.ک: العلامة السید محمدحسین، الطباطبائی، المیزان، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۵۰۷.
۱. محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۴۷۶.
۲. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۴۲.
۳. عبدالرحیم، صفی پوری، منتهی الارب، ج ۳، ص ۱۵۷۴۰.
۴. لویس، معلوف، المنجد، ص ۴۸۳.
۵. ر.ک: منسوب به جعفر بن محمد امام صادق (ع)، مصباح الشریعه، ص ۷.
۶. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۴۲.
۷. محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ص ۲۴۷۸.
۸. ابن شعبه، حرّانی، تحف العقول، ص ۴۵۶.
۹. فضل بن الحسن، الطبرسی، مجمع البیان، ابراهیم میرباقری و دیگران، ج ۱، ص ۴۳.



۲۱. محمدباقر، تحریری، شرح حدیث عنوان بصری، ص ۱۸۱.
۲۲. اسلمی، تفسیر السلمی، محقق: عمران، ج ۲، ص ۶۷.
۲۳. حسین، کاشفی سبزواری، جواهر التفسیر، ۶۵۸.
۲۴. سلطان محمد، گنابادی، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲، ص ۴۵۴.
۲۵. همان، ج ۶، ص ۲۶۲.
۲۶. ذاریات/ ۵۶.
۲۷. عبدالله، جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۴۰۷.
۲۸. حجر/ ۹۹.
۲۹. عبدالله، جوادی آملی، تسنیم، ج ۱، ص ۴۲۸؛ رک: روح الله، خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۰.
۳۰. عبدالحسین، طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۰۷.
۳۱. هود/ ۵۰.
۳۲. علی، صفائی حایری، از معرفت دینی تا حکومت دینی، ص ۲۴؛ رک: احمدعلی، بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۸۰.
۳۳. عنکبوت/ ۶۹.
۳۴. یدالله، اسداللهی، تجلی عبودیت در مقام معرفت، ص ۹.
۳۵. ملاحدرا، مفاتیح الغیب، ص ۸۴.
۳۶. یدالله، اسداللهی، همان، ص ۱۳؛ رک: نصرت امین، بانوی اصفهانی، مخزن العرفان، ج ۲، ص ۴۱۶.
۳۷. محمود، آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲؛ رک: الشیخ محمدباقر، المجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳.
۳۸. محمد، حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
۳۹. احمدبن علی، طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۹۹.
۴۰. محمد، حسینی همدانی، همان، ص ۳۹۲.
۴۱. ابن ابی جمهور، الاحسائی، عوالی الآلایی، ج ۴، ص ۱۰۲.
۴۲. منسوب به جعفر بن محمد امام صادق (ع)، مصباح الشریعه، مترجم: جواد مصطفوی، ص ۶۳.
۴۳. نساء/ آیه ۵۹.
۴۴. حسین بن احمد، حسینی شاه عبدالعظیمی، اثنی عشری، ج ۴، ص ۹۰.
۴۵. محمدحسین، حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۱۲، ص ۴۲۴.
۴۶. یوسف/ ۲۴.
۴۷. صافات/ ۴۰.



۴۸. ابوالفضل، داوریناه، انوار
العرفان، ج ۳، ص ۱۶۱.
۴۹. العلامة السيد محمد حسين،
الطباطبای، تفسیر المیزان، ج ۱،
ص ۳۰۰؛ رک: العلامه
السید محمد حسین، الطباطبای،
تفسیر المیزان، مترجم: محمد باقر،
موسوی همدانی، ج ۱، ص ۴۵۲.
۵۰. الشیخ محمد باقر، المجلسی،
بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۵.
۵۱. علی بن میثم، بحرانی، اختیار
مصباح السالکین، ص ۴۰۸.
۵۲. محمد تقی، مدرس، من هدی
القرآن، ج ۲، ص ۴۷۱.
۵۳. الشیخ محمد باقر، المجلسی،
بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۲.
۵۴. محمد حسین، حسینی، تهرانی،
رساله لب اللباب، ص ۱۵۰.
۵۵. الشیخ محمد حسین،
الطباطبای، الشیعه فی الاسلام،
ص ۱۲۲.
۵۶. الشیخ محمد باقر، المجلسی،
همان، ص ۱۲۹.
۵۷. محمد باقر، تحریری، شرح
حدیث عنوان بصری، ص ۶۴.
۵۸. الشیخ محمد باقر، المجلسی، بحار الانوار،
ج ۲۶، ص ۱.
۵۹. محمد حسین، حسینی، تهرانی، رساله ی لب
اللباب، ص ۱۱۷.
۶۰. الشیخ محمد باقر، المجلسی، همان، ج ۷۴،
ص ۲۶۹.
۶۱. جمال الدین محمد، خوانساری، شرح
غرر الحکم و درر الکلم، ج ۷، ص ۱۱، باب ادب.
۶۲. روح الله، خمینی، آداب الصلوة، ص ۳۸.
۶۳. ابراهیم، ۳۶/.
۶۴. انبیاء/ ۸۳
۶۵. نظیر، عبدنا ایوب (سوره ص/ آیه ۴۱)، عبده
زکریا سوره مریم/ آیه ۲.
۶۶. عبدالله، جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲،
ص ۳۹۷.
۶۷. العلامة السید محمد حسین، الطباطبای، تفسیر
المیزان، ج ۱، ص ۴۱۵.
۶۸. انبیاء/ ۱۰۷.
۶۹. محمد باقر، تحریری، شرح حدیث عنوان
بصری، ص ۱۴۵.
۷۰. حجرات/ ۲.
۷۱. رک: محمد باقر، تحریری، همان، ص ۱۱۵.
۷۲. مفاتیح الجنان، باب ۳، آداب زیارت.
۷۳. الشیخ محمد بن الحسن، الحر العاملی،
وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۱.




۷۴. رک: محمدباقر، تحریری، شرح حدیث عنوان بصری، ص ۱۴۷.
۷۵. الشیخ محمدباقر، المجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۹.
۷۶. محمدبن یعقوب، کلینی، اصول کافی، مترجم: محمدباقر کمره ای، ج ۱، ص ۱۰۵.
۷۷. محمدباقر، مجلسی، حلیة المتقین، ص ۲۴۸.
۷۸. مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص ۵۱.
۷۹. حمد/ ۲.
۸۰. همان، ص ۵۲.
۸۱. الشیخ محمدباقر، المجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۵۲.
۸۲. محمدباقر، کمره ای، آسمان و جهان، ترجمه کتاب السماء و العالم بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۲.
۸۳. روح الله، خمینی، چهل حدیث، ص ۱۷.
۸۴. اعراف/ ۲۰۱.
۸۵. رک: الحاج میرزا حسین، الثوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۹۸.
۸۶. الشیخ محمدبن الحسن، الحرالعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۳.
۸۷. مائده/ ۱۱۰.
۸۸. مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص ۵۷، رک: حسین، تقوی، از ملک تا ملکوت، ص ۲۸۷، رک: جوادآقا، ملکی تبریزی، اسرارالصلوة، ص ۵.
۸۹. الشیخ محمدباقر، المجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.
۹۰. عبدالله، جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۳۹۴.
۹۱. کھف/ ۱.
۹۲. طه/ ۱۲۴.
۹۳. ماشاء الله، اسداللهی مجرد، معرفت - محبت - عبودیت در قرآن، ص ۱۶۶.
۹۴. رعد/ ۲۸.
۹۵. مجید، حیدری فر، مدرسه عشق، ص ۱۱۸.
۹۶. نحل/ ۱۱۴.
۹۷. انعام/ ۸۸.
۹۸. همان، ص ۱۱۹.
۹۹. فاطر/ ۲۸.
۱۰۰. طلاق/ ۲ و ۳.
۱۰۱. رعد/ ۲۶.
۱۰۲. یوسف، قرضایی، عبادت در اسلام، محمد ستاری خرقانی، ص ۱۱۰.
۱۰۳. روح الله، خمینی، چهل حدیث، ص ۲۵۵.



۱۰۴. جمال الدین محمد، خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۷، ص ۲۲۹.
۱۰۵. الشیخ محمدباقر، المجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.
۱۰۶. محمدتقی، جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۶۱.
۱۰۷. فجر/ ۲۷ تا ۳۰.
۱۰۸. مجید، حیدری فر، مدرسه عشق، ص ۱۱۷.
۱۰۹. زخرف/ ۶۸.
۱۱۰. ماشاء الله، اسداللهی مجرد، معرفت - محبت - عبودیت در قرآن، ص ۱۶۶.
۱۱۱. فجر/ ۲۷ و ۲۸.
۱۱۲. نحل/ ۹۷.
۱۱۳. محمدباقر، تحریری، شرح حدیث عنوان بصری، ص ۱۹۶.
۱۱۴. عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۶۳۵.
۱۱۵. سبأ/ آیه ۴۰.
۱۱۶. سبأ/ ۴۱، ۴۰.
۱۱۷. عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۶۳۷.
۱۱۸. بقره/ ۱۳۰.
۱۱۹. عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۶۳۹.
۱۲۰. اعراف/ ۱۳۸.
۱۲۱. نجم/ ۲۹ و ۳۰.
۱۲۲. ص/ ۸۳، ۸۲.
۱۲۳. ذاریات/ ۵۶.
۱۲۴. رضا، قربانیان، در جستجوی حقیقت، ص ۱۱۳.
۱۲۵. محمدباقر، تحریری، شرح حدیث عنوان بصری، ص ۲۶۶.
۱۲۶. محمدبن یعقوب، کلینی، روضه کافی، ج ۸، ص ۱۳۷.
۱۲۷. شیخ صدوق، امالی الصدوق، ص ۵۱۹.
۱۲۸. کهف/ ۷.
۱۲۹. کهف/ ۴۶.
۱۳۰. ابن شعبه، حرانی، تحف العقول، ص ۵۰۰.
۱۳۱. عبدالله، نصری، مبانی انسان شناسی، ص ۲۸۱.
۱۳۲. روح الله، خمینی، چهل حدیث، ص ۹۸.





**عوامل و موانع
تکامل انسان**

**سیده فاطمه
صاحبکار**

عوامل و موانع تکامل انسان

چکیده

مقاله حاضر با عنوان عوامل و موانع تکامل انسان از دیدگاه آیات و روایات به این مهم می پردازد که انسان جهت طی مسیر کمال و ترقی پا به عرصه وجود گذاشته تا به سر منزل مقصود خویش که همان (لقاء الله) است برسد. خداوند حکیم آدمی را به گونه ای آفرید که به واسطه خدانشناسی و خودشناسی به کمال حقیقی خود دست یابد.

انسان در سایه تفکر، ایمان و انجام اعمال صالح می تواند مسیر تکاملی را ببیماید و از آزمون های الهی سعادت‌مندانه بیرون آید! چه بسا انسان‌هایی هستند در این عالم که سال‌ها عمر می‌کنند، ولی به کمال نمی‌رسند به خاطر اینکه آنان راه انحطاط و نزول به قهقرا را طی می‌کنند و بدون در نظر گرفتن سعادت واقعی خود با سوء اختیار در انجام وظایف و کوتاهی دچار غفلت شده و با آلوده شدن به رذایل اخلاقی همچون پیروی از هوای نفس خود را از مسیر تکامل دور می‌سازند.

از آنجایی که عوامل زیادی در کمال انسان تأثیرگذار است و همچنین علل متعددی نیز مانع از رسیدن انسان به تکامل می‌گردد از این رو در این پژوهش با استناد به آیات و روایات علاوه بر تبیین جایگاه انسان در هستی به بررسی عوامل و موانع تکامل انسان در سه بخش پرداخته شده است.

در این راستا از قرآن، کتب روایی و اخلاقی با هدف شناخت صحیح مسیر تکامل انسان استفاده شده است.

کلید واژه

انسان، خلقت، کمال، عوامل، موانع، تکامل فردی، تکامل اجتماعی.



مقدمه

سپاس و ستایش بی کران، خداوند یگانه رحمان را سزاست که در روی کره ای متحرک و لرزان، طبیعتی با این زیبایی را ترسیم نمود و موجودات بسیاری را خلق کرد و انسان را آفرید تا ظلمتکده تیره و تاریک را به نور و صفا، زینت بخشد و در میان ویرانی، عمران و آبادانی بنا سازد.

و درود و رحمت بی پایان خداوند متعال به روان پاک رسولان و پیغام آورانش، مخصوصا شریف ترین و آخرین آن ها حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله و سلم) و بر خاندان و عترت عظیم الشان آن حضرت، که عمر شریف خویش را در راه رسیدن انسان به اوج تکامل و خوشبختی مصروف داشتند و در پیمودن این راه، هر گونه بلا و مصیبتی را تحمل کردند و حتی از بذل جان شریف خویش دریغ نفرمودند (صلوات الله علیهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین)

این مقاله با موضوع عوامل و موانع تکامل انسان با استناد به آیات و روایات به بررسی برخی از عوامل و موانع تکامل که در سعادت و شقاوت او نقش اساسی دارد پرداخته است. خداوند که رب العالمین است به هر یک از موجودات جهاز وجودی لازم را عنایت فرموده و آن ها را به سوی هدف نهایی خویش سوق می دهد. کمال و بالندگی در هر انسانی یکی از گرایش های فطری و ذاتی اوست. از این میان می توان گفت رسیدن به کمال و نزدیک شدن به خداوند بالاترین هدف آفرینش انسان است. و این هدف زمانی تحقق می یابد که آدمی به تصفیه و تزکیه ی درونی خویش پرداخته و با انتخاب ها و گزینش ها و عمل به آن ها مراحل کمال را طی نماید تا انسان کامل شود. انسان در جهان بینی توحیدی موجودی دو بعدی است یعنی بعد جسمانی و بعد روحانی که این دو بعدی بودن او منجر به کشش دو سویه ای در وجود او می شود که گرایش به سمت هر کدام از این ابعاد به تنهایی اثرات مخرب بر جای می گذارد، چرا که نه زهد مطلق امری پسندیده است و نه مادیگرایی صرف .

بلکه در پیش گرفتن مرز میانه این دو که اصل اعتدال می باشد مطلوب حقیقی است که در واقع عملی کردن آن سیمای انسان متعالی را بدست می دهد. در دنیای امروز



با توجه به کم‌رنگ شدن ارزش‌های دینی، سرگرم شدن افراد به مسائل مادی و عدم توجه به سعادت واقعی، بررسی عوامل و موانع سعادت و تکامل انسان با هدف شناخت کمال حقیقی ضروری به نظر می‌رسد.

این پژوهش این امکان را فراهم کرده است که با هدف ارائه راهکارهای عملی برگرفته از فرامین قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مراحل تکامل معنوی انسان را به همگان معرفی کند تا حداقل گامی کوچک باشد به سوی هدفی بزرگ.

هدف نهایی از خلقت آفرینش

جهان آفرینش به عنوان یکی از شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار، بنا به حکمت الهی عبث و بیهوده خلق نشده است و هدفی را دنبال می‌کند. اما سؤال اساسی این است که خداوند از خلقت نظام کائنات و موجودات بی‌شمار کرمی خاکی و در یک کلام از خلقت عرش و فرش چه هدفی را دنبال می‌کند. هدف در افعال الهی به این معنا که خدای متعال برای کاری، فایده‌ای در نظر بگیرد و برای رسیدن به آن تلاش کند، وجود ندارد؛ زیرا خدای سبحان محتاج چیزی نیست تا برای تأمین آن، کاری را دنبال نماید. او کمال مطلق می‌باشد و در ذاتش چیزی را فاقد نیست تا با انجام کاری واجد آن شود؛ پس هدف خارج از ذات و تأمین‌کننده نیاز ذات را نمی‌توان به خدای متعال نسبت داد؛ ولی افعال الهی بی‌هدف و گراف نیست؛ چون خدا حکیم است و صفت حکمت این اقتضا را دارد که کارهای خدا غرض عقل‌پسند داشته باشد. قرآن کریم به صراحت، باطل، عبث، لهو و لعب را از افعال الهی نفی می‌کند. خداوند متعال در آیات قرآن برای آفرینش انسان، هدف‌ها و غرض‌هایی را مطرح می‌کند که این هدف‌ها در طول یکدیگرند و هدف‌های ابتدایی، متوسط و نهایی می‌باشند. از آیات متعددی از کلام الهی می‌توان نتیجه گرفت که خلقت جهان آفرینش مقدمه‌ی خلقت آدم بوده است و کل جهان هستی و آراستن زمین به نباتات و جانداران و جنگل و دشت، همگی زمینه‌سازی برای قدم نهادن انسان بر روی کرمی خاکی است. این ادعا در بدو امر قدری مبالغه‌آمیز و خودبینانه می‌نماید و اثبات آن، محتاج شواهد و ادله‌ی زیادی است؛ کما اینکه برخی از متفکرین معاصر معتقدند که «اینکه ما بگوییم



تمام دستگاه هستی برای انسان آفریده شده است، این مطلب نیاز به تحلیل و بررسی زیاد دارد^۱ اما با رجوع به کلام وحی، آیاتی را می‌توان یافت که همگی دال بر این معنا است.^۱

گذشته از شاهد قرآنی فوق با در نظر گرفتن اینکه، خداوند هدف نهائی خلقت انسان را عبادت خویش و رسیدن به بالاترین مرتبه ی قرب، معرفی کرده است. از سوی دیگر رسیدن به این مقام، بر خلاف سایر موجودات غریزی نبوده بلکه ناشی از حسن اختیار بوده و با گزینش راه صحیح میسر می‌گردد. اما وجود اختیار و عمل اختیاری در گرو وجود راه خیر و شر است. به تعبیر دیگر، مادامیکه دو انتخاب، یکی درست و دیگری غلط پیش روی انسان قرار نگیرد صحبت از اختیار و گزینش سخنی به‌گزار است. علاوه بر این، فراهم آوردن زمینه‌ی سعادت اختیاری برای انسان علاوه بر مجهز کردن وی به نیروی اختیار، محتاج تدارک محیطی است که زمینه‌ی هر دوی خیر و شر را داشته باشد، به این معنا که محیطی باشد آمیخته با نعمت و نعمت، برخوردار از حرمان، آسایش و رنج و... و تنها دار دنیا و عالم ماده از چنین ظرفیتی برخوردار است و امکان آزمایش انسان در آن وجود دارد. لذا قبل از خلقت انسان، چنین محیطی باید مهیا شده و زمین به قدم چنین موجودی آراسته شود.^۲ خداوند در سوره‌ی کهف پرده از این راز بزرگ بر می‌دارد و می‌فرماید: **”إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛** در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.“^۳

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که در این عالم همه‌ی موجودات از زمین گرفته تا آسمان، از جمادات تا نباتات و جانداران، همگی دارای غرض و غایت هستند. اما هدف نهائی خلقت همه‌ی اینها همانا خلقت انسان و تعالی وجودی اوست؛ یعنی همه‌ی موجودات آفریده شده‌اند تا انسان از آن‌ها بهره‌گیری کرده و خود را به قرب ربوبی و هدف خلقت یعنی به خلافت الهی برساند.^۴ مقصود از آفرینش جهان و پدید آمدن تدریجی موجودات، این بوده که انسان پدید آید. غرض از پدید آمدن نباتات، به وجود آمدن حیوانات بوده و منظور از آفرینش همه‌ی این‌ها، پیدایش هیكل بشری و مقصود



از آن، حصول ارواح انسانی و خلافت الهی در زمین بوده است.^۵

هدف از خلقت انسان

یکی از مسائل اساسی که همیشه برای بشر مطرح بوده و هر انسان عاقل و متفکر پیوسته در اندیشه پاسخ به آن است، هدف از خلقت انسان می باشد.

”هدف از خلقت“ گاهی به این معناست که هدف خالق از خلقت چیست، یعنی خالق چه انگیزه ای دارد و چه چیز عامل و باعث و محرک او برای خلقت است، این چیزی است که خلقت نمی تواند باین معنا هدف داشته باشد، این مستلزم نقص و کمبود فاعل (خداوند) است. یعنی این گونه هدفداری تنها در فاعل های بالقوه و در مخلوقات صادق است، و در خالق هستی، یعنی خداوند، مورد و مصداق ندارد؛ چون این گونه هدف داشتن ها برمی گردد به استکمال یعنی فاعل با کار خود می خواهد به چیزی و کمالی که ندارد برسد.

ولی یک وقت هدف فعل مطرح است، زیرا هر کاری را که در نظر بگیریم این کار بسوی هدف و کمالی است و برای آن کمال آفریده شده تا به آن برسد،^۶ مانند گیاهی که از زمین می روید و شروع به رشد و فعالیت می کند، و به سوی کمال پیش می رود. این غایت فعلی است.

غایت در خلقت انسان به این برمی گردد که ماهیت انسان چیست و در انسان ها چه استعدادهایی نهفته است، و برای انسان چه کمالاتی امکان دارد. هر کمالاتی که در امکان انسان باشد باید بحث شود. بشر به این مقدار می فهمد که انسان برای رسیدن به کمال آفریده شده است، اما کمال انسان در چیست؟ برخی کمال انسان را در برخورداری هر چه بیشتر از لذائذ مادی می دانند، و اصالت های اجتماعی کمال انسان را در برخورداری دسته جمعی از مواهب طبیعی، اما گروهی کمال انسان را در ترقیات معنوی و روحانی که از راه ریاضت ها و مبارزه با لذائذ مادی حاصل می شود می بینند، و عده ای هم کمال را در ترقی عقلانی که از راه علم و فلسفه حاصل می شود می دانند.^۷ حال باید برای رسیدن به پاسخ مطلوب سراغ قرآن این کتاب الهی، و تأمین کننده سعادت بشری و عقل، این حجت باطنی و درونی خداوند رجوع کرد.



الف) هدف آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

قرآن با بینشی عمیق، سرنوشت نهایی و هدف از آفرینش انسان و حتی جهان را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و مقصد و مقصود مشخصی را برای آفرینش بیان نموده است. چرا که آفرینش این جهان بزرگ و خلقت موجود عظیمی به نام انسان، نمی تواند بدون هدف و باطل باشد. قرآن کریم می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۸ آیا می پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟ حال این سؤال ایجاد می شود که این هدف از دیدگاه قرآن کریم چیست؟ قرآن کریم برای آفرینش انسان اهدافی را بیان نموده است که برخی از آن ها اصلی، برخی تبعی و ابزاری، و برخی به منزله نتیجه می باشد. از این میان می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- علم به یگانگی خداوند

قرآن کریم، هدف از آفرینش آدمی را علم به قدرت بی پایان الهی و آگاهی به یگانگی او می داند، آن جا که می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۹ خداوندی که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن ها را، فرمان او پیوسته میان آن ها فرود می آید تا بدانید خداوند (یگانه) و بر همه چیز توانا است و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد.^{۱۰} از جمله مهم ترین و اساسی ترین شناخت ها برای یک انسان، آگاهی نسبت به خالق و آفریننده خود است. چرا که «سر آغاز دین الهی و نخستین دعوت پیغمبران و اولین برنامه ی مکتب های الهی شناخت خداست». اولین حرکت فکری بشر باید درباره ی خدا باشد. و از آن معرفت اجمالی و فطری رو به کمال برود و به معرفت تفصیلی راه یابد. معرفت خداوند؛ یعنی این که بدانند این عالم را صانعی است، جهان پدیده است و هر پدیده را پدید آورنده ایست.

مسأله ی معرفت پروردگار از واجبات قطعی عقلی است که هر عاقلی عقلش حکم می کند، که منعم و خالق خود را شناخته و از او سپاس گزاری کند.



”همه ادیان الهی، پیروان خود را به شناخت صحیح خدا و توحید فرا خوانده اند، چنانکه شیخ الانبیاء - نوح (علیه السلام) - از قومش خواست تا جز خدا را عبادت نکنند، ”أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ؛ نپرستید مگر خدا را“ (هودآیه ی ۲۶) و پیامبران دیگر چون هود، صالح، شعیب و ابراهیم هم منادی توحید بودند و خویشان را از زمره ی مشرکان خارج می ساختند، ادیان پس از ابراهیم نیز که به ”ادیان ابراهیمی“ موسوم است، مانند یهودیت، مسیحیت در ابتدا (پیش از تحریف) منادی توحید بودند. چنانکه موسی (علیه السلام) با شرک مخالفت کرد، و بر توحید اصرار ورزید.

مسئله توحید پژوهی در درجه ای از اهمیت است که کمتر آیه ای در قرآن یافت می شود که در آن مستقیم یا غیر مستقیم، به نکته ای درباره شناخت خدای سبحان صفات و آثار او نپرداخته باشد. قرآن مبدا و معاد جهان امکان را با ”هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ؛ اوست اول و آخر“، و ملک و ملکوت و غیب و شهادت هستی را با ”وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ؛ و ظاهر و باطن است.“ (حدید آیه ی ۳). تبیین می کند و یک کلام، روح و معنای این کتاب الهی (قرآن) توحید است و بس ...^{۱۰}

۲- خودشناسی

بی گمان اولین گام در راه خودسازی و تهذیب نفس و همچنین خداشناسی و سلوک الی الله، خودشناسی است. تمام سعی قرآن بر این است که انسان - خود - را کشف کند. این خود، خود شناسنامه‌ای نیست.

- خود - همان چیزی است که - روح الهی - نامیده می شود و با شناختن آن خود است که انسان احساس شرافت و کرامت و تعالی می کند و خویشان را از تن دادن به پستیها برتر می شمارد، به قداست خویش پی می برد، مقدسات اخلاقی و اجتماعی برایش معنی و ارزش پیدا می کند.

خودشناسی معنای بسیار وسیعی دارد و فقط شناخت موقعیتی که هم اکنون از آن برخورداریم را شامل نمی شود بلکه حقیقی است که بدانیم، از کجا و به چه منظور آمده ایم، کجا هستیم و به کجا می خواهیم برسیم و از پیدا کردن پاسخ این سؤالات



حاصل می شود. بعد از شناخت ارزش خود و جایگاه انسان در هستی که همان مقام خلیفه الهی است، لازم است انسان با محاسبه نفس دریابد چه مقدار استعدادهای خود را شکوفا نموده است و تا کجا در مسیر خدای متعال پیش رفته و به او نزدیک شده است. این مرحله در حقیقت مرحله ارزیابی و ارزشیابی خود است. در خودشناسی لازم است جزء به جزء اندیشه، اخلاق و رفتار فرد مورد بررسی خودش قرار بگیرد. ابتدا انسان باید ببیند به چه چیزی واقعا ایمان و یقین دارد. اعتقادات خود را بررسی کند. باورهای خویش را بیازماید، زیرا بدون اعتقاد و باور عمیق دینی، هرگز کسی را یارای حرکت در مسیر سخت خودسازی و بندگی خدای نیست.^{۱۱}

انسان ابتدا در شناخت خود باید استعداد و توانایی ها و همچنین نقایص خود را در بعد اندیشه، اخلاق و رفتار مشخص نماید تا در مرحله خودسازی بتواند نقاط ضعف شناسایی شده را تبدیل به قوت و توانایی های خود را شکوفا نماید و در مسیر کمال و قرب به خداوند قرار بگیرد.^{۱۲}

۳- عبادت

عبادت، به معنای اظهار ذلت، عالی ترین نوع تذلل و کرنش در برابر خداوند است^{۱۳} از عبادت به عنوان هدف آفرینش انسان و جن نام برده شده است: "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ"^{۱۴} من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند. (و بدین وسیله به قلّه کمالات راه یابد).

"منظور از عبادت و بندگی که به عنوان هدف آفرینش انسان مطرح شده چیزی جز این نیست که انسان به تصفیه و تزکیه‌ی درون پرداخته و با انتخاب‌ها و گزینش‌های خویش مراحل کمال را طی کرده و انسان کامل شود"^{۱۵}

کارنامه همه انبیاء و رسالت آنان نیز، دعوت مردم به پرستش خداوند بوده است: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ"^{۱۶}؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم؛ که خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید.

لذا هدف از خلقت جهان و بعثت پیامبران، عبادت خدا بوده است. روشن است که



خدای متعال، نیازی به عبادت ما ندارد، سود عبادت، به خود بندگان بر می گردد، همچنان که درس خواندن شاگردان به نفع خود آنان است و سودی برای معلم ندارد. در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) آمده که از حضرتش سؤال کردند معنی این سخن پیامبر چیست که فرموده تا می توانید عمل کنید که همه انسانها برای هدفی که آفریده شده اند آمادگی دارند؟ امام فرمود:

(خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده است که نافرمانیش نمایند، و این همان است که می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و چون آنها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم بر هم گذارند و نابینائی را بر هدایت ترجیح دهند).

این حدیث اشاره پرمعنائی است به این حقیقت که چون خداوند انسانها را برای هدف تکاملی آفریده وسائل آن را از نظر تکوین و تشریح فراهم ساخته و در اختیار او گذارده است.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که امام حسین (علیه السلام) در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود: «خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند، و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند.»^{۱۷}

۴- آزمایش و ابتلاء

در آیاتی از قرآن کریم، هدف از آفرینش انسانها آزمایش و امتحان آن دانسته شده است، از جمله که می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛^{۱۸} خداوند مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.» در مورد آزمایش انسان چند مسأله را باید مورد بررسی قرار داد:



فلسفه آزمایش الهی

شکّی نیست که میان آزمایش ما و آزمایش خدا فرق است؛ آزمایش ما برای شناخت است، اما آزمایش خدا برای علم و آگاهی به وضع و روحیه و عکس‌العمل ما نیست، زیرا او قبل از هر فکر و عملی، می‌داند که ما چگونه فکر می‌کنیم و چگونه عمل خواهیم کرد، بلکه هدف از آزمایش این است که از ما کاری سرزند و بدین وسیله استحقاق پاداش و کیفر داشته باشیم، زیرا خداوند طبق علم خود به خوبی و بدی شخصی (بدون اینکه او عملی انجام داده باشد) پاداش و کیفر نمی‌دهد. همان گونه که ما نیز به صرف اینکه بدانیم شخصی بتای خوبی است، یا آرایشگر خوبی است، یا بدانیم نقاش و نجار خوبی است به او مزد نمی‌دهیم، بلکه اگر برای ما کاری انجام داد، آن وقت او را مستحقّ مزد و پاداش می‌دانیم.^{۱۹}

ابزار آزمایش

قرآن در این باره می‌فرماید: مال و جان انسان، ابزار آزمایش او هستند، «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ»^{۲۰} و انسان بوسیله حوادث تلخ و شیرین آزموده می‌شود. «تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ»^{۲۱}

خداوند انسان را گاهی با ترس، گاهی با گرسنگی و زمانی با قحطی و گاهی با از بین رفتن محصولات و گاهی با دیدن داغ‌ها و از دست دادن عزیزان و زمانی با دادن نعمت و زمانی دیگر با گرفتن آن، آزمایش می‌کند.

۵- رسیدن به رحمت الهی

در برخی از آیات قرآنی، هدف از آفرینش انسان را رسیدن به رحمت بی‌پایان الهی می‌داند و می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»^{۲۲} اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی آن‌ها همواره مختلفند، مگر کسی که مورد رحمت الهی قرار گیرد، و برای همین (پذیرش رحمت) خداوند آن‌ها را آفرید. قرآن کریم موقعی نیز که به پایان



زندگانی دنیوی و برپائی قیامت می رسد، باز هم از رحمت الهی سخن می گوید و می فرماید: ”بگو: آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست؛ رحمت و بخشش را بر خود، حتم کرده؛ و به همین دلیل، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد.“^{۲۳}

بنابر این طبیعی است حتی هنگامی هم که آیات قرآن کریم خداوند متعال را برای تکذیب کنندگان معرفی می کند، پیش از هر چیز از رحمت پروردگار سخن به میان می آورد و او را صاحب رحمت گسترده ای توصیف می نماید که رحمت او بر همه چیز سایه افکنده است: اگر تو را تکذیب کنند و این حقایق را نپذیرند، به آن ها بگو: ”پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد.“^{۲۴}

۶- خلافت الهی

یکی از مسائلی که جریان آفرینش اولین انسان در آیات قرآن مطرح شده خلیفه بودن انسان است.

در این آیه خداوند می فرماید: ”وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ“^{۲۵}؛ هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگارا آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده به فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، پروردگار فرمود: من حقائق را می دانم که شما نمی دانید.“

خلیفه و خلافت از ریشه خلف به معنای پشت سر گرفته شده و به معنای جانشینی است. جانشینی گاه در امور حسی به کار می رود مانند ”وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً“^{۲۶}؛ و او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد“ و گاه در اموری



اعتباری به کار می‌رود: ”یا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ“^{۲۷}؛ ای داود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم پس بین مردم به حق قضاوت کن“ و گاه در امور حقیقی ماورای طبیعی به کار می‌رود مانند خلافت حضرت آدم در آیه ۳۰ بقره مقصود از خلافت حضرت آدم خلافت از انسانها یا موجودات دیگری که قبل از او بوده‌اند نیست بلکه مقصود خلافت و جانشینی خداست.^{۲۸}

ب) هدف آفرینش انسان از دیدگاه عقل

از نظر عقلی آفرینش نوعی احسان و فیض از جانب خداوند نسبت به موجودات ممکن است؛ یعنی آنچه امکان خلق شدن دارد، خداوند از خلق کردن آن بخل نمی‌ورزد و دریغ نمی‌کند، چنین آفرینشی ”حُسن ذاتی دارد“ و قیام به چنین فعلی که ذاتاً پسندیده است، جز آن که خود فعل زیبا باشد، به چیز دیگری نیاز ندارد، زیرا نشانه جود و فضل اوست. خداوند متعال همان طور که واجب بالذات است، واجب من جمیع الجهات است، و لذا محال است که موجودی قابلیت وجود پیدا کند و از ناحیه او افاضه وجود نشود و امساک گردد.^{۲۹} از نظر عقلی هر موجودی که امکان خلق شدن دارد، با زبان حال درخواست وجود و کمال می‌کنند، آفرینش جهان وانسان در واقع پاسخ به این امکان و درخواست‌های طبیعی و ذاتی اشیاء است و خداوند وسایل کمال هر موجودی را در اختیار او می‌گذارد و اراده حکیمانه او بر این قرار گرفته که موجودات تا موجودند به صورت طبیعی و جبری به سوی کمال خویش حرکت کنند، در حالی که اراده حکیمانه او در برخی موجودات چون انسان بر این تعلق گرفته که از طریق اختیار و آزادی، کمالاتی را کسب نماید. از دیدگاه عقل اصل آفرینش یک گام تکاملی عظیم است، زیرا چیزی را از عدم به وجود آوردن، و نیستی را هستی دادن، و صفر را به مرحله عدد رساندن است، تمام برنامه‌های دینی و الهی بعد از گام اول در ادامه و راستای همین مسیر، و پی نمودن راه تکامل می‌باشد.^{۳۰}

عوامل فردی تکامل

عوامل فردی تکامل انسان موارد بسیاری است که در این فصل به برخی از آن‌ها می



پردازیم:

۱- علم و تفکر

علم و دانش، تفکر و تعقل از عوامل تکامل انسان به شمار می رود. قرآن کریم برای علم و آگاهی ارزش بسیاری قائل است. در ارزش علم و دانش همین بس که نخستین آیتی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل شده است سخن از علم به میان آمده است. "اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ؛ بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد، خلق کرد انسان را از خون بسته، بخوان و پروردگارت از همه کریمان کریمتر است. او کسی است که نوشتن با قلم را یاد داد." ^{۳۱} اگر کسی علم و آگاهی نداشته باشد نمی تواند تکلیف الهی را بشناسد تا به اطاعت صحیح از آنها تن دردهد. کسی که از دانش تهی باشد از کجا می تواند به هدف حیات خویش دست یابد تا در آن مسیر گام بردارد، قرآن علت سقوط بسیاری از تبهکاران را عدم تعقل می داند. "وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ^{۳۲}؛ و گفتند: اگر ما به سخنان آنان گوش می دادیم یا تعقل می کردیم هرگز از یاران دوزخ نبودیم." آیه فوق از زبان دوزخیان نقل می کند که ایشان در پاسخ به فرشتگان می گویند: اگر ما در دنیا دعوت رسولان را گوش داده بودیم و به آنها عمل می کردیم و یا پیامها و فرامینها و حق بودن خود رسولان را درست تعقل کرده بودیم هرگز از زمره گمراهان و دوزخیان نبودیم. پلیدی و زشتی را خداوند مربوط به عدم تعقل و اندیشه می داند، و افرادی که نمی اندیشند قرآن پلید می داند. "وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ و پلیدی را برای کسانی که تعقل نمی کنند قرار می دهد." ^{۳۳}

در بررسی آیات مربوط به تفکر و تعقل و علم و آگاهی این نکته قابل توجه است که هدف تنها آگاهی سطحی نیست، چراکه بسیاری از آگاهیها، دانشها و شناخت های انسانی نه تنها منشأ اثری در حیات بشر نیست که چه بسا ضرر و زیانهای فراوانی نیز برای انسانها ایجاد می کند. انگیزه قرآن برای دعوت انسان به مطالعه و تفکر در آیات الهی این است که انسان هدفداری خلقت را در یابد. در یابد که جهان بیهوده خلق نشده است و جهان دارای خالق است خدا که انسان را بوجود آورده است و ناظر بر



همه رفتار و اعمال او می باشد. بنابراین قرآن کریم برای آن نوع علم و آگاهی ارزش و اصالت قائل است که موجب تعالی و تکامل انسان شود. علمی که سازنده باشد، نه ویرانگر، راهگشا باشد نه راهزن، انسان را صعود دهد نه سقوط، موقعیت انسان را در هستی روشن سازد، انسان را به سوی خدا کشاند، رابطه انسان را با خود و خدا و دیگران مطرح سازد، علمی که انسان به مدد آن آیه بودن جهان هستی را درک کند، همدفداری عالم هستی را در پرتو آن در یابد.

۲- ایمان

یکی دیگر از عوامل تکامل انسان ایمان است. و منظور از ایمان نیز عبارتست از اعتقاد قلبی به خدا و فرامین او همراه با تسلیم به آنها. بعضی، ایمان را فرمانبرداری از خدا و یا انجام دادن وظایف و دوری گزیدن از گناهان معنا کرده اند؛ و برخی علاوه بر رعایت مقررات واجب و پرهیز از گناهان، بجا آوردن کارهای مستحب را نیز به آنها می افزایند.^{۳۴}

از حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: "ایمان، تصدیق به قلب، اقرار با زبان و عمل با ارکان و اعضا است." و نیز از آن حضرت آورده اند که فرمود: "ایمان عبارت است از سخن و عملکرد و باور قلبی و فرمانبرداری و پیروی از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)"^{۳۵}

از دیدگاه قرآن ایمان به غیر از علم است و ممکن است فردی علم به چیزی داشته باشد، ولی به آن ایمان نداشته باشد. مثلاً فردی آگاهی به وجود خدا و ضرورت وجود پیامبر داشته باشد، ولی به خدا و پیامبر ایمان نداشته باشد و در برابر آن موضعگیری کند و به انکار آنها بپردازد.

اگر کسی علم به چیزی داشته باشد و آن علم در اعماق قلبش نفوذ پیدا کرده و خود را ملزم بداند که بر طبق علمی که دارد عمل کند و یا در رفتار و کردار وی اثری از آن پیدا شده باشد گوییم آن فرد ایمان دارد. و در اعمال و رفتار فرد مومن متجلی می شود.^{۳۶}



۳- عمل صالح

سومین عاملی که موجب رشد تکامل انسان می شود عمل است. واژه "عمل" اگرچه از لحاظ مفهومی شامل مطلق رفتار و فعل می شود، اما در معنایی خاص به رفتارهای ارادی که با اختیار و آگاهی انجام می گیرد، اطلاق می گردد، از همین روست که بعضی اهل لغت واژه اراده را در مفهوم این لفظ لحاظ کرده و "عمل" را اینگونه تعریف کرده- اند: "هر کاری (فعلی) را که انسان از روی قصد انجام می دهد، عمل نامیده می شود."^{۳۷}

واژه‌ی "صالح" نیز از ریشه صلاح بوده و به معنای ضد "فساد" است. در آیات قرآنی نیز این واژه در همین معنا به کار رفته و دو واژه‌ی "صلاح" و "فساد" در معنای مقابل هم به کار رفته. مانند آیه‌ی ۱۵۲ سوره شعراء "الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ"^{۳۸}

با توجه به آنچه گذشت می توان گفت "عمل صالح، عملی است که در شرع به عنوان واجب یا مستحب معرفی شده و سالک از طریق انجام آن می تواند سیر و سلوک کند و به مقام قرب نائل گردد."^{۳۹}

"عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کارمفید. بنابراین عمل صالح منحصر در نماز و روزه، حج و زکات و... نیست، بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد. عمل صالح شمرده می شود، هر چند اندک و ناچیز باشد و آنچه در عمل صالح مهم است، قصد قربت و تقرب به پروردگار است."^{۴۰}

عاملی که در کنار شناخت، زمینه ساز رسیدن انسان به کمال مطلوب انسانی است، عمل صالح و کردار نیک و پرهیز از گناهان است. از دیدگاه قرآن، عمل صالح اگر با ایمان همراه گردد، انسان را به سوی نور می کشاند و از ظلمت رهایی می بخشد و چنین عمل صالحی است که استعدادهای نهفته وجود انسانی را شکوفا کرده و انسان را به سوی کمال می برد.^{۴۱}

در قرآن کریم آمده است: "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ؛ به سوی او سخن پاک بالا می رود و کردار شایسته بالا می برد آن را."^{۴۲}



از جمله اعمال صالحی که انسان را به تکامل می رسانند عبارتند از:

۱-۳ نماز

نماز، جلوه ای از بندگی انسان در پیشگاه خدا و مظهر عبودیت و عبادت است. آن که "بنده" آفریدگار است و این بندگی را احساس می کند و می داند و باور دارد، در برابر او، مطیع است و در پیشگاهش سر بر خاک می نهد و به سجده می افتد و با وی راز می گوید و نیاز می طلبد و آن خالق یگانه را که سر رشته دار اوست، به عظمت و پاکی می ستاید.^{۴۳}

خدای سبحان اگر به زکریا، یحیی را مرحمت کرده است در حال عبادت این بشارت به او داده شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: "اطاعت خداوند آن است که انسان در زمین، خداوند را خدمت کند و چیزی از خدمت او به اندازه نماز نمی ارزد و همین بشارت در حال عبادت به زکریا داده شده است."^{۴۴}

اعمال صالح، نماز را "مُسْتَعِدًّا لِلْقُرْب" می کند. وقتی که فرد اعمال صالح را خارج از نماز انجام بدهد، معنایش این است که می خواهد در حرم وارد شود. از این جهت می گوئیم تکبیره الاحرام وارد حرم شدن است و فرد باید گذرنامه‌ی ورود به حرم را داشته باشد؛ باید حواله‌ای از اعمال صالح در دست داشته باشد که نقد کند و قرب را بعنوان نتیجه دریافت نماید.^{۴۵}

بهترین فرصت در حالات نماز همان حال سجده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: "انسان هر چه به خاک نزدیک می شود به خدا نزدیک تر می شود"^{۴۶}

۲-۳ روزه

روزه عبادتی است که در ره پویی بشر به سوی کمال و تعالی نقش بسزایی دارد. با بررسی آیات روشن قرآن در می یابیم که روزه، برای رستگاری انسان و رهایی او از قید تن و توجه او به افق های تعالی واجب گردیده است. انسان خو گرفته با روزمرگی، در یک اردوی معنوی یک ماهه، رهایی از بند تن و زنگارزدایی از دل را با هم تجربه می کند، غلبه بر خواهش های دل را تمرین می کند و لذت آسمانی شدن را می



چشد. در آیه ۱۸۳ سوره بقره، امید به پرهیزکار شدن انسان در قفس تن را، راز و جوب روزه می داند و می فرماید: «ای ایمان آورندگان! روزه بر شما واجب گردید، انسان که بر پیش از شما هم واجب شده بود. باشد که پرهیزکاری کنید»^{۴۷}

۳-۳ جهاد بانفس

در طریق تربیت و تهذیب، «مجاهده» گام مهمی است یعنی تلاش در جهت رفع موانعی که سد راه کمال انسان است و بدون آن هر نوع تربیتی بی حاصل است. از ویژگیهای تربیت دینی این است که پیش از آنکه از بیرون به تربیت انسان بپردازد، در آغاز، خویشتن فرد را به وی می نمایاند و ضعفها و قوتهايش را بدو گوشزد می کند تا خودجوش در تکاپوی رشد و تزکیه باشد و موانع را از میان بردارد.

مجاهده دو گونه است: **درونی و برونی** (جهاد با نفس و جهاد با دشمن بیرونی) که هر دو نقش تربیتی و انسان سازی دارند. برای تبیین جهاد با نفس باید به چند مطلب توجه داشت: نفس و خطرهای آن، ضرورت مجاهده با نفس، حقیقت مجاهده، مراحل عملی تهذیب نفس.^{۴۸}

الف) نفس و خطرهای آن

شناخت نفس نخستین ضرورت در امر مجاهده است. همان گونه که در گذشته گفتیم، یکی از مراتب نفس (مرتبه نازل آن) نفس اماره است که از درون به بدی فرمان می هد (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)^{۴۹} و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را سرسخت ترین دشمنان خوانده است و در آیات، روایات و توصیه های اخلاقی، عرفانی و ادبیات ما، از آن نکوهش بسیار شده و پیروی هوای نفس سرچشمه همه خطاها و گمراهیها به شمار آمده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «نَفْسُكَ أَقْرَبُ أَعْدَائِكَ إِلَيْكَ»^{۵۰} قرآن کریم پیروی هوای نفس را نوعی پرستش مشرکانه می داند که چشم عقل را کور و قلب را ظلمانی می کند و آدمی را از هویت الهی محروم و از مشاهده حقایق محبوب می سازد و در این باره می فرماید: آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و با داشتن علم و دانش، خداوند گمراهش



ساخت و بر گوش و دلش مهر زد و بر دیدگانش پرده افکند. امام صادق (علیه السلام) از نفس به عنوان وحشتناکترین و تاریکترین حجاب میان انسان و خدا نام برده اند: **”لَا حِجَابَ أَوْحَشُ وَأَظْلَمُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَى؛ هَوَى نَفْسٍ بِهْ غَرْدَابِي مَهْلِكٌ مَأْنَدٌ كَهْ هَر مَقْدَارِ أَدْمِي دَرِ آن پَای بَفْشَارِدِ بِيَشْتَرِ بِهْ اَعْمَاقِ آن كَشِيْدِهْ مِي شُود وَ اَمِيْدِ نَجَاتِ رَا اَز دَسْتِ مِي دِهْد. هَوَى نَفْسِ تَنَهَا بِهْ گَنَاهِ بَسْنَدِهْ نَمِي كَنْد، بَلَكِهْ اَدْمِي رَا تَا سَرِ حَدْ كَفْرِ وَ اِنْكَارِ آيَاتِ خُدا بِهْ پِيَشِ مِي رَاَنْد.“**^{۵۱}

(ب) ضرورت مجاهده بانفس

با توجه بدانچه از خطرهای نفس اشاره شد، مجاهده با نفس اماره که در روایات با عنوان ”جهاد اکبر“ آمده، امری است اجتناب ناپذیر که تا آخرین روزهای زندگی ادامه دارد. حضرت علی (علیه السلام) جهاد با نفس را بالاترین نوع جهاد خوانده است: **”ما مِنْ جِهَادٍ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ“**^{۵۲} راز مطلب این است که اصلاح نفس که اساس تربیت اخلاقی است، جز از طریق مجاهده میسر نیست؛ همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: **”فِي مَجَاهِدَةِ النَّفْسِ كَمَالُ الصَّلَاحِ“**^{۵۳} و نیل به درجات عالی و کمالات معنوی در پرتو مجاهده با نفس، میسر است؛ زیرا هوای نفس، آدمی را از علم و کمال و کرامت و عزت و تجلی استعدادهای انسانی باز می دارد و اگر انسان در جبهه نفس شکست بخورد، در همه جبهه ها شکست خورده است و اسارت نفس انسان را به هر نوع بردگی و انحطاط می کشاند.

بنابراین، اگر انسان بخواهد مالک خویشتن باشد و از قید و بند طبیعت و اسارت تن و اسارت دیگران رهایی یابد، بناچار باید محدودیتهایی را بپذیرد تا از خود محدود آزاد شود. امیرالمؤمنین - علیه السلام - به مالک اشتر چنین می نویسد: تو باید مالک خود باشی و نسبت به خواسته های نامشروع نفس، بخل ورزی، که بخل ورزیدن نسبت به نفس، عین انصاف در حق آن است.^{۵۴}

ریاضت. مجاهده با نفس در پاره ای روایات با عنوان ”ریاضت“ مطرح شده است. ریاضت یعنی تلاش جهت رام کردن نفس در برابر مشتهیات که به گفته معصوم (علیهم السلام) از شریعت انفکاک ناپذیر است (الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ) و عالی ترین



درجات آن برای اولیای خداست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار خود در بصره، می نویسد: همانا نفس خویش را باتقوا و ریاضت تمرین می دهم که تا در روز هولناک قیامت در امان باشد و بر آن لغزشگاه، ثابت و استوار بماند.^{۵۵}

از روایات چنین بر می آید که ریاضت قله برتر و مرتبه متعالی مجاهده است که پوینده راه کمال نه تنها از محرمات و مکروهات پرهیز می کند، بلکه از بسیاری امور مباح نیز خودداری می ورزد و بدین وسیله در چهارچوب شرع، بر صفای نفس و توان روحانی خود می افزاید.

ج) حقیقت مجاهده

مجاهده و ریاضت در اسلام، نه به معنای محرومیت از نعمتهای الهی و سرکوب تمایلات مشروع مادی است، آنگونه که درپاره مسلک های افراطی ترویج شده است، بلکه به معنای محدود ساختن و مهار کردن و به کار گرفتن این استعدادها در جهت رشد و کمال و تعالی آدمی است. در واقع، محدودیت که یک اصل منطقی در نظام آفرینش است و به طور خودکار و تحت تدبیر و امر الهی جریان دارد، رمز مصونیت و بقای موجودات و از جمله انسان است؛ مثلاً انسان با خصلت غریزی خود به خوردنی ها و آشامیدنی های مطبوع تمایل نامحدود دارد، اما در همین حال، ساختار طبیعی بدن، او را محدود می سازد و آنگاه که نیاز بدن تأمین شد و به مرز طبیعی رسید، آب و غذا را پس می زند.

پیامبران خدا برانگیخته شدند تا کاروان انسانی را در مسیر کمال همراهی کنند و محدوده هر یک از قوا را مشخص نمایند تا انسان در پرتو عقل و شرع، شهوت و غضب را مهار کند، نه آنکه به تعطیل بکشاند.

و نیز ناگفته نماند که اسارت و بردگی انسان در برابر امیال نفسانی نه تنها سد راه تکامل و مقامات عالی انسانی است و موجب به رکود و خمود کشیده شدن توان نامحدود معنوی اوست و سعادت ابدی او را به مخاطره می افکند، بلکه در همین جهان مادی و زندگی دنیوی نیز موجب فساد و ویرانی و هرج و مرج اخلاقی خواهد



بود و ادامه حیات اجتماعی را در فضایی از عواطف انسانی و تعهدات اخلاقی ناممکن می‌سازد؛ به همین دلیل است که هیچ یک از جوامع، آزادی انسان را به طور مطلق نپذیرفته‌اند و همه مکاتب، نوعی محدودیت را الزامی می‌دانند.^{۵۶}

(د) مراحل عملی تهذیب نفس

مربیان اخلاق و ارباب سلوک، برای تهذیب نفس و حرکت از نقص به سوی کمال، مراحلی ذکر کرده‌اند. این مراحل بنابر آنچه در کتاب چهل حدیث حضرت امام آمده است، عبارتند از: "یقظه، تفکر، عزم، مشارطه، مراقبه، محاسبه و تذکر"

(یقظه): یقظه یعنی بیداری و تنبه و خروج از غفلت و خودفراموشی که بدون آن، آدمی هیچ‌گاه به فکر تزکیه نخواهد افتاد، همان‌گونه که بیمار اگر به بیماری خود توجه نکند به فکر درمان نخواهد بود؛ با این تفاوت که بیماری جسم چون غالباً توأم با درد است، بدن حساسیت نشان داده، شخص در صدد معالجه بر می‌آید، اما بیماریهای نفس ناپیداست و اغلب توأم با لذت، و در عین حالی که تأثیر آن عمیق‌تر و خطر آن دیرپای‌تر است، انسان به دلیل گرایش شدید به مادیات و عرصه مادی که در آن زندگی می‌کند، کمتر به فکر چاره بر می‌آید و این خصلت طبیعی انسان است که قرآن بدان اشاره می‌کند: "إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا؛ آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند درحالی که روز سختی را پشت سر خودرها می‌کنند."^{۵۷}

حضرت علی (علیه السلام) "غفلت را زیانبارترین دشمنان، نوعی بیماری، بدترین سستیها و عامل کوردلی و مرگ قلب خوانده است"^{۵۸}

از این رو، مربیان الهی برانگیخته شدند تا پرده‌های غفلت را کنار زنند و انسان را به خدا و به خویش و به عوامل رشد و انحطاطش توجه دهند. رمز اینکه قرآن در نخستین آیات دعوت از "انذار" سخن می‌گوید، در همین نکته نهفته است: "يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ"^{۵۹} ای جامه‌ی خواب به خود پیچیده، "وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن"^{۶۰}، البته نباید مسئولیت خود انسان را نیز در این



بیداری و تنبه نادیده گرفت. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: "سستی دل را با پایداری، و خواب غفلت را در دیده ات با بیداری درمان کن"^{۶۱} امام صادق (علیه السلام) خاطر نشان می سازد که: "هر کس که قلب خویش را از غفلت مراقبت کند و نفس را از شهوت باز دارد و عقل را از جهل برهاند، نامش در دیوان آگاهان ثبت گردد"^{۶۲}

۴-۳ حج

یکی دیگر از اعمال صالح که موجب تکامل انسان می شود حج است. حج، سیربه سوی خداورفتن برای دیدار او و تلاش برای نزدیکی به اوست، و روشن است که بنده جز باتوحدی دائم و ناب و طرد شرک جلی و خفی به مولی خود تقرب نمی جوید. نمونه ای از این توحید جامع همانا حج است که تجلی خلوص در آن از دیگر عبادات نمایان تر و طرد شرک در آن قوی تر و آشکارتر است، به گونه ای که توحید در آن تجسم یافته و از آغاز تا انجام آن نمونه ای از توحید و طرد شرک است، از این رو پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در سفر حج پس از گذاشتن جهاز و اثاث سفر بر راحله و مرکب خویش فرمود: این حجی است که در آن نه ریایی و نه سمعه ای است. سپس فرمود: هر کس در توشه حج وی چیز حرامی باشد خداوند حج او را نخواهد پذیرفت.^{۶۳}

هیچ کمالی بالاتر از نیل به توحید ناب نیست و مناسک حج جز توحید ثمر دیگر ندارد و از همین رو که بنیاد فولادین تقوا بر پایه استوار و خلل ناپذیر توحید بنا نهاده شده و حج توحید ممثل است، قرآن کریم ضمن دستور حج می گوید: حج بهترین توشه تقوا و زاد راه مسیر تکاملی است.^{۶۴}

صورت اعمال حج، نماینده سیر منظم روح انسان کامل است که مراحل عبودیت را دقیقاً می پیماید و خود را از تمام علایق مادی و زخارف دنیوی، منقطع می سازد و از فرورفتگی در ظلمت عالم نفس، بالا می کشد و به استغراق در نورانیت عالم ربّ می رساند.^{۶۵}

حجّ واقعی، حرکتی است که در روح حاصل می شود؛ سیر و تحوّل است که در جوهر نفس انجام می گیرد. حساب حج، حساب تکامل و تبدیل ناقص به کامل است؛ از قوه



به فعل آوردن و خام را به حد پختگی رسانیدن و مانند کیمیا، فلزی را به فلز دیگر مبدل ساختن، و نه حساب بازی و سرگرمی که بعضی پنداشته‌اند.

۵-۳ صبر

صبروشکیبایی حالت درونی است که مقاومت انسان را در راه رسیدن به کمال و تحمل سختی‌ها در مبارزه با موانع نشان می‌دهد. انسان صبور نیز در مجموعه‌ای از عوامل و شرایط درونی و بیرونی قرار دارد که سدی درمسیر کمال او هستند و باید در مقابل آن‌ها مقاومت کند تا به نتیجه برسد. زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ‌گاه به مقصد نخواهد رسید. علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مساله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس‌ها و زرق و برق دنیا و جاذبه‌های گناه ایستادگی نکند و درطریق "معرفة الله" و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی‌رسد.^{۶۶}

"صبر" از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می‌دانند "علیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد؛ بر شما باد صبر و استقامت کردن، زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است." نشان می‌دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است "لا ایمان لمن لا صبر له؛ کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند."^{۶۷}

قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده، "إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ و کلید ورود بهشت، صبر و استقامت شمرده شده است"^{۶۸}، آنجا که می‌گوید: فرشتگان بر در بهشت به استقبال می‌آیند و به آنها می‌گویند:

"سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه نیکو است سر انجام آن‌سرای جاویدان"^{۶۹}



انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی‌رسد و هم در برابر عوامل منفی و مصائب و آفات قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی‌ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقاء و دوامی ندارد.

شاخه‌های صبر: در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، "صبر" به سه شاخه تقسیم شده است:

- ۱- **صبر بر اطاعت؛** یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.
- ۲- **صبر بر معصیت؛** یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های نیرومند و محرک گناه.
- ۳- **صبر بر مصیبت؛** یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد . انفعالی و ترک جزع و فزع.^{۷۰}

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه‌گانه را از روایات اسلامی گرفته‌اند، همانند روایتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می‌نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر اطاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می‌نویسد که فاصله هر یک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می‌نویسد که فاصله هر یک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست^{۷۱}

از تعبیرات این حدیث، استفاده می‌شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوم و صبر بر مصیبت در مرحله سوم قرار دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اول آن صبر، رکن دوم آن یقین و رکن سوم آن عقل و رکن چهارم آن جهاد است، می‌فرماید "صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار و سپس در شرح آن می‌فرماید: کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس‌های



سرکش به کنار می‌رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات دوری می‌گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، برای انجام نیک سرعت می‌گیرد^{۲۲}

عوامل اجتماعی تکامل

هر انسانی به طور غریزی و فطری به دنبال آن است که روز به روز کامل‌تر شود. حتی یک نفر نیز پیدا نمی‌شود که تمایل قلبی‌اش این باشد که تکاملش متوقف گردد و یا هر روز از روز پیش وضعش بدتر شود! اگر انسان بداند که امکان نیل به مرتبه‌ای از کمال برای او وجود دارد، آرزو می‌کند که به آن مرتبه نیل شود. این علاقه و میل فطری به کمال، موهبتی است که خدای متعال در وجود انسان قرار داده و یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است.

انسان برای نیل به "قرب الهی" که همان مقصد انسان است، اعمال و رفتارهایی باید انجام دهد و از جمله آن رفتارها، رفتارهایی هستند که محور آنها مخلوقات خدای متعال و دیگران اند؛ نظیر رفتار با خانواده و بستگان، رفتار با دوستان، رفتار با اقشار مختلف مردم در اجتماع، رفتار با دشمنان، رفتار با مؤمنان و حتی رفتار با حیوانات، زمین، طبیعت و مانند آنها. انسان بعد از تولد در محیط‌های مختلف قرار می‌گیرد. هر محیطی به گونه‌ای در رشد و شکوفایی استعدادهای انسان مؤثر است. اجتماع یکی از این محیط‌ها به شمار می‌آید احساس نیاز به معاشرت صمیمانه و همدلی و همراهی با دیگران، علاوه بر این که یکی از جلوه‌های زندگی اجتماعی به شمار می‌رود، ندایی برخاسته از اعماق وجود انسان است. زیرا انسان، موجودی اجتماعی است که ارتباط و انس با دیگران از ضروریات زندگی او است. هیچ انسانی با قطع پیوندهای دوستانه و گوشه‌گیری احساس آرامش نمی‌کند. انزوا طلبی نوعی بیماری است که اسلام، پیروانش را از آن باز داشته است. محققان - مخصوصاً محققان عصر ما - با الهام گرفتن از کتاب و سنت و دلیل عقل، اصل و زندگی انسان را به اجتماع‌گرایی می‌دانند، و معتقدند انسان موجودی اجتماعی است، و تنها در سایه اجتماع می‌تواند به اهداف والای خود دست یابد، مشکلات خود را آسان‌تر مرتفع کند، و به سعادت مطلوب سریع‌تر برسد.



آنها معتقدند گوشه گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسان سازگار است و نه با روح تعلیمات اسلام، بلکه اجتماع گرایی، روح تمام تعلیمات اسلام است از عباداتی که به صورت دسته جمعی انجام می شود گرفته تا مسائل مربوط به حقوق بشر و حکومت اسلامی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احقاق حقوق و تعاون در برّ و تقوا و مانند آن.^{۷۳} بدون ارتباط با دیگران، بخشی از استعدادهای انسان شکوفا نمی شود. آداب رابطه با دیگران، پروردهنده ی شخصیت و اخلاق افراد است.

در این فصل به یاری خداوند به بررسی برخی از عوامل اجتماعی تکامل انسان می پردازیم:

۱- امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اصل مقدس و فریضه الهی در آیات و روایات مورد تأکید جدی قرار گرفته است. با نگاهی به تعریف و مصادیق آن به خوبی روشن می شود که دامنه آن نه تنها عبادات را دربرمی گیرد، بلکه شامل مسایل اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی و حتی نظامی نیز می گردد. تأثیر اقامه این فریضه الهی در پیشرفت و شکوفایی جامعه فوق العاده مهم است، قرآن می فرماید: احیای آن موجب حیات و شکوفایی جامعه شده، ترک و سستی در آن باعث هلاکت مردم و دوری آنان از رحمت خداوند می شود. نقش هر مسلمان در تعیین سرنوشت جامعه و تعهدی که باید در پذیرش مسؤلیت های اجتماعی داشته باشد، ایجاب می کند که او ناظر و مراقب همه اموری باشد که پیرامون وی اتفاق می افتد.^{۷۴}

قرآن کریم برای ملت پایبند به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، جایگاهی عالی و ارزشمند قایل است که به برخی از این آیات اشاره می شود:

۱-۱ شیوه صالحان و مومنان:

خداوند می فرماید: اقامه این اصل سیره انبیا و صالحان است: " وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...! "^{۷۵} مردان و زنان باایمان ولی یکدیگرند، امر به معروف و نهی



از منکر می کنند، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند...

به موجب این آیه، افراد مؤمن به سرنوشت یکدیگر علاقمند بوده و به منزله یک پیکر می باشند. پیوند سرنوشت ها موجب می شود که تخلف و انحراف یک فرد، در کل جامعه تأثیر بگذارد؛ چنان که یک بیماری واگیر در صورتی که معالجه نگردد، از فرد به جامعه سرایت نموده و سلامت آن را به خطر می اندازد.

۲-۱ شاخصه بهترین امت:

از دیدگاه آیات، کسانی که این فریضه الهی را در میان خود حاکم و برقرار کرده باشند از شایسته ترین امت ها می باشند: "وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"؛^{۷۶} باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، وامر به معروف و نهی از منکر کنند. و آن ها همان رستگارانند.

اجرای این فریضه الهی امروزه بیش از هر زمان دیگر ضروری و مهم است؛ زیرا مظاهر فساد و گمراهی جوانان بسیار گسترده و پیچیده شده است. مقابله با منکرات و ابزارهای فساد از نیاز به نظارت عمومی و وجدانی همگانی دارد تا جامعه پاک، پیشرفته و سعادت مند گردند.

در همین زمینه حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است که:

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): "لا يزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر و تعاونوا على البرّ و التقوى فإذا لم يفعلوا ذلك نزع منيهم البركات، و سَطَطَ بعضهم على بعض و لم يكن لهم ناصر في الأرض و لا في السماء؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و تقوا به یاری یکدیگر بشتابند در خیر و سعادت خواهند بود، اما اگر چنین نکنند، برکت ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند و نه در زمین یاوری دارند و نه در آسمان."^{۷۷}

نخستین و مؤثرترین روش برای دعوت دیگران به نیکی ها و بازداشتن از منکرات،



آراستگی خود انسان به تقوی و اخلاق حسنه است. صاحب جواهر از فقهای شیعه در این باره می نویسد:

”آری، از بزرگ ترین افراد امر به معروف و نهی از منکر و والاترین و مؤثرترین آن ها، خصوصاً نسبت به زعیمان دینی این است که جامه کار نیک بپوشند و در کارهای خیر از واجب و مستحب پیشقدم باشند و جامه زشت کاری را از اندام خود دور کنند و نفس خویش را به اخلاق عالی تکمیل و از اخلاق زشت پاک سازند که این خود سبب مؤثر و کاملی است تا مردم، به معروف گرایش پیدا کرده و از منکر دوری گزینند.“^{۷۸}

از صفات پسندیده فردی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، این است که باید خوش اخلاق و خوشرو باشد. واژه (حسن خلق) گاه، کاربردی عام و فراگیر دارد و همه کردار، گفتار و صفات نیکو را در بر می گیرد^{۷۹} ولی بیشتر به معنای خاص و محدود، یعنی نرمخویی، زیباگویی و خوش برخوردی به کار می رود شخصی از امام صادق (علیه السلام) درباره حسن خلق توضیح خواست، آن حضرت در پاسخ فرمود: ”تَلَيِّنُ جَنَاحَكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛ رفتارت را ملاطفت آمیز و سختت را پاکیزه و با خوشرویی برادرت را ملاقات کنی.“^{۸۰}

زیست اجتماعی با سرشت انسان عجین شده و هر کسی ناچار است با همنوعان خود زندگی کند و لازمه زندگی اجتماعی، برخورد حساب شده، دوستانه و خردمندانه است که در حسن خلق خلاصه شده است. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ”لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ مُحْتَاجٌ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ؛ اگر بنده می دانست که چه (ارزش هایی) در خوشخویی نهفته است، در می یافت که به خلق نیکو نیازمند است.“^{۸۱}

خوش اخلاقی یک خوی زیبای انسانی است و در وجود هر کس - صرف نظر از آیین و مرامش - ممکن است یافت شود، با این وصف، ارتباط ناگسستنی با شریعت مقدس الهی دارد. پیام آوران خدا، بدون استثنا، خوشخو بوده اند،^{۸۲} و خوش اخلاقی نه تنها علامت تدین است بلکه به تعبیر رهبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نصف دین را تشکیل می دهد: ”حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ“^{۸۳} دیدگاه



حضرت امام باقر(علیه السلام) نیز این است که هر چه مؤمن خوشخوتر باشد، ایمانش کامل تر است: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا»^{۸۴}

کارهای نیک و صفات زیبا، بیش از سودی که به دیگران می رسانند، صاحب خویش را نفع می بخشند از جمله سودی که حسن خلق به صاحب خود می رساند به مراتب از آثار اجتماعی آن بیشتر است، و این در حالی است که فرد خوش اخلاق، در آثار اجتماعی آن صفت پسندیده نیز شریک است:

۱- روزی فراوان؛ ۲- خیر دنیا و آخرت؛ ۳- پاداش مجاهد؛ ۴- درجه عالی؛ ۵- نابودی گناهان؛ ۶- بهشت جاویدان.

افراد جامعه بدون برخورداری از خلقیات نیکو، نمی توانند به هدف های والای بعثت پیامبر دست پیدا کند. آن چه فرد و جامعه را به مقامات عالی انسانی می رساند، اخلاق نیکوست.

اخلاق نیکو هم فقط خوش اخلاقی با مردم نیست؛ بلکه به معنای پروراندن صفات نیکو و خلقیات فاضله در دل و جان خود و انعکاس آنها در عمل خود است.^{۸۵}

۲- خدمت به خلق

ببررسی انجام شده خدمت به خلق خدا، در فرهنگ تعالیم قرآن و عترت، ارزش و ثواب فراوانی دارد. حتی در روایات، دستگیری از دیگران و گره گشودن از کار مردم، نسبت به برخی اعمال عبادی نظیر حج یا عمره مستحب، از ثواب والاتری برخوردار است. به خاطر همین امر خدمت به خلق، جزء عوامل تکاملی انسان قرار می گیرد. به نظر اسلام، عبادت و تقرب به خدا، در نماز و روزه و حج و زیارت و ذکر و دعاء خلاصه نمی شود و در مساجد و معابد و مزارها محصور نمی گردد، بلکه انجام دادن مسؤولیتهای اجتماعی و احسان و نیکوکاری و خدمت به بندگان خدا نیز در صورتیکه به قصد قربت انجام بگیرد از بهترین عبادت ها محسوب می شود، که می تواند وسیله خودسازی و استکمال و پرورش نفس و تقرب به سوی خدا باشد. به نظر اسلام، تعبد و سیر و سلوک، مستلزم انزوا و گوشه گیری نیست، بلکه می تواند با پذیرش مسؤولیتهای اجتماعی، در متن اجتماع باشد. تعاون در خیر و احسان، نیکوکاری و سعی در



برآوردن حوائج مؤمنین و خشنود کردن آنها، دفاع از محرومین و مستضعفین، اهتمام به امور مسلمین، رفع گرفتاری و حل مشکلات آنان و کمک به بندگان خدا، از دیدگاه اسلام جزء عبادتهای بزرگ محسوب می شوند که ثواب آنها از دهها حج و عمره^{۸۶} مقبول هم یادتر است. در این باره صدها حدیث از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام صادر شده است از باب نمونه:

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که خدای متعال فرمود: «بندگان عیال من هستند، پس محبوب ترین مردم نزد من کسانی هستند که نسبت به آنها مهربان تر باشند و در رفع حوائج آنها بیشتر کوشش کنند.»^{۸۷}

*از جمله مصادیق خدمت به خلق، رعایت حقوق دیگران می باشد خداوند متعال، خود (حق) است و آفرینش را نیز بر اساس (حق) استوار کرده، دینش نیز دین حق است و پیامبرش را هم به حق فرستاده است.^{۸۸}

بر این اساس، انسان در یک نظام کاملاً به حق آفریده شده و داد و ستدهای فکری و عملی او و ارتباطش با خدا، خود و سایر پدیده ها بایستی بر محور حق قرار گیرد، به باطل نگراید، یاوه نگوید، بیهوده کاری نکنند و از محور حق منحرف نگردد چرا که آن سوی حق، جز گمراهی، حیرانی، از دست دادن سرمایه زندگی و نگون بختی نخواهد بود؛ «...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...»؛ و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟^{۸۹}

آنان که خالصانه و بی توقع و چشمداشت، گره از کار بسته مردم می گشایند، بندگان خاص خدا و مأموران ویژه الهی اند. توفیق و امداد الهی را همراه دارند، فیض دنیوی و اجر اخروی نیز، دستاوردین خدمت است.^{۹۰} حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمِينُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خداوند را در روی زمین، بندگان است که کارشان تلاش برای رفع نیاز و حاجت مردم است. آنان روز قیامت، ایمن و آسوده اند.»^{۹۱}

شنیده اید که امام معصوم، طواف حج را رها کرد و به کار دیگران رسید، یا کسی را که دیگری صدایش می کرد و او به طواف مشغول بود، توبیخ کرد که: مگر نمی دانی



انجام کار دیگران، از خیلی طوافها برتر و ثوابش بیشتر است؟ نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) هم فرموده است: "خَيْرُ النَّاسِ مَنْ اَنْتَفَعَ بِهِنَّ النَّاسُ بِهِنَّ" بهترین مردم کسی است که مردم از او سود و بهره ببرند.^{۹۲}

۳- انضباط اجتماعی

(انضباط) از واژه (ضبط)، به معنی (خوب حفظ کردن) گرفته شده و به معنای خویشتن را خوب حفظ کردن است^{۹۳} (انضباط اجتماعی) یعنی افراد در همه کارهای اجتماعی خود را در چارچوب قانون شرع و عقل و مقررات عرفی نگه دارند تا هیچ تخلفی از آنان سر نزنند. اساس زندگی اجتماعی بر نظم بنا شده و حفظ تار و پود جامعه به حفظ قانون وابسته است. اگر نظم و قانون مراعات نشود، به اصطلاح (سنگ روی سنگ بند نمی شود). از این رو، هر اجتماعی - گر چه بدوی و جنگلی - باید قانونی لازم الاجرا داشته باشد تا بتواند شکل بگیرد و به حیات خویش ادامه دهد. بخش مهمی از معارف ادیان الهی نیز به نظم و انضباط اختصاص یافته اما در هیچ مکتبی چون اسلام، بر این مسئله تاکید نشده است، شاید بتوان گفت: دین، برای برقراری نظم و انضباط در سراسر زندگی بشر آمده تا او را در زندگی فردی، اجتماعی و در رابطه با خود، خدا و مردم، منضبط و دقیق بار بیاورد.^{۹۴}

امیرمؤمنان (صلوات الله علیه) در سخنی، یکی از اهداف چهارگانه قرآن را ایجاد نظم و انضباط دانسته می فرماید:

"...ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ اُخْبِرْكُمْ عَنْهُ اَلَا اِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءً دَائِكُمْ وَ نَظْمًا مَّا بَيْنَكُمْ؛^{۹۵} این قرآن است، او را به سخن آورید، ولی او هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از [پیام] او آگاه می سازم؛ همانا در قرآن؛ دانش آینده، اخبار گذشته، داروی درد شما و [آیین] نظم و انضباط میان شما، نهفته است."

پیشوای هفتم، امام کاظم (علیه السلام) نیز، به پیروان قرآن سفارش می کند که زندگی خویش را بر نظم و برنامه ریزی دقیق استوار سازند:

تلاش کنید که شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسیم کنید: بخشی برای



مناجات با خدا، بخشی برای گذران زندگی، بخش سوم برای معاشرت با برادران دینی و مورد اطمینانی که عیوب و نارسایی ها را به شما نشان دهند و در نهان با شما یکرنگ باشند و بخش چهارم را در خوشی های حلال صرف کنید تا برای سه بخش دیگر توان و نیرو بگیرید.^{۹۶}

بسیاری از مسائل اخلاقی نیز در اجتماع، مفهوم پیدا می کنند، مانند: وفا به عهد و پیمان، احترام به اموال عمومی و دولتی، رعایت بهداشت اجتماعی، حسن خلق، داشتن حجاب، احترام به ناموس مردم، پرداخت حقوق دیگران و... این مسائل اخلاقی و مورد تائید اسلام، (اخلاق اجتماعی) نامیده شده و نقش اساسی را در تنظیم روابط اجتماعی ایفا می کنند.

پیشوایان معصوم به طور دقیق آن را مراعات می کردند؛ به طور مثال - رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ گاه در نزد حاضران، پای خود را دراز نمی کرد.^{۹۷}

✽وفای به عهد و پیمان که یکی از فرایض و از جمله آداب معاشرت و انضباط اجتماعی به شمار می رود، باید همیشه مورد توجه سالک الی الله باشد.^{۹۸}

در قرآن مجید و روایات اسلامی به این امر فوق العاده اهمیت داده شده که برخی از آیات و روایات را یادآور می شویم.

قرآن مجید یکی از ویژگیها و خصوصیات افراد با ایمان را وفای به عهد می داند و می فرماید: **وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛** مؤمنان آنها هستند که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.^{۹۹}

به هر حال، قرآن مجید درباره وفای به عهد زیاد سفارش کرده و می فرماید:

”... أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا“ ؛ ...به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤال می شود.“

۴- جهاد در راه خدا

جهاد یکی از مهم ترین وظایف و مسئولیت های فردی و اجتماعی هر مسلمان است؛ به ویژه که کارکردهای متعدد و آثار دنیوی و اخروی و مادی و معنوی بسیار بر آن بار



می شود؛ زیرا اگر حتی جهاد به مفهوم نظامی آن تنها معیار سنجش و داوری باشد به سبب آن که نمادی از خلوص و اخلاص مجاهد است، گامی بلند برای دست یابی به همه مفهوم عبودیت ربوبی است؛ از این رو شهیدان تنها یک بار مرگ را تجربه کرده و عوالم برزخی و غیر برزخی را به سرعت طی می کنند و همه ابعاد زمانی را پشت سر می گذارند.^{۱۰۱}

این گونه است که شهیدان برخلاف عموم مردم، در مسیر کمالی خویش تا مقام فناء ذاتی، دوبار مرگ و هم چنین دوبار زندگی^{۱۰۲} را تجربه نخواهند کرد؛ زیرا کسی که بیرون از دایره زمان و زمانیات قرار می گیرد و به مقام عبودیت محض می رسد، هر چند که این عبودیت محض از نوع عبودیت مُخْلِصان باشد، با این همه، نهایت کمالاتی است که انسان با تلاش و مجاهدت می تواند بدان برسد.

با این نگاه قرآنی نسبت به مقام مجاهدان و به ویژه کسانی که به مقام شامخ و بلند شهادت دست می یابند، می توان گفت که جهاد، یکی از کوتاه ترین راه های دست یابی به مقام عبودیت ربوبی است؛ زیرا دیگران، پس از سال ها ریاضت و شب زنده داری و مجاهدت های بسیار به همان مقامی می رسند که شهیدان با مجاهدت و شهادت خویش می رسند. از این روست که در آموزه های قرآنی مقام مجاهدان بسیار بلند دانسته شده و بسیاری از امور از ایشان به گونه سلب شده است که از آن جمله می توان به وجوب نماز شب و تهجد شبانه اشاره کرد که از مجاهدان برداشته شده است.^{۱۰۳}

بی گمان، بازخوانی کارکردها و آثار جهاد می تواند افزون بر بیان نقش و اهمیت آن در زندگی فردی و اجتماعی، انسان را برای کسب مقام مجاهدان و شهیدان ترغیب کند.

جهاد که از ماده جهد به معنای مشقت و رنج است^{۱۰۴} در کاربردهای شرعی به هر گونه تلاش و بذل جان، مال و توان خویش در راه اعتلای کلمه اسلام و اقامه و برپایی شعائر ایمان اطلاق می شود.^{۱۰۵}

به هر حال مهم ترین و اساسی ترین و اصلی ترین هدف جهاد در نگرش قرآنی، اعتلا



و احیای دین و آموزه های وحیانی برای انتخاب راه کمال و برپایی حق می باشد تا مردم بتوانند به کمال انسانی و عبودیت ربوبی و خلافت انسانی دست یابند.

آثار و کارکردهای اجتماعی جهاد

۱-۴ دست یابی جوامع به حیات طیبه

در بعد اجتماعی و دنیوی، جهاد آثار و کارکردهای بسیاری دارد که مهم ترین آن ها همان دست یابی جوامع به حیات واقعی و طیب و پاک است درزندگی دینی و جامعه سالم از ظلم و بی دینی، همان جامعه طیب و حیات معنوی و واقعی است.

خداوند در آیه ۲۴ سوره انفال می فرماید به دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پاسخ مثبت دهید تا شما را به جهادی بخواند که جامعه و خودتان را زنده می کند و حیاتی دوباره می بخشد.^{۱۰۶}

از این رو خداوند در آیه ۲۱۶ سوره بقره و، جهاد در راه خدا را مایه خیر و برکت می شمارد هرچند که در ظاهر چیزی جز مرگ و ناخوشی نیست "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید"

و در آیه ۱۱ سوره صف "تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید."

قرآن کریم جهاد را تضمین کننده خیرها و برکات می داند، زیرا با جهاد است که شخص و جامعه می تواند در مقام عبودیت محض قرار گیرد و به یک معنا عابد بیست و چهار ساعته قلمداد شود و به مقام عبودیت ربوبی و خلافت الهی برسد که خود و



جامعه را به سوی خیر و کمال مطلق هدایت می کند. خداوند جهاد را مایه عزت مؤمنان و جامعه می شمارد و ذلت و خواری دشمنان را در گرو آن قرار می دهد. بنابراین کسی و یا جامعه ای بخواهد رنگ عزت را ببیند و لذت آن را بچشد می بایست جهاد را به عنوان یک برنامه و راهکار بشناسد و بدان پای بند باشد.^{۱۰۷}

۲-۴ جهاد، ضامن آرامش اجتماعی

دست یابی به آرامش و سرور اجتماعی و شادی عمومی تنها از راه جهاد و دفع تجاوزات دشمن، شدنی است؛ زیرا با کیفی دادن دشمنان و متجاوزان، پیروزی بر آنان و تحقق اراده الهی و رضایت و خشنودی او، سرور به جامعه باز می گردد و آرامش فراگیر می شود.

قرآن، هدایت خاص الهی هلاکت دشمنان و نابودی کافران و رهایی از ترس از تجاوزات و دشمنی های آنان و دست یابی به ولایت عمومی را در گرو جهاد می شمارد.

البته این زمانی تحقق می یابد که همه مردم در کنار هم دیگر باشند و با اتحاد و احسان و نیکی و اخلاص و توکل بر خدا همراه با نظم و انضباط و اطاعت از فرماندهی با ذکر خدا و پرهیز از غرور با اطاعت از ولی الامر و پرهیز از سستی در جهاد مشارکت کنند. دین اسلام برای نجات بشریت از منجلا ب جهل، شرک، خرافه، گمراهی و رساندن او به مقام خلافت و انسان کامل آمده است. در طول هزار و چهار صد سال که از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می گذرد، مسلمان متعهد توانسته اند این هدف متعالی را در هر زمان کم و بیش جامه ی تحقق ببوشانند.^{۱۰۸}

ابوذر غفاری از پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) پرسید: کدام یک از اعمال نزد خداوند محبوب تر است؟ آن حضرت فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، سپس ابوذر سؤال کرد کدامین جهاد از همه جهادها بالاتر است؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: جهاد کسی که اسبش پی شده و خونش در راه خدا ریخته شود.



موانع فردی و اجتماعی تکامل

در مورد انسان، چون موجودی پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است، پیدا کردن موانع رشد و تکامل، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. چون موانع تکامل انسان بسیار متنوع است. انبیای الهی آمدند تا موانع را برطرف کنند و جاده تکامل را، که خدا پیش پای انسان گذاشته، بگشایند، و راه را به او نشان دهند. این، یک مسئله مهم و موضوع یک بحث بسیار طولانی است. ”...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ و بارهای سنگین و زنجیرهایی که بر آنها بود از دوش و گردنشان بر می‌دارد.“^{۱۰۹} همچنان که در زندگی علل و عواملی سبب بالندگی انسان می‌شوند، اسباب و زمینه‌هایی نیز وجود دارند که سبب سقوط یا مانع بالندگی انسان می‌گردند. به برخی از موانع فردی تکامل انسان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- غفلت

یکی از موانع سد راه تکامل انسان، غفلت است. ”غفلت“ دارای مفهوم وسیع و گسترده‌ای است که هر گونه بی‌خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می‌کند) و از واقعیت‌های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان‌ها می‌دهد را شامل می‌شود. غفلت انسان ناشی از توجه انسان به زیبایی ظاهری دنیاست، گاهی شخص مؤمنی آنقدر خود را به دنیا مشغول می‌سازد که غفلت سراسر وجود او را فرا می‌گیرد و با اینکه به ظاهر ایمان دارد و شهوات و تمایلات نفسانی قوی هم ندارد، ولی با این حال در اعمال او خیری و صلاحی دیده نمی‌شود. راه خارج شدن از این حالت شوم و پدیده‌ی غفلت، همانگونه که علمای اخلاق بیان داشته‌اند، تفکر است. تفکر مداوم درباره خود و و مبدأ و منتهایش، باعث پاره شدن پرده‌های غفلت می‌گردد. بی‌خبری از این واقعیت‌ها و نداشتن موضع‌گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان‌ها است، خطری که هر لحظه ممکن است، دامان انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می‌تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد. شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت



بسیار، اموال و سرمایه‌های عظیمی به دست آورده بود، اما بر اثر یک لحظه "غفلت" آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد، انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام "غفلت" در یک لحظه کوتاه، سرمایه‌های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند. به همین دلیل علمای اخلاق، بحث‌های وسیعی درباره "غفلت" و ذکر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب‌های خود آورده‌اند و از عواملی که می‌تواند پرده‌های "غفلت" را کنار زند و انسان را از خواب غفلت بیدار کند، بحث نموده‌اند.^{۱۱۰}

الف) عوامل غفلت

۱- الف) جهل و نادانی

"غفلت" و بی‌خبری سرچشمه‌های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، بی‌توجهی به مساله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی‌اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی‌خبری از وسوسه‌های شیطان و شیطان صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است. امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: "کسی که وضع روزگار (و بی‌اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی‌شود". آری! جهل به هر یک از این امور، سبب افتادن در گرداب "غفلت" و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است.^{۱۱۱}

۲- الف) غرور و خودبینی

غرور یکی دیگر از عوامل "غفلت" و گاه ناشی از "غفلت" است، زیرا، انسان مغرور تنها پیروزیهای خود را می‌بیند و به امتیازهای خود می‌بالد و گاه همه اینها را جاودان می‌پندارد و همین امر، سبب "غفلت" او از واقعیت‌ها می‌گردد. این "غفلت" عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد. در طول تاریخ افراد زیادی دیده شده‌اند که بر اثر غرور، در دام "غفلت" گرفتار شده و نتوانستند در برابر دشمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها را از پای در آورد.



۳- الف) مستی نعمت

مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می‌افکند. هنگامی که افراد کم ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدند، گویی مست می‌شوند و مستی آنها را در "غفلت" از واقعیت‌هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می‌برد و این بی‌خبری و غفلت همچنان ادامه می‌یابد تا سر انجام سیلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: "کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد"^{۱۱۲}

امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام نیز فرموده‌اند: "سنگدلی حاصل از شکم پرستی و پر خوری و مستی سیری و غرور حاکمیت، از اموری است که انسان را از عمل باز می‌دارد و یاد خدا را به فراموشی می‌سپرد و او را از نزدیک شدن اجل، غافل می‌کند تا آنجا که گویی گرفتار حب دنیا، مست شراب است"^{۱۱۳}

۴- الف) عافیت و سلامت جسمانی

عافیت و سلامت گرچه از نعمتهای بزرگ خداست، ولی به خصوص یکی از عوامل غفلت است، به همین دلیل یکی از الطاف خفیه الهی آن است که گهگاه عافیت و سلامت را از انسان می‌گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می‌سازد تا پرده‌های "غفلت" از برابر چشم‌های او کنار رود و واقعیت‌ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند. به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیثی در فوائد و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: "در موقع بیماری نعمتهایی به نصیبت می‌شود، از جمله: انت من الله بذکر و دعاؤک فیه مستجاب، تو به یاد خدا می‌افتی و (پرده‌های غفلت کنار می‌رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می‌رسد"^{۱۱۴}

۵- الف) آرزوهای دراز

یکی دیگر از عوامل "غفلت" آرزوهای دراز و دست نیافتنی است، زیرا تمام فکرناسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می‌سازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در



خطبه معروف به دیباج می‌فرمایند: “بدانید ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می‌برد و وعده قیامت را دروغ می‌شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می‌کند و سرانجام، حسرت به بار می‌آورد.”^{۱۱۵}

غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می‌گیرد، زیرا وصول به این مقام والا، جز در سایه معرفت و آگاهی امکان پذیر نیست در یکی از مناجاتهای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: “پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده واستعداد لقای تو را از من گرفته، شناخت کرم نعمت‌هایت مرا از این خواب غفلت‌بیدار ساخته‌است” این جمله، بخشی از مناجات معروف “شعبانیه” است که طبق گفته مرحوم علامه مجلسی مناجاتی است که علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) در ماه شعبان با آن، با خدای خود نیاز می‌کردند^{۱۱۶} غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است، زیرا، انسان را از مصالح او (اعم از مادی و معنوی) بی‌خبر می‌سازد و با این بی‌خبری، فرصت‌ها را از دست می‌دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را بر باد خواهد داد.^{۱۱۷}

۲- کفر

انسان موجودی با استعدادهای فراوان است که می‌تواند هم به سمت بدیها و هم به طرف خوبیها گرایش پیدا کند. یکی از عوامل رشد و تعالی انسان، ایمان به خداست. انسان در صورتی می‌تواند کمالات وجودی خود را بروز دهد و حرکت تکاملی را آغاز کند که مزین به نور ایمان گردد. در آیات مختلف قرآن به نقش سازنده ایمان در رشد شخصیت انسان اشاره گردیده و ایمان عامل رشد و بالندگی آدمی معرفی شده است.

اما همانطور که ایمان به خدا شخصیت انسان را رشد و تعالی می‌بخشد، کفر نیز سبب انحطاط شخصیت انسان می‌گردد. خداوند در سوره انفال آیه ۵۵ می‌فرماید: “إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ بی تردید بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند.” این بدان سبب است که ایمان



هم هدف حرکت تکاملی را تعیین می کند و هم مسیر حرکت به سوی هدف را روشن می سازد. بدیهی است، کسی که ایمان نیاورد نه هدف را می داند و نه راه را می شناسد.

از نگاه قرآن مجید ایمان تنها به معنای اعتقاد و اقرار به وحدانیت خدا نیست، بلکه باید با تسلیم و تصدیق و اقرار همراه باشد. در قرآن کسانی که اعتقاد دارند ولی در مرحله عمل، تسلیم حق نیستند کافر قلمداد می شوند. خداوند در سوره نمل آیه ۱۴ درباره نفاق فرعون و قوم او تاکید می کند که فرعونیان در باطن و نفس خویش عقیده داشتند که معجزات موسی از قبیل عصا و اژدها و غیره از جانب خداست، ولی تسلیم نشدند و اقرار نکردند.^{۱۱۸}

از جمله موانع اجتماعی تکامل انسان نیز میتوان موارد ذیل را نام برد:

۱- ظلم

ظلم به معنی کار بی جا کردن، و تعدی نمودن از حد وسط است. و ظلم به این معنی، جامع همه رذایل، و مرتکب شدن هر یک از قبایح شرعیه و عقلیه را شامل می شود. و این، ظلم به معنی اعم است.

و برای ظلم، معنی دیگری نیز هست که عبارت است از: ضرر و اذیت رسانیدن به غیر، از قبیل: کشتن و یا زدن، یا دشنام و فحش دادن، یا غیبت او را کردن، یا مال او را به غیر حق تصرف کردن و گرفتن، یا غیر اینها از کردار یا گفتاری که باعث اذیت غیر باشد و این، ظلم به معنی اخص است.^{۱۱۹}

”وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ أَسْوَابُهُمْ“^{۱۲۰}

خلاصه معنی آن که: ”گمان مکن که پروردگار، غافل است از کرده ظالمان و ستمکاران نه چنین است، و این مهلتی که به ایشان داده به جهت آن است که: عذاب و سزای عمل ایشان را به روزی اندازد که در آن چشمها به کاسه سر می جهند. و همه مردمان در آن روز شتابان خواهند بود.



خداوند در قرآن کریم ظلم را به سه دسته تقسیم نموده است.^{۱۲۱}

۱-۱ ظلم به خدا

ظلم به خداوند مصادیق فراوانی دارد که به بخشی از آنها اشاره می‌گردد:

الف - شرک: "إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ همانا شرک، ستم بزرگی است."^{۱۲۲}

ب - دروغ بستن به خدا: "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ؛ چه کسی ستمکارتر است از آنکه بر خدا افتراء و دروغ می‌بندد."^{۱۲۳}

ج - تکذیب آیات الهی: "فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا؛ کیست ستمکارتر از آنکه آیات خدا را تکذیب کرده و از حق روی گرداند."^{۱۲۴}

د- شکستن حدود الهی: "وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ کسانی که از حدود الهی تجاوز می‌کنند، ستمکارند."^{۱۲۵}

۱-۲ ظلم به مردم

مردم حقوقی دارند که نادیده گرفتن این حقوق و تجاوز به حریم دیگران، ظلم محسوب محسوب می‌شود: "إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ فقط راه سرزنش بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق تجاوز می‌کنند، برای ایشان عذاب دردناکی است."^{۱۲۶}

۱-۳ ظلم به خویشتن

آیات متعددی به موضوع ستم انسان به خود اشاره کرده است. و به طور کلی از نظر قرآن کریم هر نوع ظلمی در واقع به ظلم بر خویشتن باز می‌گردد: "وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ آنها نه بر ما بلکه بر نفس خود ستم کردند."^{۱۲۷}

منشأ و عوامل ظلم

هر پدیده‌ای نیاز به یک علتی دارد و برای این رذیله اخلاقی علت‌ها و عوامل زیادی



ذکر شده است که ممکن است گاهی علت بیرونی و گاهی منشأ درونی داشته باشد، که به طور مختصر به برخی عوامل اشاره می‌شود:

الف) جاه طلبی

هر کس به چیزی علاقه مند است، بعضی به مال عشق می‌ورزند، بعضی دیگر به جمال، گروهی خواهان کمالند، ولی جمعی طالب مقامند و این گروه اخیر را جاه طلب می‌نامند، دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند، و به خانه آنها رفت و آمد داشته باشند، و به اصطلاح از دیگران یک سر و گردن برتر باشند، آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزند، هر چند عقل و کفایت و درایت لازم برای این امور را نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می‌نامند.

این صفت غالباً در افراد بزرگسال پیدا می‌شود، و در جوان و نوجوان کمتر است، و گاه تا آخر عمر از انسان جدا نمی‌شود، تمام نیروهای او تحلیل می‌رود؛ ولی جاه طلبی همچنان در اعماق قلبش به قوت خود باقی است، بلکه با افزایش سن قوی تر و گسترده تر می‌شود.

این صفت رذیله سرچشمه بسیاری از مفسدات فردی و اجتماعی است، انسان را از خدا و خلق خدا دور می‌کند و او را برای وصول به مقصدش به دنبال گناهان خطرناکی می‌فرستد، و از همه بدتر این که در بسیاری از اوقات با صفات نیک مانند احساس مسؤلیت و تصمیم بر انجام وظیفه اجتماعی و لزوم مدیریت صالح در جامعه و امثال این‌ها اشتباه می‌شود. بعضی از افراد بدنبال جایگاه و موقعیتی که پیدا می‌کنند و می‌خواهند به مقامی برسند راه ستم را بیش می‌گیرند و از این راه سعی می‌کنند به موقعیت شان برسند.^{۱۲۸}

ب) خودخواهی

حضرت علی (علیه السلام) در یکی از خطبه‌هایشان، عوامل ظلم و ستم را به خود افراد نسبت می‌دهد و چنین می‌فرماید: هیهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی‌ها را که در حق راه یافته است، راست نمایم حضرت علی (علیه السلام)



در این سخن شان، علت ظلم را به خود افراد برمی‌گردانند چرا که آنها بر روی عدل، ظلمت و تاریکی انداخته و مسیر حق را منحرف کرده‌اند.^{۱۲۹}

۲- نفاق

یکی از صفات رذیله اخلاقی که در قرآن کریم به کرات به آن اشاره شده و صاحبین آن به شدت مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، صفت رذیله "نفاق" است. گروه منافقین از همان ابتدا به عنوان دشمنانی داخلی به مانع تراشی و کارشکنی در راه پیشبرد اهداف متعالی اسلام پرداختند و با مخفی کردن کفر و کینه عمیق خود نسبت به اسلام، صدمات جبران‌ناپذیری را بر آن وارد ساختند. این بلیه بشری نه تنها مختص آن عصر نبوده بلکه به عنوان آفتی همیشگی، گریبانگیر جامعه بشری بوده و هست. انسان هرچه از نظر تمدن پیش می‌رود، قدرت نفاق بیشتری می‌یابد، بشر هزار سال قبل یکصدم نفاق بشر امروز را نداشت، و هر چه انسان بدوی‌تر باشد، نفاقش کمتر است بر خلاف حیوانات که معمولاً یا اکثریت قدرت بر نفاق ندارند، انسان چون موجود تکامل یافته تری است، قدرت زیادی بر مصنع و ظاهرسازی دارد.^{۱۳۰}

از این رو ضروری به نظر می‌رسد تا با مشخص کردن دقیق مفهوم لغوی و اصطلاح قرآنی این واژه، ابعاد مختلف این صفت درونی مورد بررسی قرار گرفته و بازتاب‌های عینی آن در رفتار انسانی و پیامدهای سوء آن بر روح آدمی و جامعه بشری معین گردد.

۳- اذیت و آزار دیگران

آزار رسانی به دیگران، یکی از رذایل اخلاقی و عامل مهم برهم زدن تعادل در زندگی اجتماعی آحاد بشر است.

دهخدا آزار را ایذاء، اذیت و آزار دادن را، رنج و درد و الم دادن و آزردن و اذیت کردن معنی می‌کند.^{۱۳۱}

یکی از مسائلی مهم اجتماعی، حفظ حریم افراد جامعه از سوی کسانی است که جامعه را تشکیل می‌دهند؛ زیرا این گونه است که جامعه برپا می‌ماند و همگرایی و همدلی



در آن افزایش می یابد و انسجام اجتماعی تقویت می گردد. بخش بزرگی از آموزه های وحیانی اسلام به مسایلی اختصاص دارد که این پیوندهای اجتماعی را استوار کرده و پایه های آن را محکم می کند. از جمله این آموزه ها می توان به احسان، ایثار، تعاون، عفو و گذشت و مانند آن اشاره کرد.

در مقابل، هر گونه علل و عواملی که پیوندها و انسجام اجتماعی را کاهش دهد به عنوان عملی زشت و رفتار ناهنجار معرفی و گاه به عنوان گناه و گاه دیگر به عنوان جرم تلقی شده و مجازات و مکافات دنیوی و اخروی بر آن بار شده است.

از جمله این عوامل می توان به اذیت و آزار مؤمنان اشاره کرد که ترکیب آنان، امت اسلام و جامعه اسلامی را می سازد. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده فرمود: هر که مؤمنی را با نگاه خود بترساند، خداوند او را در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست، بترساند.^{۱۳۲}

عوامل آزار رسانی

۱- نشانه شرارت و پستی

حضرت علی (علیه السلام) در ضمن فرمایشاتی آزار دادن دیگران را از عادات افراد شرور، پست و جاهل می داند: "عَادَةُ الْأَشْرَارِ أَذِيَةُ الرَّفَاقِ"^{۱۳۳}؛ عادت بدان، آزار کردن رفیقان است. "عَادَةُ اللَّئِمِّ وَالْأَعْمَارِ أَذِيَةُ الْكِرَامِ وَالْأَحْرَارِ؛ عَادَةُ لَيْمَانَ وَ جَاهِلَانَ آزار کردن کریمان و آزادگان است." مراد از "لئیمان" مردم دنی و پست مرتبه است، و مراد از "کریمان" مردم گرامی بلند مرتبه.^{۱۳۴}

۲- دشمنی

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: "مَنْ كَفَّ أَذَاهُ لَمْ يَعَانِدْهُ [لَمْ يَعَادِهِ] أَحَدٌ"^{۱۳۵} هر کسی که بازدارد اذیت خود را از دیگران، دشمنی نمی کند با او کسی. یعنی کسی که اذیت خود را بازدارد از همه مردم و آزار او بهیچ کسی نرسد هیچ کس با او دشمنی نمی کند بلکه مشهور است که اگر کسی با خود قرار بگذارد که اذیت او به هیچ کسی نرسد اذیت هیچ کسی هم به او نمی رسد. پس کسی که دیگران را اذیت می کند



دشمنی آنها را برای خود می‌خرد.

۳- نشانه خیانت و خائن بودن

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این مورد می‌فرماید:

”عَلَامَةُ الْخَائِنِ فَاَرْبَعَةٌ عِصْيَانُ الرَّحْمَنِ وَ اَدَى الْجِيرَانِ وَ بُغْضُ الْاَقْرَانِ وَ الْقُرْبُ اِلَى الطُّغْيَانِ“^{۱۳۶}

نشان خائن چهار چیز است: سرپیچی از دستور خداوند رحمان، آزار همسایگان، نفرت از یاران و تمایل به بیدادگری و ستم.

۴- بدترین بدی ها

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

”حَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنْ الشَّرِّ شَيْءٌ الشَّرْكَ بِاللَّهِ وَ الضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ“^{۱۳۷}

دو خصلت ناپسند است که بدتر از آن‌ها نیست: شرک به خدا و آزار بندگان خدا.

نتیجه گیری

نتیجه ای که از پژوهش نگارش شده به دست آمده آن است که:

انسان جهت طی مسیر کمال و ترقی به این عالم آمده است تا به سر منزل مقصود خویش برسد. این هدف، مخصوص انسان هم نیست. موجودات دیگر هم در این دنیا برای خود کمالی متناسب با ساختمان و طبیعت وجود خود دارند. کمال انسان نیز متناسب با ذات و شخصیت او قرب به خداوند است.

در حقیقت می‌توان گفت رسیدن به کمال و نزدیک شدن به خداوند بالاترین هدف آفرینش است، چرا که مراد از بندگی رسیدن به اوج کمال و قلّه سعادت بشری است و انسان کامل کسی است که به جوار و آستان قرب الهی راه یافته و در نتیجه، از رحمت بی پایان او بهره مند شده است. این بهره مندی از رحمت الهی، نتیجه عبودیت و رسیدن به مرتبه کمال انسانی است.

عوامل تکامل انسان به علم و تفکر، ایمان و انجام عمل صالح می‌توان اشاره کرد. زیرا



کسی که از دانش تهی باشد از کجا می‌تواند به هدف حیات خویش دست یابد تا در آن مسیر گام بردارد و همچنین ایمان آن چیزی است که آثار آن در وجود فرد آشکار و هویداست و هرچه ایمان قویتر باشد ظهور و بروز آن در ابعاد بیشتری از وجود انسان تجلی پیدا می‌کند.

عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کارمفید. عمل صالح منحصر به جنبه فردی نمی‌شود بلکه جنبه اجتماعی و ارتباط با دیگران را شامل می‌شود مانند امر به معروف و نهی از منکر، خدمت به خلق، رعایت حقوق دیگران و جهاد و از خودگذشتگی همگی زمینه را برای رسیدن به قرب خداوند فراهم می‌کند.

در این میان انسان‌هایی هستند که در این عالم سال‌ها عمر می‌کنند، اما به کمال نمی‌رسند. و نه تنها به کمال نمی‌رسند بلکه چه بسیارند آنان که راه انحطاط و نزول به قهقرا را طی می‌کنند. این گونه افراد موانعی بر سر راه خود دارند، موانع فردی مثل غفلت، کفر و آلودگی به رذایل اخلاقی از جمله پیروی از هوای نفس، دنیاگرایی، ترک نماز، جزع و فزع و عجب موانع اجتماعی نظیر ظلم، نفاق، اذیت و آزار دیگران، کینه توزی و حسادت که همگی شرایط را برای نرسیدن به تکامل انسان فراهم می‌سازد.

از این میان اگر انسان مسیر تکامل را بشناسد و به آن عمل کند، موانع را که سبب سقوط او می‌شوند جدی بگیرد و در سدد برطرف کردن آن‌ها باشد و در این راه انسان کامل یعنی امامان معصوم (علیهم السلام) را الگوی خود قرار دهد حتماً به سر منزل مقصود و کمال خواهد رسید.

امید است که انسان‌ها به یاری خداوند متعال و تمسک به اهل‌البیت (علیهم السلام) زمینه رسیدن به تکامل را در خود ایجاد نمایند که این امر شرایط را برای ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه الشریف) فراهم می‌سازد.



پی نوشت ها

۱. محمد تقی، جعفری، آفرینش و انسان، تهران، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۷.
۲. همان، ص ۳۳۵.
۳. کُهِف / ۷.
۴. عبدالله، نصری، مبانی انسان شناسی در قرآن، ص ۶۱.
۵. زین العابدین، قربانی، فلسفه آفرینش انسان، تهران، انتشارات سایه، ۱۳۵۲، ص ۶۱.
۶. مرتضی، مطهری، هدف زندگی، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۵ - ۶.
۷. محمد تقی، مصباح یزدی، خودشناسی برای خودسازی، ص ۲۳.
۸. مؤمنون/ ۱۱۵.
۹. طلاق/ ۱۲.
۱۰. رک، عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۳، ص ۲۳ و ۲۴.
۱۱. رک، همو، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۸۳.
۱۲. رک، محمدمهدی، قائمی امیری، شناخت از منظر قرآن و اسلام، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ص ۸۱-۸۳.
۱۳. محسن، قرائتی، پرتویی از اسرار نماز، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، بی تا، ص ۳.
۱۴. ذاریات/ ۵۶.
۱۵. عبدالله، نصری، مبانی انسان شناسی در قرآن، ص ۹۸.
۱۶. نحل/ ۳۶.
۱۷. رک، ناصر و همکاران، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲۲، ص ۳۹۰.
۱۸. ملک/ ۲.
۱۹. عبدالله، نصری، فلسفه خلقت انسان، ص ۱۱۵.
۲۰. آل عمران/ ۱۸۶.
۲۱. انبیاء/ ۳۵.
۲۲. هود/ ۱۱۹.
۲۳. انعام/ ۱۲.
۲۴. انعام/ ۱۴۷.



۲۵. بقره/۳۰.
۲۶. فرقان/۶۲.
۲۷. ص/۲۶.
۲۸. محمود، رجیبی، انسان شناسی، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰.
۲۹. مرتضی، مطهری، معارف اسلامی، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۷.
۳۰. رک، اکبر، اسدعلیزاده، در ساحل اندیشه، قم، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۰، ص ۸۶.
۳۱. علق/۱-۲.
۳۲. ملک/۱۰.
۳۳. یونس/۱۰۰.
۳۴. عبدالله، نصری، مبانی انسان شناسی، ص ۲۵۰.
۳۵. ابوعلی فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۱۳.
۳۶. رک، عزیز الله، عطاردی قوچانی، ایمان و کفر، تهران، عطارد، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۲.
۳۷. حسین، راغب اصفهانی، مفردات اللفاظ القرآن، تحقیق عدنان داوودی، بیروت، دارالشامیه، بی تا، ص ۵۶۳.
۳۸. همان، ص ۵۶۴.
۳۹. ابراهیم، امینی، خودسازی، قم، نشرشفق، ۱۳۶۸، ص ۲۵۴.
۴۰. ابوالقاسم، علیان نژاد، سوگندهای پربار قرآن، قم، موسسه تحقیقات نشر معارف اهل البیت (ع)، ۱۳۸۶، ص ۲۲۷.
۴۱. مجتبی، موسوی لاری، رسالت اخلاق در تکامل انسان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.
۴۲. فاطر/۱۰.
۴۳. محسن، قرائتی، رازنماز، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۴۵.
۴۴. محمدبن علی بن، بابویه قمی (صدوق)، من لایحضره الفقیه، بی جا، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰، ج ۱، باب فضل الصلاة، حدیث ۲.



۴۵. محی الدین، شیرازی، فلسفه نماز، قم، جامعه مدرسین ، ۱۳۶۲، ص ۱۵.
۴۶. محمد بن علی بن، بابویه قمی (صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب ۳۰، حدیث ۷.
۴۷. رک، سیدهاشم، قزوینی، آرامش روح، تهران، نشر واحدی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۸.
۴۸. رک، آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، قم، انتشارات نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ص ۷۷.
۴۹. یوسف / ۵۳.
۵۰. عبدالواحد بن محمد، آمدی، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، محقق مصطفی ذرابتی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۴.
۵۱. عباس، عزیز، ترجمه مصباح الشریعه وفتح الحقیقه، قم، انتشارات صلاه، ۱۳۸۱، ص ۲۴۳.
۵۲. عبدالواحد بن محمد، آمدی، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۲۴۳.
۵۳. همان/ص ۲۴۱.
۵۴. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، شهاب الدین، ۱۳۸۶، نامه ۵۳.
۵۵. همان، نامه ۴۵.
۵۶. رک، مختار، امینیان، مبانی اخلاق اسلامی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۹۲-۹۳.
۵۷. انسان/ ۲۷.
۵۸. عبدالواحد بن محمد، آمدی، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۲۶۵-۲۶۶.
۵۹. مدثر / ۱.
۶۰. شعراء/ ۲۱۴.
۶۱. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۳.
۶۲. عبدالواحد بن محمد، آمدی، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۲۶۵.
۶۳. محمد حسن، حرعالمی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۳.
۶۴. عبدالله، جوادی آملی، عرفان عمره، حسن واعظی محمدی، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۸،



- ۲۰ ص
 ۶۵. محمدحسین، طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۳۰۱.
 ۶۶. رک، جواد، محدثی، درسنامه اخلاق، قم، اسراء، ۱۳۹۰، ص ۱۳۹.
 ۶۷. سیدرضی، نهج البلاغه، محمد دشتی، کلمات قصار، ۸۲.
 ۶۸. زمر/ ۱۰.
 ۶۹. رعد/ ۲۴.
 ۷۰. ابو محمد، حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات آل علی (ع)، ۱۳۸۳، ص ۲۰۳.
 ۷۱. محمدباقر، مجلسی، بحارالانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج ۶۸، ص ۷۷.
 دراصول کافی ج ۲، ص ۹۱.
 ۷۲. سیدرضی، نهج البلاغه، محمد دشتی، کلمات قصار، حدیث ۳۱.
 ۷۳. ناصر، مکارم شیرازی، اخلاق درقرآن، قم، انتشارات امام علی بن ایطالب(علیه السلام)، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۳.
 ۷۴. محمدحسن، حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵.
 ۷۵. توبه/ ۷۱.
 ۷۶. آل عمران/ ۱۰۴.
 ۷۷. محمدبن حسن، طوسی، تهذیب الاحکام، تعلیق حسن موسوی خراسان، قم، بی نا، بی تا، ج ۶، ص ۱۸۱.
 ۷۸. محمدحسن، نجفی، جواهرالکلام، تصحیح وتعلیق محمودقوچانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۶۰، ج ۲۱، ص ۳۸۲.
 ۷۹. محمد مهدی، نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳.
 ۸۰. محمدبن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳.
 ۸۱. محمدباقر، مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۶۹.
 ۸۲. محمدبن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶.
 ۸۳. شیخ محمدحسن، حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷.



۸۴. همان، ص ۵۰۳.
۸۵. ر.ک، حسین، انصاریان، زیبایی های اخلاقی، قم، دارالعرفان، ۱۳۸۶، ص ۸۵.
۸۶. همو، فرهنگ مهرورزی از دیدگاه قرآن و اهل بیت(ع)، قم، دارالعرفان، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳.
۸۷. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
۸۸. انعام/ ۶۲.
۸۹. یونس/ ۳۲.
۹۰. جمعی از نویسندگان، اصول اخلاق اجتماعی، بی جا، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، بی تا، ص ۳۴.
۹۱. محمدباقر، مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۳.
۹۲. همان، ص ۵۰.
۹۳. لوئیس، معلوف، المنجد، اسماعیلیان، تهران، بی تا، ۱۳۶۲، واژه ضبط.
۹۴. جمعی از نویسندگان، اصول اخلاق اجتماعی، ص ۲۷.
۹۵. سیدرضی، نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۵۷، ص ۴۹۱.
۹۶. محمدباقر، مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.
۹۷. ابو علی فضل بن حسن، طبرسی، مکارم الاخلاق، بیروت، موسسه اعلمی، ۱۳۹۲ هـ. ق، ص ۱۷.
۹۸. ر.ک: محمدرضا، مهدوی کنی، اخلاق عملی، تلخیص محمد سلیمانی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۰، ص ۲۱۹.
۹۹. مومنون/ ۸.
۱۰۰. اسراء/ ۳۴.
۱۰۱. ر.ک، علی، تقی زاده اکبری، سیری در آیات جهاد، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۸۳، ص ۶۴.
۱۰۲. غافر/ ۱۱.
۱۰۳. مزمل/ ۲۰.
۱۰۴. احمد، ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۸۶ ذیل ماده جهاد.



۱۰۵. محمدحسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳.
۱۰۶. ابو علی فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۸۲۰.
۱۰۷. رک، علی، تقی زاده اکبری، جهاد در آیینه قرآن، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶، ص ۴۹.
۱۰۸. رک، جمعی از نویسندگان، جهاد و دفاع در اسلام، تهران، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، بی تا، ص ۷۵.
۱۰۹. اعراف/۱۵۷.
۱۱۰. ناصر، مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۷۰.
۱۱۱. محمد، محمدی ری شهری، میزان الحکمه، حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۷، ج ۳، حدیث ۱۵۱۸۹. باب غفلت.
۱۱۲. جمال الدین، خوانساری، شرح غرالحکم و دررالکلم، ج ۷، ص ۲۹۶.
۱۱۳. ابو محمد، حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۱۱.
۱۱۴. محمدباقر، مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۰.
۱۱۵. همان، ج ۹۱، ص ۹۶-۹۹.
۱۱۶. رک، محمد تقی، مصباح یزدی، به سوی خودسازی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲.
۱۱۷. ناصر، مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۲.
۱۱۸. رک، حسین، حقانی، پژوهشی در اندیشه های اخلاقی از دیدگاه قرآن و احادیث، قم، دانشگاه حضرت زهرا (سلام الله علیها)، ۱۳۸۳، ص ۳۹.
۱۱۹. عباس، قمی، خلاصه معراج السعاده، قم، موسسه در راه حق، ۱۳۸۰، ص ۳۳۸.
۱۲۰. ابراهیم/۴۱-۴۲.
۱۲۱. ناصر، رفیعی محمدی، گفتار رفیع، قم، معروف، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۴-۲۶.
۱۲۲. لقمان/۱۳.
۱۲۳. صف/۷.
۱۲۴. انعام/۱۵۷.



۱۲۵. بقره/۲۲۹. همان، ۲۵۸.
۱۳۶. ابو محمد، حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۴۰.
۱۳۷. همان، ص ۵۶.
۱۲۶. شوری/۴۲.
۱۲۷. همان/۵۷.
۱۲۸. ناصر، مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳-۴.
۱۲۹. ملا محمد مهدی، نراقی، علم اخلاق اسلامی، ترجمه جلال الدین مجتبوی، بی جا، حکمت، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۲.
۱۳۰. جمعی از نویسندگان، آشنایی با قرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۵۰.
۱۳۱. علی اکبر، دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، مجلس، ۱۳۲۵، ج ۲، ص ۸۷.
۱۳۲. محمد حسن، حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۴.
۱۳۳. عبدالواحد بن محمد، آمدی، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۳۱.
۱۳۴. همان، ص ۴۶۵.

